مرکز تخصصی مهدویّت

درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویت

بامحوریت کتب اربعه

روش برخورد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با دشمنان

(قتل‌های آغازین ظهور «۴»)

آیت الله طبسی دامت برکاته

جلسات ۱۹ تا ۲۹

سال تحصیلی ۹۴ – ۱۳۹۳

جلسه نوزدهم –۹۳/۰۸/۲۷ .... ۳

جلسه بیستم – ۹۳/۹/۱ .... ۹

جلسه بیست و یکم – ۹۳/۹/۲ .... ۱۵

جلسه بیست و دوم –۹۳/۹/۳ .... ۲۰

جلسه بیست و سوم – ۹۳/۹/۴ .... ۲۶

جلسه بیست و چهارم –۱۳۹۳/۰۹/۰۸ .... ۳۳

جلسه بیست و پنجم – ۱۳۹۳/۰۹/۱۰ .... ۴۳

جلسه بیست و ششم- ۱۳۹۳/۰۹/۱۱ .... ۵۰

جلسه بیست و هفتم - ۱۳۹۳/۰۹/۱۲ .... ۵۷

جلسه بیست و هشتم - ۱۳۹۳/۱۰/۰۶ .... ۶۴

جلسه بیست و نهم –۱۳۹۳/۱۰/۰۷ .... ۷۱

جلسه نوزدهم – ۹۳/۰۸/۲۷

روش برخورد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با دشمنان (قتل‌های آغازین ظهور)

بحث ما پیرامون بررسی روایات قتل‌های آغازین بود. یکی از روایاتی که دستاویز قرار می‌گیرد و از آن یک قاعده کلی استفاده می‌کنند که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با مخالفین با تندی برخورد می‌کنند و سیاست مدارا و منت ندارند و باقی‌مانده‌ی مخالفین را اسیر می‌گیرند، مضمون این روایت با چند سند و اختلاف در برخی عبارات در کتب روایی آمده است، که در ذیل به آن می‌پردازیم:

روایت نوزدهم:

الف) متن روایت

۱. (نقل محاسن برقی): عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ عَنْ بَكَّارِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) يَقُولُ لَسِيرَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) فِي أَهْلِ الْبَصْرَةِ كَانَتْ خَيْراً لِشِيعَتِهِ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَنَّهُ عَلِمَ أَنَّ لِلْقَوْمِ دَوْلَةً فَلَوْ سَبَاهُمْ لَسُبِيَتْ شِيعَتُهُ قَالَ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْقَائِمِ أَ يَسِيرُ بِسِيرَتِهِ قَالَ لَا لِأَنَّ عَلِيّاً (علیه السلام) سَارَ فِيهِمْ بِالْمَنِّ لِمَا عَلِمَ مِنْ دَوْلَتِهِمْ وَ أَنَّ الْقَائِمَ (علیه السلام) يَسِيرُ فِيهِمْ بِخِلَافِ تِلْكَ السِّيرَةِ لِأَنَّهُ لَا دَوْلَةَ لَهُمْ.[1]

ابوبکر حضرمی گوید: شنیدم که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: سیره امیرالمومنین (علیه السلام) در برخورد با فتنه‌گران بصره، برای شیعه از آنچه که خورشید بر آن می‌تابد بهتر بود، زیرا ایشان می‌دانستند که زمانی آن قوم بر سر کار و حکومت می‌آیند ؛ از این رو اگر امام (علیه السلام) با حکم واقعی با آنها برخورد می‌کرد و آنها را اسیر می‌کرد، آنها هم همین برخورد را با شیعه می‌کردند. گفتم: از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به من خبر بدهید که آیا حضرت در برخورد با این سنخ افراد به سیره امیرالمومنین (علیه السلام) عمل می‌کنند؟ فرمود: نه، زیرا امیرالمومنین (علیه السلام) با منّت با آنها تعامل و مدارا کردند، (حضرت جزای عملی آنها را نداد) زیرا می‌دانستند که در آینده هم دست می‌شوند و حکومت به آنها می‌رسد و به استناد سیاست حضرت علی (علیه السلام) همان را بر شیعیان اجرا می‌کنند، ولی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مورد با مخالفین بر خلاف آن سیره عمل می‌کند زیرا بعد از ایشان حکومتی برای آن‌ها (مخالفین) نیست.

۲. (نقل الاصول الستة عشر) و عنه عن الولید بن صبیح قال: سئل المعلی بن خنیس ابا عبد الله (علیه السلام) فقال جعلت فداک حدثنی عن القائم اذا قام یسیر بخلاف سیرة علی (علیه السلام) قال فقال له نعم قال فاعظم ذلک معلی و قال جعلت

---

[1]. المحاسن، ج۲، ص۳۲۰

فداک ممن ذاک قال فقال لان علیا سار بالناس سیرة و هو یعلم ان عدوه سیظهر علی ولیه من بعده و ان القائم اذا قام لیس الا السیف فعودوا مرضاهم و اشهدوا جنائزهم و افعلوا و لا فعلوا فانه اذا کان لم تحل مناکحتهم و لا موارثتهم.[1]

معلی بن خنیس از امام صادق علیه‌السلام چنین سؤال کرد: فدای شما شوم، در مورد سیاست امام زمان علیه‌السلام برای من صحبت کنید، آیا سیاست و روش حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هنگام قیام بر خلاف سیاست و روش حضرت علی علیه‌السلام است؟ حضرت فرمودند: بله، معلّی این مطلب را بزرگ شمرد و تعجب کرد. گفت: فدای شما شوم، چرا این کار را می‌کند؟ حضرت علی علیه‌السلام سیاستی را در پیش گرفتند سیاست کسی که می‌داند که حکومت بعدها به دست دشمنان می‌افتد، حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برخورد قاطع دارند (و حساب بعد را نمی‌کنند چون بعدی برای دشمنان نیست که به حکومت برسند)، به عیادت مریض‌های آنان بروید و در تشییع جنازه‌ی آن‌ها حاضر شوید. اگر آن‌ها هم اینطور رفتار نداشتند شما چنین کنید. اگر زمان امام زمان علیه‌السلام برسد وضع فرق می-کند.

متن این روایت با متن محاسن برقی فرق می‌کند ولی مضمون همان است.

ب) منابع روایت

۱. محاسن برقی، ج ۲، ص ۳۲۰، ح ۵۵

۲. الاصول الستة عشر، ص ۱۶۴ در اصل ۱۶ کتاب «دُرُست بن ابی منصور»

۳. الکافی، ج ۵ ص ۳۳ ح ۴

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ:

در محاسن برقی یونس از بکار بن ابی‌بکر حضرمی نقل می‌کند و در کافی یونس از ابی‌بکرحضرمی نقل می-کند.

۴. الغیبة نعمانی، ص ۲۳۲ به سند خودش از حسن بن هارون بیاع انماط(تاجر روفرشی بوده)

معلی بن خنیس راوی نمی‌باشد لذا مشکل داشتن او ضرری نمی‌زند، راوی بیاع انماط است. راوی در الاصول الستۀ عشر وَلید بن صُبیح است، معلوم می‌شود چند نفر روایت را از امام علیه‌السلام شنیده‌اند.

۵. علل الشرایع، ص ۱۴۹ همان متن محاسن برقی را آورده است. البته عبارت بالبسط دارد.

---

۱ الأصول الستة عشر، ص ۱۶۴

۶. التهذیب الاحکام، ج۶، ص۱۵۴همان متن نعمانی و در ص۱۵۵متن کافی را می‌آورد.

۷. نوادر الاخبار، ص ۲۷۴

۸. اثبات الهداة، ج۳، ص ۴۴۹ در دو جا می‌آورد.

۹. وسائل الشیعه، ج۱۱ باب جهاد ص ۵۶و ص ۵۷

۱۰. حلیة الابرار، ج۵، ص ۳۲۲

۱۱. ملاذ الاخیار فی شرح التهذیب، ج۹، ص ۴۱۰ و ۴۱۲.

۱۲. بحار الانوار، ج ۸ ص۵۷۳ و ج۳۲ ص ۳۰۳ و ج۵۲ ص ۳۵۳.

۱۳. مستدرک الوسایل، ج۸ ص ۳۱۵.

۱۴. بشارة الاسلام، ص ۲۶۳.

۱۵. عقد الدرر، ص ۲۸۶ همان نص نعمانی را نقل می‌کند اما در آن چنین آمده است: «کنت عند ابی عبدالله الحسین بن علی» به نظر ما این اشتباه است، گرچه در عقد الدرر روایت از امام حسین علیه‌السلام زیاد نقل شده است، ولی ظاهراً اشتباه است و مراد از ابو عبدالله امام صادق علیه‌السلام است.

۱۶. معجم الاحادیث الامام المهدی، ج۵، ص ۲۸۸ از محاسن برقی.

گویا این روایت تلقی به قبول شده است، در منابع مختلف به سه سند نقل شده است و در دو کتاب از کتب اربعه آمده است.

ج) دلالت روایت

از این روایت استفاده می‌شود که امام زمان علیه‌السلام مخالفین و دشمنان را به اسارت می‌گیرد و سیاست ایشان در برخورد با دشمنان بر خلاف سیاست امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. امّا این روایت معارض دارد، روایاتی داریم که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با مخالفین خود حتی با اصحاب سفیانی هم اینطور برخورد نمی‌کند، و سیاست و روش ایشان در برخورد با دشمنان همان روش برخورد امام علی علیه‌السلام است.

بیان روایات معارض:

روایت معارض اول:

وَ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: يَقْدَمُ الْقَائِمُ عليه السلام حَتَّى يَأْتِيَ النَّجَفَ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ مِنَ الْكُوفَةِ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ وَ أَصْحَابُهُ وَ النَّاسُ مَعَهُ وَ ذَلِكَ يَوْمُ الْأَرْبِعَاءِ فَيَدْعُوهُمْ وَ يُنَاشِدُهُمْ حَقَّهُ وَ يُخْبِرُهُمْ أَنَّهُ مَظْلُومٌ مَقْهُورٌ وَ يَقُولُ مَنْ حَاجَّنِي فِي اللَّهِ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ إِلَى آخِرِ مَا تَقَدَّمَ مِنْ هَذِهِ فَيَقُولُونَ ارْجِعْ مِنْ حَيْثُ شِئْتَ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيكَ قَدْ خَبَرْنَاكُمْ وَ اخْتَبَرْنَاكُمْ فَيَتَفَرَّقُونَ مِنْ غَيْرِ قِتَالٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ يُعَاوِدُ فَيَجِيءُ سَهْمٌ فَيُصِيبُ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيَقْتُلُهُ فَيُقَالُ إِنَّ فُلَاناً قَدْ قُتِلَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَنْشُرُ رَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله فَإِذَا نَشَرَهَا انْحَطَّتْ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ بَدْرٍ فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ هَبَّتِ الرِّيحُ لَهُ فَيَحْمِلُ عَلَيْهِمْ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ فَيَمْنَحُهُمُ اللَّهُ أَكْتَافَهُمْ وَ يُوَلُّونَ فَيَقْتُلُهُمْ حَتَّى يُدْخِلَهُمْ أَبْيَاتَ الْكُوفَةِ وَ يُنَادِي مُنَادِيهِ أَلَا لَا تَتْبَعُوا مُوَلِّياً وَ لَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَ يَسِيرُ بِهِمْ كَمَا سَارَ عَلِيٌّ عليه السلام يَوْمَ الْبَصْرَةِ.[1]

امام صادق عليه السلام فرمودند: قائم عليه السلام می‌آید تا به نجف می‌رسد، پس روز چهارشنبه لشکر سفیانی و هوادارانش از مردم، به‌سوی امام عليه السلام خروج می‌کنند. حضرت آن‌ها را دعوت می‌کند و حقّانیتش را به آن‌ها معرفی می‌کند و اعتراف می‌گیرد و به آن‌ها خبر می‌دهد که مظلوم و مقهور است و می‌فرماید: هرکس با من درباره خدا احتجاج کند، پس من اولی‌ترین مردم بر آن هستم.

مردم به امام عليه السلام می‌گویند: «به هرجا که بودی، برگرد! ما نیازی به تو نداریم و ما شما را تجربه کردیم و خبرهای شما را دریافت کردیم. پس بدون جنگ متفرّق می‌شوند. روز جمعه که فرارسید برمی‌گردد، ناگهان تیری به مردی از مسلمانان اصابت می‌کند و او را می‌کشد. جریان را به امام عليه السلام گزارش می‌دهند، در این حال «پرچم رسول خدا» صلی الله علیه وآله را برمی‌افرازد. وقتی پرچم بر افراشته شد، فرشته‌های «بدر» فرود می‌آیند و هنگامی‌که ظهر شد، بادی می‌وزد و فرمان حمله صادر می‌شود و خداوند او را غالب می‌کند و آن‌ها رو به فرار می‌گذارند و به خانه‌های کوفه پناه می‌برند و در این حال منادی از سوی امام عليه السلام ندا می‌دهد: آگاه شوید! فراریان را تحت پیگرد قرار ندهید و زخمی‌ها را نکشید و با آن‌ها همانطور که علی عليه السلام در روز بصره عمل کردند، رفتار نماید»

---

۱ بحار الأنوار، ج ۵۲ ص ۳۸۷ روایت از کتاب غیبت سید علی بن عبدالحمید نقل شده البته اصل کتاب در دست نیست.

این روایت در ارتباط با دشمن‌ترین دشمنان حضرت (سفیانی) است، این‌ها با عقائد ما طرفند امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ما برای خدا سبحانه با این‌ها مخالفیم. این‌ها کسانی هستند که می‌گویند: کذب الله سبحانه و رسوله صلی الله علیه و آله، در عین حال امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با اصحاب سفیانی اینطور برخورد می‌کنند، دستور می‌دهند فراری‌ها را تعقیب نکنند و مجروحین را نکشند.

پس روایتی که از آن خشونت امام علیه السلام را استفاده می‌کنند، معارض دارد، و اگر گفته شود این روایت معارض مشکل سندی دارد، گوییم آن روایت هم مشکل سندی دارد.

اشکال:

ممکن است کسی اشکال کند که این تعارض بدوی است و مستقر نیست چون در اینجا اشاره به سبی و اسارت نشده است، سیاست حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مطابق سیاست امام علی علیه السلام در این دو مورد است:

۱. عدم کشتن مجروح

۲. عدم تعقیب فراری

ولی در این روایت در مورد اسیر نگرفتن مطلبی ندارد.

جواب:

این اشکال به قرینه‌ی ذیل روایت (وَ یَسِیرُ بِهِمْ کَمَا سَارَ عَلِیٌّ ع یَوْمَ الْبَصْرَةِ) قابل دفع است، اطلاق لفظی است، اجماع نیست که بگوییم که قدر متیقن را می‌گیریم، اطلاق است یعنی تمام روش حضرت علی علیه السلام را امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اجرا می‌کند.

از وهابی‌ها انتظار انصاف نداریم ولی اهل سنت منصف زیاد هستند، از آن‌ها انتظار این است که روایات را به دید انصاف نگاه کنند، سند و معارضات آن و اقوال علمای ما را ببینند که آیا واقع مطلب نظر شیعه هم همین است بعد مطرح کنند و کتاب‌هائی علیه تشیع و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌نویسند؟ ما مانند اهل سنت نمی‌گوییم که فلان کتاب همه‌ی روایات آن صحیح است! ما می‌گوییم مهم‌ترین کتاب‌های ما که کتب اربعه باشد، باید تک تک روایاتش را مورد بررسی سندی قرار داد.

ما در معجم ذیل روایت محاسن حاشیه‌ای بیان کردیم:[1]

---

۱ معجم الأحادیث الإمام المهدی (علیه السلام)، ج۵ ۲۹۰

ملاحظة: هذه الرواية و أمثالها ناظرة إلى النواصب الذين ينصبون العداء لأهل البيت علیهم السّلام و يبغضونهم و یرفعون السلاح فی وجه المهدی علیه السّلام و یقاتلونه، و إلا فإنّ غالبیة المسلمین المطلقة تحبّ أهل بیت النبی صلّی اللّه علیه و آله، و لعلّ بعضهم یکون أسرع إلی إجابة المهدی علیه السّلام عند ظهوره من بعض المتسبیین إلی التشیع.

این روایت و امثال آن ناظر به نواصب است، نواصبی که دینشان دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام است. در کمین اهل بیت علیهم‌السلام نشسته‌اند و بغض آنان را دارند، با اهل بیت علیهم‌السلام دشمن هستند و در مقابل امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دست به سلاح می‌برند، جنگ مسلحانه به راه می‌اندازند، امنیت را به هم می‌ریزند. و الا غالب مسلمین اهل بیت علیهم‌السلام را دوست دارند. البته دوستی اهل بیت علیهم‌السلام به تنهائی کفایت نمی‌کند، چیزی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده‌اند پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام است. منتهی اضعف الایمان همان دوستی است و غالب مسلمین اهل بیت علیهم‌السلام را دوست دارند بلکه شاید بعضی از این عامه زودتر از دیگران به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ب پیوندند و تبعیت کنند تا بعضی از منتسبین به تشیع.

جلسه بیستم – ۹۳/۹/۱

دومین روایت معارض با روایت نوزدهم:

وقَالَ وَ أَخْبَرَنِی عَلِیُّ بْنُ رِزْقِ اللَّهِ عَنْ أَبِی الْوَلِیدِ الطَّرَائِفِی قَالَ: کُنْتُ لَیْلَةً عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام إِذْ نَادَى غُلَامَهُ فَقَالَ انْطَلِقْ فَادْعُ لِی سَیِّدَ وُلْدِی فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ مَنْ هُوَ فَقَالَ فُلَانٌ یَعْنِی أَبَا الْحَسَنِ علیه‌السلام قَالَ فَلَمْ أَلْبَثْ حَتَّى جَاءَ بِقَمِیصٍ بِغَیْرِ رِدَاءٍ إِلَى أَنْ قَالَ ثُمَّ ضَرَبَ بِیَدِهِ عَلَى عَضُدِی وَ قَالَ یَا أَبَا الْوَلِیدِ کَأَنِّی بِالرَّایَةِ السَّوْدَاءِ صَاحِبَةِ الرُّقْعَةِ الْخَضْرَاءِ تَخْفِقُ فَوْقَ رَأْسِ هَذَا الْجَالِسِ وَ مَعَهُ أَصْحَابُهُ یَهُدُّونَ جِبَالَ الْحَدِیدِ هَدّاً لَا یَأْتُونَ عَلَى شَیْءٍ إِلَّا هَدُّوهُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ هَذَا قَالَ نَعَمْ هَذَا یَا أَبَا الْوَلِیدِ یَمْلَؤُهَا قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً یَسِیرُ فِی أَهْلِ الْقِبْلَةِ بِسِیرَةِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه‌السلام یَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى یَرْضَى اللَّهُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ هَذَا قَالَ هَذَا ثُمَّ قَالَ فَاتَّبِعْهُ وَ أَطِعْهُ وَ صَدِّقْهُ وَ أَعْطِهِ الرِّضَا مِنْ نَفْسِکَ فَإِنَّکَ سَتُدْرِکُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.[1]

ابو ولید طرائفی گفته است: شبی در خدمت امام صادق علیه‌السلام بودم که حضرت غلامش را صدا زده، فرمودند: برو و آقای فرزندانم را صدا بزن. غلام به حضرت عرض کرد: سیّد اولاد شما کیست؟ حضرت فرمودند: فلانی؛ یعنی ابا الحسن علیه‌السلام. هنوز مدتی نگذشته بود که ایشان با پیراهن و بدون ردا آمد. تا آنجا که ابی ولید می‌گوید: حضرت با دستش به بازویم زده و فرمودند: ای ابا ولید! گویا می‌بینم پرچم سیاه را که در کنار علم سبز است و بالای سر همین پسر که نشسته، به اهتزاز درآمده است. یارانی او را همراهی می‌کنند که کوه‌های آهن را متلاشی می‌کنند، و به هر مانعی که می‌رسند آن را از سر راه برمی‌دارند.

عرض کردم: جان به فدای شما، مهدی موعود از نسل همین پسر؟

فرمودند: بله، ای ابا ولید! از نسل همین پسر، زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنان‌که پر از ظلم و جور شده باشد. در مورد اهل قبله به سیره و روش علی بن ابی طالب علیه‌السلام عمل می‌کند و آن‌قدر از دشمنان خدا را می‌کشد تا خداوند راضی شود.[2] (حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با همان کسانی که عامل ظلم و گسترش بی عدالتی شده‌اند

---

۱ الغیبة (للطوسی)، ص۴۸

۲ در اینجا ندارد از کجا رضایت خدا سبحانه‌وتعالی برای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف احراز شود، در روایات دیگر دارد: تا خداوند سبحانه‌وتعالی در دل حضرت رحم قرار دهد.

طرف می‌شوند و با آن‌ها معامله و مسامحه و صلح نمی‌کنند.) عرض کردم: جانم به فدای شما، (از نسل) همین پسر؟

حضرت فرمودند: (از نسل) همین پسر. سپس فرمودند: از او تبعیت کن، مطیع او باش، او را تصدیق نما و او را از خودت راضی کن، به راستی که او را به زودی درک می کنی ان شاء الله.

مرحوم طوسی در توضیح این عبارت « کَأَنِّی بِالرَّایَةِ السَّوْدَاءِ صَاحِبَةِ الرُّقْعَةِ الْخَضْرَاءِ تَخْفِقُ فَوْقَ رَأْسِ هَذَا الْجَالِسِ» می‌فرماید:

فالوجه فیه أیضا أن یکون قوله کأنی بالرایة علی رأس هذا أی علی رأس من یکون من ولد هذا بخلاف ما یقول الإسماعیلیة و غیرهم من أصناف الملل الذین یزعمون أن المهدی منهم فأضافه إلیه مجازا علی ما مضی ذکر نظائره و یکون أمره بطاعته و تصدیقه و أنه یدرک حال إمامته.

توضیح خبر: این‌که حضرت علیه‌السلام فرمودند: گویا پرچم را روی سر این پسر می‌بینم؛ یعنی بالای سر آن کسی است که از فرزندان اوست. به خلاف آنچه اسماعیلیه و دیگران از گروه‌های مختلف می‌گویند که گمان می‌کنند مهدی از آن‌ها است. بنابراین امام صادق علیه‌السلام مجازا [و برای رفع این اشتباه] صفت قائمیت را به امام کاظم علیه‌السلام اضافه فرمودند، همچنان‌که نظایر این مجاز در اخبار قبلی گفته شد.

این روایت نیز معارض می‌باشد، البته ظاهر این روایت موافق با واقفیه است و سند آن هم مشکل دارد ولی سند آن روایاتی هم که دیگران استناد می‌کنند، محکم نیست.

بیان مرحوم مجلسی رحمه‌الله در تفسیر «یعمل بسیرته»:

مرحوم مجلسی رحمه‌الله در مرآت العقول ذیل روایت امام باقر علیه‌السلام که از این مولفهٔ قلوب[1] در این دوران زیاد هستند، می‌فرماید:

و المراد بکثرتهم أن أصناف المسلمین لما کثروا و تضاعف أطماعهم و قل الدیانون منهم، کان هذا الصنف الذین کان یتألفهم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله أکثر لا أن حکم التألیف جار فی هذا الزمان، و یحتمل أن یکون المراد أن إمام الحق أیضا

---

[1] کسانی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پول به آنها می‌داد برای تالیف قلوب آنان بود، مرحوم والد ما نقل می‌کردند: سید ابوالحسن اصفهانی قدس‌سره خیلی دست و دل باز بود و عطایای فراوانی می‌داد، بعضی‌ها اعتراض می‌کردند که مثلاً فلانی اهل نیست که به او سهم امام بدهید. می‌فرمود: به عده‌ای پول می‌دهم که دست مرا بگیرند و به عده‌ای پول می‌دهم که پای مرا نگیرند. «مولفة قلوبهم» همین است و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به عده‌ای پول کلانی می‌دادند، به ابوسفیان بسیار از غنائم دادند و این از باب تالیف قلوب بوده است.

بحسب قدرته و بسط يده يفعل ذلک بهم، لأنهم عليهم‌السلام كانوا يعطون بعض المخالفين و المستضعفين لتأليف قلوبهم و دفع الضرر عنهم و عن شيعتهم، و أما أمير المؤمنين عليه‌السلام فالمعروف من سيرته أنه لم يكن مأمورا بذلک، بل كان يقسم بالسوية، نعم كان يعطي الولايات بعض المنافقين كزياد بن أبيه و أمثاله بظاهر الإسلام، و يظهر من الأخبار أن القائم عليه السلام يسير بسيرة أمير المؤمنين عليه‌السلام و يعمل بمر الحق، فما ذكرنا أولا أظهر.[1]

مراد به کثرت اشاره به این است که امروز دین دارها کم هستند، اعتقادات دینی آنها کم است و دنبال طمع هستند منظور این نیست که حکمش هم امروز جاری است که امروز هم مقداری از اموال را از باب مولفهٔ قلوبهم به آن‌ها بدهیم.

محتمل است مراد این باشد که امام حق (معصوم) هم از باب تالیف قلوب می‌تواند به کسانی که اعتقادات محکمی ندارند، اموال بدهد، چون ائمه علیهم‌السلام به بعضی مخالفین و کسانی که اعتقاداتشان ضعیف بوده است هم کمک می‌کردند به جهت تالیف قلوب آن‌ها و اینکه شر آن‌ها را از سر خودشان و سر شیعیان کم کنند.

امّا امیر المومنین علیه‌السلام معروف از روش ایشان این است که مامور به این معنی برای مولفهٔ قلوبهم نبوده است، بلکه به همه یکسان می‌داد (برای همین صدای عده‌ای درآمد)، بله در پاره‌ای از موارد کسانی که اعتقاد دینی-شان ضعیف بود و منافق بودند این‌ها را استخدام می‌کرد و مسئولیت اداره شهر را به این‌ها می‌داده‌اند مانند زیاد بن ابیه و امثال او به خاطر ظاهر اسلام. از بعضی اخبار ظاهر می‌شود که روش امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف همان روش امام علی علیه‌السلام را به کار می‌گیرد و هیچ مسامحه‌ای با کسی ندارند.

سیاست امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف «مر الحق» است یعنی همان سیاست امام علی علیه‌السلام است یعنی تسامح و تالیف قلوب ندارد.

پس آن روایاتی که عامه به آن استدلال می‌کنند برای نشان دادن چهره خشن از امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف معارض دارد.

امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با مخالفین با قاطعیت تمام برخورد می‌کنند، چون لازمه اجرای عدل این است که موانع را برطرف کند و این‌ها مانع‌اند و این همان جوابی است که علامه امینی رحمه‌الله به ابن تیمیه می‌دهد:

---

[1] مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۱۱؛ ص۲۲۴

در جریان غدیر، شخصی نسبت به غدیر و جانشینی امام علی علیه‌السلام اعتراض کرد و وقتی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمودند: این از جانب من نیست بلکه از جانب خداوند است، او همانطور که طرف ناقه‌اش می‌رفت، گفت: خدایا اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله راست می‌گوید و علی علیه‌السلام را تو تعیین کردی، سنگی بر من بفرست، هنوز به ناقه خود نرسیده بود که عذاب الهی بر او نازل شد.

اشکال ابن تیمیه به این روایت:

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نبی رحمت است، چطور می‌شود عذاب نازل شود.

جواب علامه‌ی امینی رحمه‌الله به ابن تیمیه:

درست است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نبی رحمت است ولی لازمه رحمت بر مردم این است که موانع برطرف شود و این شخص خودش از موانع بوده است و برداشته شدن او، برداشته شدن مانع است.[1]

روایت ابوبکر حضرمی هم مشکلی ندارد، امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با مردم درگیر نمی‌شوند بلکه با مخالفین و با کسانی که خودشان عامل گرفتاری هستند، درگیر می‌شوند و برای بسط عدالت این موانع را برمی‌دارند و این عین عدالت است.

طبق بعضی روایات دوران امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از دوران نبی مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هم سخت‌تر است، چون در دورانی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مبعوث شدند، همه بت پرست بودند، خودشان بتی را درست کرده و آنرا می‌پرستیدند، فهم آن‌ها در همین حد بود که ساخته‌ی خودشان خدای آن‌ها است امّا در دوران امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هر کسی به قرآن استدلال می‌کند و آیه می‌آورد و ادعا دارد که من مفسر و نظریه پرداز و متخصص هستم و با کمال بی ادبی به امام علیه‌السلام می‌گویند: از همانجایی که آمدی برگرد، ما به تو نیازی نداریم. مقابله و محاجه با یک چنین کسانی راحت نمی‌باشد، حدیث و قرآن بلد هستند(ربَّ تال القرآن و القرآن یلعنه). حضرت با چنین کسانی که می‌خواهند مانع تراشی کنند، تسامح ندارند و قاطع برخورد می‌کنند.

امیر المومنین علیه‌السلام هم می‌توانستند قاطع برخورد کنند ولی برای حفظ آینده شیعه، برخورد نکردند چون بعدها حکومت به دست دیگران می‌افتاد (صبرتُ و فی الحلق قضی و فی العین شجی) ولی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف این محذور که حکومت در دست دیگران بیفتد را ندارند. و به نظر ما حکومت امام زمان علیه‌السلام تا قیامت خواهد بود و

---

۱. الغدیر، ج ۱، ص ۴۸۹، ذیل آیه «سئل سائل...»

با رجعت هم منافاتی ندارد و اگر بگوئیم ائمه علیهم‌السلام رجعت می کنند و حکومت می کنند، باز مشکلی ندارد چون حکومت دست غیر امام معصوم نیست.

پس این روایت از نظر محتوا مشکلی ندارد.

د) بررسی سند روایت نوزدهم

این روایت را سه مدرک اصلی و قدیمی محاسن برقی، الاصول الستئة عشر و کافی نقل می کند.

ما به بررسی اعتبار الاصول الستئة عشر کتاب «دُرُست بن ابی منصور» می‌پردازیم:

درست ابن ابی منصور:

نظر مرحوم نجاشی:

درست بن أبی منصور محمّد الواسطی، روی عن أبی عبد اللّه و أبی الحسن علیهما‌السلام و معنی درست: أی صحیح.

له کتاب یرویه جماعة منه: سعد بن محمّد الطاطری، عمّ علیّ بن الحسن الطاطری ...[1]

ایشان از امام صادق و امام کاظم علیهما‌السلام روایت نقل می کند، «دُرُست» یعنی صحیح، کتاب‌های او را هم می- آورد ولی توثیقش نمی کند.

نظر شیخ طوسی رحمه‌الله:

درست الواسطی، له کتاب، و هو ابن أبی منصور، أخبرنا بکتابه أحمد بن عبدون، عن علیّ بن محمّد بن الزبیر القرشی، عن أحمد ابن عمر بن کیسبة، عن علیّ بن الحسن الطاطری، عن درست.

و رواه حمید، عن ابن نهیک، عن درست.[۲]

«دُرُست واسطی» کتابی دارد و او همان ابن ابی منصور است و طریقش را می‌آورد، می گوید: احمد بن عبدون از علی بن محمد بن زبیر قرشی از احمد بن عمر بن کیسبه از علی بن حسن طاطری از درست.

پس راوی کتاب «درست بن ابی منصور» آقای طاطُری است و طریق شیخ طوسی به طاطری منتهی می- شود. ایشان هم توثیق نکردند.

نظر مرحوم کشی:

---

۱ رجال نجاشی ص۱۶۲

۲ فهرست طوسی ص ۱۸۶

درست بن أبی منصور، من أصحاب موسی بن جعفر و علی بن موسی علیهما السلام حمدویه، قال: بعض أشیاخی، قال: درست ابن أبی منصور واسطی واقفی [1]

درست بن ابی منصور از اصحاب موسی بن جعفر و علی بن موسی علیهما السلام است، واقفی است و دیگران هم همین را گفته‌اند.

مرحوم علامه قدس سره همان حرف‌های کشی قدس سره را در قسم دوم کتاب خود نقل می‌کند یعنی جزء عدول نیست.

ابن داوود هم قریب به همین حرف علامه را می‌فرماید.

مرحوم مجلسی در کتاب وجیزه «درست بن ابی منصور» را تضعیف می‌کند.

شیخ بهائی قدس سره هم در شرح فقیه همینطور.

مرحوم وحید بهبهانی قدس سره در وقف ایشان تامل دارد و می‌گوید: واقفی بودن «درست بن ابی منصور» معلوم نیست.

مرحوم مامقانی قدس سره بر مرحوم وحید بهبهانی قدس سره ایراد می‌گیرد، می‌گوید: فالحق ان الرجل واقفی.

امّا واقفی بودن مشکل نیست، چون واقفی ثقه هم ممکن است داشته باشیم.

مرحوم مامقانی می‌فرماید: [2]

فالحقّ أنّ الرجل واقفیّ، غایته أنّ ما ذکره من الشواهد تخرج حدیث الرجل من الضعف إلی القوّة، و اللّه العالم.

حق این است که این شخص واقفی است، نهایتا آنچه ذکر کردیم از شواهد این شخص را از ضعف به قوت منتهی می‌کند.

مرحوم خوئی قدس سره می‌فرماید: «درست بن ابی منصور» ثقه است.

به نظر ما هم ایشان اگر چه واقفی است امّا روایات او مورد قبول است و می‌توان به روایات او اعتماد کرد.

---

۱ رجال کشی ص ۵۵۶

۲ تنقیح المقال ج ۲۶ ص ۳۱۴

جلسه بیست و یکم - ۹۳/۹/۲

ادامه بررسی شخصیت دُرُست بن ابی منصور

در مورد درست بن ابی منصور بیان کردیم که ایشان واقفی است و توثیق هم ندارد بلکه از متاخرین استفاده می‌شود که ایشان ثقه هم نیست. علامه حلی ﷺاو را در قسم دوم کتاب خلاصه نقل فرموده و همان مطالب کشی را نقل کرده است. ابن داوود و علامه مجلسی ﷺدر الوجیره و شیخ بهائی ﷺهم او را تضعیف کرده‌اند.

یک بحث در مورد واقفی بودن یا نبودن او است، مرحوم وحید بهبهانی ﷺ گویا اصرار دارند که بگویند ایشان واقفی نیست امّا مرحوم مامقانی ﷺ در مقام رد می‌فرماید: در مورد مذهب او شکی نیست که واقفی است.

اما بحث دیگر این است که آیا «درست بن ابی منصور» ثقه هست یا نه؟مرحوم مامقانی ﷺ می‌فرماید: شواهدی داریم که «درست بن ابی منصور» را از ضعف خارج می کند.

طرق مرحوم خوئی در توثیق درست بن ابی منصور:

۱. أقول: الظاهر وثاقة الرجل لرواية علی بن الحسن الطاطری، عنه فی کتابه و قد ذکر الشیخ فی ترجمته (۳۹۲): أن روایاته فی کتبه عن الرجال الموثوق بهم و بروایاتهم .

و هذا شهادة من الشیخ بوثاقة مشایخ علی بن الحسن الطاطری کلیة و لوقوعه فی أسناد تفسیر علی بن إبراهیم علی ما یأتی[۱] .

۱. آقای طاطری از ایشان نقل می کند. (صغری)

و مرحوم شیخ طوسی ﷺمی‌فرماید: طاطری از کسانی که به آن‌ها و روایات‌شان وثوق است، نقل می کند (کبری)،

پس ایشان از ثقات است.(نتیجه) یعنی توثیق خاص ندارد.

پس «درست بن ابی منصور» توثیق عام دارد و آقای خوبی ﷺاین شخص را موثق می‌دانند.

۲. وقوع ایشان در اسناد کامل الزیارات البته آقای خوبی ﷺدر آخر عمرشان از این مبنا برگشتند.

۳. وقوع «درست بن ابی منصور» در اسناد تفسیر علی بن ابراهیم قمی ﷺ.

---

۱ معجم رجال ج ۷ ص ۱۴۲

البته طرق دیگری هم نقل می‌کنند که ایشان نمی‌پذیرد.

نظر ما درباره تفسیر علی بن ابراهیم قمی ﷺ این بود که روات تفسیر علی بن ابراهیم قمی ﷺ همه ثقه هستند امّا روایتی در تفسیر قمی دیدم که سبب شد از این مبنا برگردیم و آن کتاب را مثل بقیه کتب روائی قابل بررسی سندی بدانیم.

۴. روایت ثقات و بزرگان از ایشان است، همین که بزرگان از ایشان روایت نقل می‌کنند، لااقل ۱۴ نفر ثقه از ایشان روایت نقل می‌کنند و چند نفرشان هم جز حسان هستند. البته با توجه به توثیق عام شیخ طوسی ﷺ به نظر ما نیازی به این طریق نیست.

ثقات و بزرگانی که از درست بن ابی منصور روایت نقل می‌کنند:

۱طاطری: المعتمد فی روایته

۲. ابن ابی عمیر: الغنی عن التوثیق.

۳. علی بن الحسن الطاطری: ایشان غیر از سعد بن محمد می‌باشد و موثق است.

۴. عبدالله بن محمد نحیکی: الثقة، الجلیل.

۵. یونس ابن عبد الرحمان: الثقة.

۶. احمد بن عمر حلبی ابن شعبه: ثقه است.

۷. نضر بن سوید صیرفی: الثقة.

۸. حسن بن علی وشاء: الثقة.

۹. اسماعیل بن مهران: الثقة.

۱۰. ابن ابی نصر: الثقة.

۱۱. الحسن بن محبوب: الثقة.

۱۲. ابوشعیب محاملی: الثقة.

۱۳. عبدالله بن بکیر: الموثق.

۱۴. علی بن حسن جرمی: الموثق.

۱۵. زیاد قندی که همان ابن مروان است البته واقفی است ولی مورد اعتماد است.

۱۶. محمد بن اسماعیل (ابن بزیع): موثق است.

۱۷. علی بن اسباب: موثق است.

۱۸. معلی بن عثمان (احول کوفی): موثق است.

۱۹. ابویحیی واسطی (زکریاء بن یحیی): موثق است.

۲۰. ابن رباط بجلی: موثق است.

هر چند در بین کسانی که از ایشان نقل می‌کنند، ضعیف هم وجود دارد امّا بیش از چهارده نفر از کسانی که از او روایت نقل می‌کنند، جزء ثقات هستند و بعضی از آن‌ها جزء اصحاب اجماع و از کسانی که «لایروی و لا یرسل الا عن ثقه» هستند مانند: ابن ابی عمیر و بزنطی.

نظر فرزند مرحوم مامقانی:[1]

إنّ وقف المترجم لا ریب فیه، و روایة طائفة کثیرة من ثقات الرواة و حسانهم تلجأنا إلی الحکم علی روایته بالقوّة و الأخذ بها، کما جری علیه فقهاؤنا قدّس اللّه تعالی أرواحهم علی ذلک عملاً.

درباره سوء اعتقاد «درست بن ابی منصور» شکی وجود ندارد، روایت عده زیادی از روات ثقه و حسن از ایشان، ما را ناچار می‌کند که حکم کنیم که روایات «درست بن ابی منصور» قوی است، و به روایاتش اخذ کنیم همانطور که روش فقهای ما اینست.

پس به نظر ما نسبت به شخصیت رجالی «درست بن ابی منصور» مشکلی نیست.

ولید بن صبیح:

مرحوم خوئی روایتی را در مورد ایشان نقل می‌کند:

و قال الکشی: حدثنی محمد بن قولویه، قال: حدثنی سعد بن عبد الله بن أبی خلف، عن إبراهیم بن هاشم، عن بکیر بن صالح، عن الحسن بن علی، عن إسماعیل بن عبد العزیز، عن أبیه، قال: دخلت أنا و أبو بصیر علی أبی عبد الله علیه‌السلام فقال: له أبو بصیر: جعلنی الله فداک إن لنا صدیقا و هو رجل صدق یدین الله بما ندین به، فقال من هذا یا أبا محمد: الذی تذکره؟ فقال العباس بن الولید بن صبیح فقال: رحم الله الولید بن صبیح.[2]

عبد العزیز گوید: من و ابو بصیر بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدیم پس ابو بصیر به ایشان گفت: خداوند مرا فدای شما قرار دهد برای ما رفیقی است و او مردی راستگو و به همان دینی که ما هستیم، می‌باشد، پس فرمودند:

---

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج۲۶، ص۳۱۶

۲ الکافی ج۳ص۵۶۲

این چه کسی است ای ابا محمد که ذکر کردی؟ پس گفت: عباس بن ولید بن صبیح پس فرمودند: خداوند ولید بن صبیح را رحمت کند.

یعنی امام صادق علیه‌السلام بر ایشان ترحم کرده‌اند.

آیا از ترحم امام، استفاده وثاقت یا حسن شخص می‌شود؟

مرحوم خویی در مقدمه کتاب رجال‌شان می‌فرماید: ترحم بر فاسق هم می‌تواند باشد، و سیره و روش ائمه علیهم‌السلام این بوده است که بدون تقیه و بدون هیچ وجهی بر افراد دعای ترحم می‌کردند، یعنی ترحم ائمه علیهم‌السلام اعم است از حسن و وثاقت و غیره.

ولی به نظر ما وقتی بعضی ترحم و ترضی فقهایی مانند شیخ صدوق را دلیل بر حسن می‌دانند، به طریق اولی ترحم و ترضی معصوم دلیل بر حسن و وثاقت شخص است؛ بخصوص هنگامی که از فرزند ولید بن صبیح نام می‌برند، امام علیه‌السلام بر پدر ترحم می‌فرماید، پدر را فرمودند شاید این خصوصیت داشته باشد، این روایت قرائنی دارد که این ترحم از ترحم‌هایی نیست که حتی بر فاسق هم ممکن باشد، لذا باید سند روایت بررسی شود، اگر اعتبار داشته باشد، متن آن افاده‌ی حسن ولید بن صبیح را دارد. ولی از اینکه حضرت فرمودند: خدا پدرش را بیامرزد، بعضی می‌گویند: این تعریض به فرزند است.

راه دیگر برای اثبات حسن ولید بن صبیح این است که ایشان کثرت روایت دارد، ۴۶ روایت به عنوان ولید بن صبیح در کتب اربعه از ایشان نقل شده است، این کثرت نقل که معارض (تضعیف) هم ندارد، می‌تواند اماره حسن باشد.

مرحوم مامقانی رحمه‌الله می‌فرماید:[۱]

عدّه الشّیخ فی رجاله بهذا العنوان من اصحاب الصّادق علیه‌السلام و کنیته ابو العبّاس و وثقه جماعة قال النّجاشی ولید بن صبیح ابو العبّاس کوفی ثقة.

شیخ طوسی قدس‌سره ایشان را جزء اصحاب امام صادق علیه‌السلام نقل کرده‌اند، و جماعتی او را توثیق کردند، نجاشی گفته است: ولید بن صبیح ابو العباس کوفی و ثقه است.

آقای خوئی رحمه‌الله ولید بن صبیح را طبق نقل نجاشی کوفی و ثقه می‌داند.

---

۱ تنقیح المقال، ج۳، ص ۲۸۰

اگر توثیق نجاشی هم نبود نظر ما این بود که ترحم امام کافی است، ولی آقای خویی رحمه الله ترحم را کافی نمی-داند.

پس ولید بن صبیح هم مشکلی ندارند.

مُعَلَّی بن خُنَیس:

معلی بن خنیس مورد اختلاف است، روایات در مذمت او معمولاً ضعیف است یا اگر قوی هم باشد دلالتش ضعیف است و مشکل دارد و روایات در مدح او معمولاً قوی و معتبر است.

نتیجه:

معلی بن خنیس ثقه است بلکه اهل بهشت است و اگر هم به درجه رفیع شهادت نمی‌رسید باز بهشتی بود. و حال که شهید شده است مقام بالاتری دارد. البته مرحوم شیخ انصاری قدس سره و بعضی دیگر او را تضعیف کردند امّا ما ایشان را قوی می‌دانیم.

پس این روایت از حیث سند مشکلی ندارد.

جلسه بیست و دوم -۹۳/۹/۳

روایت نوزدهم، سه طریق دارد:

۱. کافی از ابو بکر حضرمی نقل می‌کند.

۲. اصول الستۀ عشر از طریق معلی بن خُنیس نقل می‌کند.

۳. محاسن برقی از بکار بن ابی‌بکر حضرمی نقل می‌کند.

مرحوم مجلسی قدس‌سره در مرآة العقول سند کافی را ارزیابی می‌کند و می‌فرماید:[1] این روایت مجهول است. ایشان شاید در مورد ابوبکر حضرمی و اسماعیل بن مرار و تیملی تاملی داشته باشند. ایشان طریق کافی را مورد بررسی قرار می‌دهد اما این روایت دو طریق دیگر هم دارد که یکی از آن‌ها طریق الاصول الستۀ عشر است که بررسی کردیم که دُرُست بن ابی منصور مشکلی ندارد، ولید بن صبیح و معلی بن خنیس هم مشکلی ندارند.

مرحوم مجلسی در مورد دلالت این روایت می‌فرماید:[2]

و یدل علی أنه علیه‌السلام إنما أعرض عن سیهم لضرب من المصلحة و الحکم فیهم مع عدم المصلحة، جواز السبی.

این روایت دلالت می‌کند که امیر المومنین علیه‌السلام از اسیر گرفتن باقی‌مانده جنگ‌جویان اعراض می‌کند، به جهت مصلحتی که در عدم سبی آنها بوده است، ولی حکم اولی در صورت عدم وجود مصلحت، جواز سبی است.

پس اگر امام زمان علیه‌السلام سبی می‌کنند، در واقع طبق حکم اولی است و امیرالمومنین علیه‌السلام اگر سبی نکردند، حکم ثانوی و روی مصالحی بوده است. بنابراین عبارت «سیر بخلاف سیره امیرالمومنین علیه‌السلام» به این معنا نمی‌باشد که امام زمان به خلاف حکم شرع عمل می‌کنند بلکه معنای آن این است که عمل امیرالمومنین علیه‌السلام طبق حکم ثانوی و بر اساس مصالحی بوده است.

ادامه بررسی شخصیت معلی بن خنیس:

بعضی معلی بن خنیس را تضعیف کرده‌اند، ولی ایشان هیچ مشکلی ندارد و در راه ولایت و محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام به شهادت رسید.

---

۱ مرآة العقول ج۱۸ ص ۳۶۱

۲ مرآة العقول ج۱۸ص ۳۶۱

نظر مرحوم نجاشی:

معلی بن خنیس أبو عبد الله مولی (الصادق) جعفر بن محمد علیهما السلام و من قبله کان مولی بنی أسد، کوفی، بزاز، ضعیف جدا لا یعول علیه.

ایشان کوفی بزاز و پارچه فروش بوده و خیلی ضعیف است، اعتمادی بر او نیست.

نظر ابن غضائری:

معلی بن خنیس مولی أبی عبد الله علیه السلام کان أول أمره مغیریا .ثم دعا إلی محمد بن عبد الله، و فی هذه الظنة أخذه داود بن علی، فقتله، و الغلاة یضیفون إلیه کثیرا، و لا أری الاعتماد علی شیء من حدیثه.

معلی بن خنیس در ابتدای کار، مشکل عقیدتی داشت و تابع مغیرۀ ابن سعید ۱ بود سپس مردم را به محمد بن عبدالله ابن الحسن (که مورد تائید امام نبود) دعوت می‌کرد و داود بن علی استاندار مدینه او را به همین جرم دستگیر کرد و او را به شهادت رساند، و غلات خیلی حرف‌ها را جعل کرده به ایشان نسبت می‌دهند، و اعتمادی بر احادیث او ندارم.

دلائل آقای خویی رحمه الله برای توثیق معلی بن خنیس: ۲

۱. وجود «معلی بن خنیس» در اسناد کامل الزیارات

۲. وجود «معلی بن خنیس» در اسناد تفسیر قمی

۳. شیخ طوسی قدس سره لیستی از سفراء ممدوح را ذکر می‌کند که معلی بن خنیس یکی از آن‌ها است، و مطالبی را نسبت به ایشان می‌فرماید:

عده الشیخ فی السفراء الممدوحین و قال: و منهم المعلی بن خنیس، و کان من قوام أبی عبد الله علیه السلام و إنما قتله داود بن علی بسببه، و کان محمودا عنده، و مضی علی منهاجه و أمره مشهور، فروی عن أبی بصیر قال: لما قتل داود بن علی، المعلی بن خنیس فصلبه عز ذلک علی أبی عبد الله علیه السلام و اشتد علیه و قال له یا داود: علی ما قتلت مولای و قیمی فی مالی و علی عیالی، و الله إنه لأوجه عند الله منک، فی حدیث طویل .

و فی خبر آخر، إنه قال: أما و الله لقد دخل الجنة، الغیبة: فصل فی ذکر السفراء الممدوحین.[1]

---

۱ . اعتقاد به جسم بودن خداوند داشت؛ که نعوذ بالله همانند مردی است از نور و بر سر او تاجی است از نور و قلب او منبع حکمت است. (مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۳۷۲)

۲ معجم الرجال، ج ۱۸ ص ۲۳۷

وکیل ابی عبدالله علیه‌السلام در امورات ایشان بود، قتل داود بن علی معلی بن خنیس را بخاطر رفت و آمدش با امام صادق علیه‌السلام بوده است. (این بیان مرحوم شیخ طوسی کلام ابن الغضائری را رد می‌کند که می‌گوید: داوود بن علی بن عبدالله بن عباس، معلی بن خنیس را به خاطر دعوت به محمد بن عبدالله ابن الحسن به شهادت رساند که مورد تائید امام نبود)، معلی بن خنیس مورد پذیرش حضرت بود و در خط ولایت بود تا به شهادت رسید و شخصیت ایشان مشهور است و همه می‌دانند. بعد نقل می‌کند: ابا بصیر روایت کرده که زمانی که داوود بن علی، معلی بن خنیس را به قتل رساند و او را به دار آویخت، این امر بر وجود مقدّس امام صادق علیه‌السلام خیلی سنگین و گران تمام شد و غم از دست دادن او برای حضرت شدید بود؛ لذا به قاتل معلّی فرمودند: ای داوود! به چه دلیلی دوست و مباشر و خدمت‌کارم در امور مالی و خانوادگی‌ام را کشتی؟ به خدا قسم که در نزد پروردگار عالم او از تو آبرومندتر است. در روایت دیگر آمده است که حضرت فرمودند: بدان‌که به خدا قسم او داخل بهشت شد.

پس نجاشی و ابن غضائری ایشان را تضعیف کردند و شیخ طوسی قدس‌سره مدح او را بیان کردند. و طبق دو مبنایی که آقای خوئی رحمه‌الله در کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم قمی دارند، ایشان توثیق عام دارد.

آقای خوبی رحمه‌الله در ادامه مطالبی را از کشی نقل می‌کند و روایات در مورد معلی بن خنیس را به روایات مادح و روایات ذامّ تقسیم می‌کنند، روایات مادح چهارده روایت است که بیشتر آن‌ها صحیح است و روایات ذامّه پنج روایت است که دو یا سه مورد آن اصلاً مذمت نیست، معلی بن خنیس اشتباه فقهی کرده است و برداشتش اشتباه بوده و امام آنرا تصحیح کرده است، و آن هم که مذمت است از نظر سند مشکل دارد.

نظر مرحوم خوئی:[2]

هذا و الذی تحصل لنا مما تقدم أن الرجل جلیل القدر و من خالصی شیعة أبی عبد الله علیه‌السلام، فإن الروایات فی مدحه متضافرة، علی أن جملة منها صحاح کما مر، و فیها التصریح بأنه کان من أهل الجنة حین قتله داود بن علی، و یظهر من ذلک أنه کان خیّرا فی نفسه، و مستحقا لدخول الجنة، و لو أن داود بن علی لم یقتله، نعم لا مضایقة فی أن تکون له درجة لا ینالها إلا بالقتل کما صرح به فی بعض ما تقدم من الروایات، و مقتضی ذلک أنه کان رجلا صدوقا، إذ کیف یمکن أن یکون الکذاب مستحقا للجنة، و یکون موردا لعنایة الصادق علیه‌السلام؟ .

---

[1] الغیبة للطوسی ص۳۴۷

[2] معجم رجال الحدیث، ج۱۸ ص۲۴۷

و يؤكد ذلک شهادة ابن قولويه بأنه من الثقات، و شهادة الشيخ بأنه كان من السفراء الممدوحين و أنه مضى على منهاج الصادق عليه‌السلام و مع ذلک كله لا يعتنى بتضعيف النجاشی، و إن كان هو خريت هذه الصناعة، و لعل منشأ تضعيفه (قدس الله نفسه) هو ما اشتهر من نسبة الغلو إليه، و قد نسب ذلک إليه الغلاة، و علماء العامة الذين يريدون الإزراء بأصحاب أبی عبد الله عليه‌السلام –و الله العالم-.

و أما ما تقدم من ابن الغضائری من تضعيفه، و من نسبة أنه كان مغيريا، ثم دعا إلی محمد بن عبد الله فلا يعتنى به، لعدم ثبوت نسبة الكتاب إليه كما تقدم غير مرة.

آنچه برای ما حاصل شد از مجموع روايات و آنچه گذشت، اينكه اين شخص جليل القدر است و از شيعيان خالص امام صادق عليه‌السلام بوده است پس بدرستی كه روايات در مدح او متعدد است كه طائفه‌ای از اين روايات صحيح السند است و در آن تصريح به اين معنا دارد كه او از اهل بهشت است هنگامی كه داود بن علی او را به قتل رساند، و از آن ظاهر می‌شود فی نفسه خوب بود و مستحق ورود به بهشت بود و مورد عنايت امام صادق عليه‌السلام بود. حتی اگر داود بن علی هم ايشان را شهيد نمی‌كرد باز اهل بهشت بود، البته برای او درجه‌ای بود كه جز با شهادت به آن نائل نمی‌شد، همانطور كه بعضی روايات به آن تصريح دارند، و مقتضای اين روايات اين است كه او فردی صدوق بوده است، و چطور ممكن است كه يک دورغگو مستحق بهشت باشد؟[1] و مورد عنايت امام صادق عليه‌السلام ؟

آن چيزی كه حرف ما را تاييد می‌كند:

1. شهادت ابن قولويه به اينكه او از ثقات است (در اول كامل الزيارات می‌فرمايد: هر آنچه نقل می‌كنم از ثقات نقل می‌كنم)
2. و شهادت شيخ طوسی قدس‌سره به اينكه معلی بن خنيس از سفرای ممدوح است و راه و روش و سيره امام صادق عليه‌السلام را درپيش گرفت.

با وجود اين حرف‌ها به تضعيف نجاشی اعتنا نمی‌شود، اگر چه كه او استاد ومتخصص اين فن است، شايد منشاء تضعيف نجاشی مشهور بودن نسبت غلو به ايشان است، و اين تهمت غلو را خود غلاة و علمای عامه به او

---

[1] مگر بر مبنای دگراندیشان كه می گويند: جبرئيل آمد به من بشارت داد: كسی كه شهادتين بگويد، اهل بهشت است، گفتم: اگر چه سرقت و زنا كرده باشد؟ فرمود: حتی اگر دزد يا بدكاره هم باشد، دوباره پرسيدند: جبرئيل جواب داد: و ان سرق وان زنی و ان شرب الخمر. اگر درهای بهشت به اين راحتی به روی همه باز است، پس چرا می گوييد كه عشره مبشره ديگر بشارت برای چی؟ وقتی كه سارق و زانی و شارب الخمر همه مبشر به جنه هستند چه امتيازی است برای عشره مبشره؟

نسبت داده‌اند (هر کسی که فضیلتی راجع به امیرالمومنین علیه‌السلام نقل کند، فوراً او را متهم به غلو می‌کنند) کسانی که در پی مخدوش کردن اصحاب اهل بیت علیهم‌السلام هستند.[1]

اما آنچه از ابن غضائری در تضعیف معلی بن خنس آورده گذشت که به او نسبت داد که از طرفداران مغیره است و سپس به محمد بن عبد الله دعوت می‌کرد، به آن اعتنا نمی‌شود، چون معلوم نیست که مؤلف کتاب ابن غضائری باشد.

نتیجه اینکه ایشان هیچ مشکلی ندارد و جلیل القدر است.

نظر مرحوم شوشتری رحمه‌الله[2]

و بالجملة: بعد اتّفاق الأخبار علی مدحه لا عبرة بقولهما، فلیس فی الأخبار ما یستشمّ منه قدح فیه سوی ولعه علی نشر مقاماتهم علیهم‌السلام مع کون ذلک سببا لإضرار الجبابرة به و بهم علیهم‌السلام و عدم کمال فقهه، و هما أعمّ من الضعف.

بعد از اتفاق اخبار بر مدح ایشان، اعتنائی به نظر نجاشی و ابن غضائری نمی‌شود. (این عالمانه است زیرا پذیرش قول نجاشی اجتهاد در مقابل نص می‌شود، زمانی به کلام نجاشی نیاز داریم که نصی نباشد و اینجا نص هست.)، از روایات چیزی در قدح و ذم و تنقیص معلی بن خنیس استفاده نشده است غیر از اشتیاق و علاقه‌ی او به نشر مقامات آل‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله که همه جا منتشر شود و همه مطلع شوند و همین سبب ضرر به خودش و ائمه علیهم‌السلام شد.[3] و از نظر فقه کامل نبود. و این دو اعم از ضعف است. (مگر پیروان اهل بیت علیهم‌السلام همه کمال فقه داشتند، ممکن است کسی این دو ایراد را داشته باشد و ضعیف نباشند.)

---

[1] ابن ربه اندلسی و بعدش کسانی که این خط را درپیش گرفتند در مساله رد الشمس می‌گویند: از اولین درجات غلو شیعه این است که بگویند که خورشید برای حضرت علی علیه‌السلام برگشته است. خورشید برای یوشع بن نون برگشت غلو نیست ولی برای علی بن ابی طالب علیه‌السلام غلو است؟!

[2] قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۱۶۵

[3] آنها نمی‌خواهند ائمه علیهم‌السلام را قبول کنند و از اول تلاش بر این داشتند که بگویند فلانی و فلانی و فلانی از همه اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برترند. پس مهم آن‌ها هستند و امیرالمومنین علیه‌السلام به عنوان چهارمی، بعضی از آن‌ها ایشان را به عنوان خلیفه‌ی چهارم هم قبول نکردند. «ما انا الّا کواحد من الناس» تبلیغات بر این بود که امیر المومنین علیه‌السلام یک فرد عادی است و ائمه علیهم‌السلام بعد را به طریق اولی اینطور معرفی می‌کردند. سیاست بر این بود که همیشه ائمه معصومین علیهم‌السلام را کنار بگذارند، ارتباطات با آنان را قطع کنند، تبلیغات به نفعشان نشود، حقائق و مقامات آنان بر مردم روشن نشود و هر کسی که بر خلاف این سیاست حرکت می‌کرد او را به اشدّ عقوبات مواخذه می‌کردند.

عبدالله بن شداد می‌گوید: آنقدر جو اختناق بر عراق و کوفه حاکم بود که از هر کسی می‌گفتند الا امیرالمومنین، دلم می‌خواهد فضایل علی علیه‌السلام را بگویم وسپس گردنم را بزنند، فقط بگذارند حرفم را بزنم و بگویم که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام کیست بعد مرا بکشند. و آن‌ها هم در قتل کسانی که در این راستا تبلیغ می‌کردند، کوتاهی نمی‌کردند که یکی از آنان

پس معلی بن خنیس هم هیچ مشکلی ندارد.

نتیجه:

پس سند روایت الاصول الستة عشر مشکلی ندارد و اگر چه سند کافی مورد مشکل و مجهول باشد اما این سند صحیح است و ما به این روایت ملتزم می‌شویم. و طبق این روایت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بر خلاف سیره امام علی علیه السلام عمل می‌کنند، و اگر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف سبی می‌کنند، در واقع طبق حکم اولی است و امیرالمومنین علیه السلام اگر سبی نکردند طبق حکم ثانوی و بر اساس مصالحی بوده است. روایتی دیگری این روایت را تفسیر می‌کند به اینکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌تواند به همین حکم اولی عمل کند و اگر مصلحتی ایجاب کرد طبق حکم ثانوی عمل می‌کند اما اصل اولی جواز سبی است.

همین معلی بن خنیس بود که از او می‌خواستند جاسوسی کند و بگوید حضرت با چه کسانی ارتباط دارند، می‌گفت: اگر نام آن‌ها زیر پای من هم باشد بر نخواهم داشت تا اینکه شما ببینید من علیه شیعه‌ها جاسوسی کنم!، او را گرفتند و با وضع بدی به شهادت رساندند.

جلسه بیست و سوم – ۹۳/۹/۴

ادامه بررسی شخصیت معلی بن خنیس

مرحوم مامقانی می‌فرماید:[۱]

تحقیق القول فی ذلک انا قد بیّنا فی الفائدة الثّلثین انا انما نعتمد علی جرح علماء الرّجال حیث لا نستفید شیئا من الأخبار و امّا اذا استفدنا من الأخبار عدالة الرّجل فالعبرة باقواهما افادة للظنّ الّا اذا رجع الجرح الی رمیه بالغلو و نحوه فانّا ح تقدم الأخبار لغلبة افادتها الظنّ دون اقوالهم ضرورة انّ القدماء کانوا یعدّون ما نعدّه الیوم من ضروریات مذهب الشّیعة غلوّا و ارتفاعا و کانوا یرمون بذلک اوثق الرّجال کما لا یخفی علی من احاط خبرا بکلماتهم و الأخبار فی مدح الرّجل متظافرة و ما تضمّن القدح لا ینافی العدالة و الثقة قال المحقّق الوحید ره معلّقا علی قول ابن الغضائری کان معلّی بن خنیس مغیریّا ما لفظه یظهر بالتامّل فی امثال هذا ممّا هو خلاف الواقع قطعا او ظنّا متاخما للعلم او قویّا فی غایة القوّة من ابن الغضائری فساد تضعیفاته و یظهر من مهج الدّعوات لابن طاووس و غیره کونه من اشهر وکلاء الصادق علیه السّلم و اجلّهم و انّه قتل بسبب ذلک و انّه کان یجبی الأموال الیه و اقول اشار بذلک الی ما فی مهج الدعوات من شرح الدّعاء الّذی قرئه الصادق علیه السلم فی مسجد النبی صلی الله علیه و آله عند عزمه الی ان یمضی الی العراق بطلب من المنصور من قوله انّ جعفر بن محمّد علیهما السلام بعث مولاه المعلّی بن خنیس لجبایة الأموال من شیعته و انه کان یمدّ بها محمّد بن عبد اللّه و کاد المنصور ان یاکل کفّه علی جعفر غیظا الخ و فی التحریر الطّاووسی بعد نقل بعض الأخبار المادحة و فی بعض القادحة و الجواب عن القادحة بضعف السند ما لفظه و الّذی ظهر لی انّه من اهل الجنّة و الله الموفّق انتهی و بالجملة یظهر بعد التتبّع فی کتب الأخبار و الدّعوات و مناقب الأئمّة من الخاصّة و العامّة فساد ما نسبه الیه ابن الغضائری قطعا و کونه من اجلّاء الشّیعة ثمّ اشار الی بعض ما یاتی من الأخبار ثمّ نقل عن جدّه المجلسی قدّه انه قال و لنعم ما قال انّ الّذی حصل لی من التتبّع التّام انّ جماعة من اصحاب الرّجال راوا ان الغلاة لعنهم اللّه نسبوا الی جماعة شیئا ترویجا لمذاهبهم الفاسدة کجابر و المفضّل بن عمرو المعلی و امثالهم و هم بریئون ممّا نسبوه الیهم فراوا دفعا للافسد بالفاسد ان یضعفوا هؤلاء کسر المذاهبهم الباطلة حتّی لا یمکنهم الزامنا باخبارهم الموضوعة الی ان قال و

---

[۱] تنقیح المقال فی علم الرجال، ج۳، ص ۲۳۰

قرينة الوضع عليهم دون غيرهم انّهم كانوا اصحاب الأسرار و كانوا ينقلون من معجزاتهم فكانوا يضعون عليهم و الجاهل بالأحوال لا يستنكر ذلک كما ورد عن المعلى انّ الائمّة عليهم السلام محدّثون بمنزلة الأنبياء بل قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله علماء امتى كانبياء بنى اسرائيل فتوهّموا انه يقول انّهم انبياء فتدبّر انتهى كلام المجلسى.

فتحصّل من ذلک كلّه انّ معلّى بن خنيس ثقة جليل صحيح الرّواية من اهل اسرار الصّادق علیه السلام كما هو ظاهر ما مرّت حكايته عن كتاب الغيبة للشيخ الطّوسى رحمه الله و مال اليه الفاضل المجلسى الأوّل و المحقّق الوحيد و جزم به فى جامع الرّواة و استظهره ابن طاووس و المحقّق البحرانى فيما مرّ من عبارة البلغة و ان رمى ابن الغضائرى ايّاه بالمغيريّة و الدّعوة الى النفس الزكية غلط صرف.

تحقيق قول در مورد ايشان، ما در فائده‌ی سی‌ام روشن كرديم كه در صورتی به جرح علمای رجال اعتماد می‌كنيم كه چيزی از روايات استفاده نشود امّا اگر عدالت شخص از روايات استفاده شود پس معتبر اقوای آن از حيث افاده‌ی ظن می‌باشد مگر اينكه جرح شخص به غلو و مانند آن باشد كه در اين صورت اخبار را مقدم می‌كنيم چون در اين صورت روايات افاده‌ی ظن دارد امّا اقوال افاده‌ی ظن ندارد به جهت اينكه قدما آنچه امروز از ضروريات مذهب شيعه است را غلو می‌شمردند و به آن موثق‌ترين رجال را رمی به غلو می‌كردند همچنان كه بر كسی كه بر كلمات آنان احاطه داشته باشد، اين مطلب مخفی نيست، و اخبار در مدح اين شخص متعدد است و روايات متضمن قدح او منافات با وثاقت و عدالت او ندارد.

محقق وحيد بهبهانی در تعليقه بر قول ابن غضائری كه گفته است معلی بن خنيس مغيری بود، می‌فرمايد: با تأمل در مانند اين شخص از آنچه خلاف واقع است حال يا به قطع يا به ظن قريب به علم يا ظن قوی، فساد تضعيفات ابن غضائری ظاهر می‌شود و از مهج الدعوات ابن طاووس و غير آن ظاهر می‌شود كه ايشان از مشهورترين و بزرگترين وكلای امام صادق علیه السلام بود و به همين سبب كشته شد و اموال (وجوهات) را خدمت امام علیه السلام می‌آورد و گويم اشاره دارد به اين حرف، آنچه در مهج الدعوات ذيل دعای امام صادق علیه السلام -وقتی كه منصور ايشان را احضار كردند:

امام هنگامی كه می‌خواستند به عراق تشريف ببرند، دعائی را در مسجد پيامبر اكرم صلی الله علیه و آله خواندند-نقل كرده است: جعفر بن محمد علیه السلام معلی بن خنيس را برای دريافت اموال (وجوهات) از شيعيانش فرستاد و گاهی از اين اموال به محمد بن عبد الله می‌داد و منصور هم از غيظ و ناراحتی امام، انگشت به دهان می‌گذاشت و در تحرير طاووسی بعد نقل بعض اخبار مادحه و بعضی از اخبار قادحه و جواب از روايات ذامه به ضعف سند آن‌ها

می‌فرماید: آنچه برای من ظاهر شد اینکه ایشان از اهل بهشت است، خلاصه بعد از تتبع در کتب روائی و دعا و مناقب ائمه علیهم‌السلام از خاصه و عامه، فساد آنچه ابن غضائری به او نسبت داده، و اینکه او از بزرگان شیعه است، ظاهر می‌شود سپس به بعضی از اخبار اشاره می‌کند سپس از جدشان مرحوم مجلسی نقل می‌کند که فرمودند و خوب هم فرمودند: آنچه برای من از تتبع تام حاصل شد اینکه جماعتی از اصحاب رجال دیدند که غلات به جماعتی چیزی را نسبت می‌دهند برای ترویج مذاهب فاسدشان مانند: جابر، مفضل و معلی و مانند آن‌ها در حالی که آن‌ها از آن نسبت‌ها بیزار هستند پس دیدند برای دفع افسد به فاسد آن‌ها را هم تضعیف کنند تا نتوانند ما را به احادیث جعلی‌شان ملزم کنند.

قرینه‌ی جعل احادیث بر علیه آن‌ها این است که آنان اصحاب سر ائمه علیهم‌السلام بودند و از معجزات ائمه علیهم‌السلام نقل می‌کردند پس احادیث جعلی را به آن‌ها نسبت می‌دادند و کسی که از احوال مطلع نیست، آن را انکار نمی‌کند همچنان که وارد شده از معلی که ائمه علیهم‌السلام محدث به منزله‌ی انبیاء هستند بلکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: علمای امت من مانند انبیاء بنی اسرائیل هستند پس توهم کردند که او می‌گوید: آن‌ها انبیاء هستند.

پس از همه‌ی آنچه بیان کردیم حاصل می‌شود که معلی بن خنیس ثقه و جلیل است و روایات او صحیح و از اهل سر امام صادق علیه‌السلام است همچنان که این مطلب از حکایت از کتاب غیبت شیخ طوسی ظاهر است و فاضل مجلسی اول هم همین را می‌فرماید و همچنین محقق وحید و به آن در جامع الرواة جزم پیدا کرده است و همچنین ابن طاووس و محقق بحرانی نیز نظرشان همین است و اینکه ابن غضائری او را رمی به مغیری بودن و اینکه دعوت به نفس زکیه کرده است، اشتباه محض است.

روایات مدح معلی بن خنیس:

۱. حَدَّثَنِی حَمْدَوَیْهِ بْنُ نُصَیْرٍ، قَالَ حَدَّثَنِی الْعُبَیْدِیُّ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ حَدَّثَنِی إِسْمَاعِیلُ بْنُ جَابِرٍ، قَالَ، كُنْتُ مَعَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام مُجَاوِراً بِمَكَّةَ، فَقَالَ لِی یَا إِسْمَاعِیلُ اخْرُجْ حَتَّى تَأْتِیَ مُرَّةَ أَوْ عُسْفَانَ ، فَسَلْ هَلْ حَدَثَ بِالْمَدِینَةِ حَدَثٌ، قَالَ فَخَرَجْتُ حَتَّى أَتَیْتُ مُرَّةَ فَلَمْ أَلْقَ أَحَداً، ثُمَّ مَضَیْتُ حَتَّى أَتَیْتُ عُسْفَانَ فَلَمْ یَلْقَنِی أَحَدٌ، فَارْتَحَلْتُ مِنْ عُسْفَانَ فَلَمَّا خَرَجْتُ مِنْهَا لَقِیَنِی عِیرٌ تَحْمِلُ زَیْتاً مِنْ عُسْفَانَ، فَقُلْتُ لَهُمْ هَلْ حَدَثَ

بِالْمَدِينَةِ حَدَثٌ قَالُوا لَا، إِلَّا قَتْلُ هَذَا الْعِرَاقِيِّ الَّذِي يُقَالُ لَهُ الْمُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ، قَالَ فَانْصَرَفْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام فَلَمَّا رَءَانِي قَالَ: لِي يَا إِسْمَاعِيلُ قُتِلَ الْمُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ فَقُلْتُ نَعَمْ، قَالَ، فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ.[1]

اسماعیل بن جابر گوید: نزد امام صادق عليه‌السلام در مکه بودم، پس به من فرمودند: ای اسماعیل خارج شو تا به مرۀ یا عسفان بروی، پس سوال کن آیا اتفاقی در مدینه افتاده است، گوید: پس خارج شدم تا به مرّۀ رفتم پس احدی را نیافتم، از آنجا گذشتم تا به عسفان آمدم پس احدی مرا ملاقات نکرد، پس از عسفان رفتم پس چون از آن خارج شدم به کاروانی برخورد کردم که روغن همراه آنان بود پس به آن‌ها گفتم: آیا اتفاقی در مدینه افتاده است؟ گفتند: نه مگر قتل این عراقی که به او معلی بن خنیس گفته می‌شد، گوید: پس نزد امام صادق عليه‌السلام برگشتم پس چون مرا دیدند به من فرمودند: ای اسماعیل معلی بن خنیس کشته شد پس گفتم: بله، گوید: امام عليه‌السلام فرمودند: به خدا قسم که وارد بهشت شد.

مرحوم خوئی می‌فرماید: این روایت صحیح است.

۲. رجال الکشی عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادٍ النَّابِ عَنِ الْمِسْمَعِيِّ قَالَ: لَمَّا أَخَذَ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُعَلَّى بْنَ خُنَيْسٍ حَبَسَهُ فَأَرَادَ قَتْلَهُ فَقَالَ لَهُ الْمُعَلَّى أَخْرِجْنِي إِلَى النَّاسِ فَإِنَّ لِي دَيْناً كَثِيراً وَ مَالًا حَتَّى أُشْهِدَ بِذَلِكَ فَأَخْرَجَهُ إِلَى السُّوقِ فَلَمَّا اجْتَمَعَ النَّاسُ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ فَمَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي اشْهَدُوا أَنِّي مَا تَرَكْتُ مِنْ مَالٍ عَيْنٍ أَوْ دَيْنٍ أَوْ أَمَةٍ أَوْ عَبْدٍ أَوْ دَارٍ أَوْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ فَهُوَ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما‌السلام قَالَ فَشَدَّ عَلَيْهِ صَاحِبُ شُرْطَةِ دَاوُدَ فَقَتَلَهُ قَالَ فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام خَرَجَ يَجُرُّ ذَيْلَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى دَاوُدَ بْنِ عَلِيٍّ وَ إِسْمَاعِيلُ ابْنُهُ خَلْفَهُ فَقَالَ يَا دَاوُدُ قَتَلْتَ مَوْلَايَ وَ أَخَذْتَ مَالِي فَقَالَ مَا أَنَا قَتَلْتُهُ وَ لَا أَخَذْتُ مَالَكَ فَقَالَ وَ اللَّهِ لَأَدْعُوَنَّ عَلَى مَنْ قَتَلَ مَوْلَايَ وَ أَخَذَ مَالِي قَالَ مَا قَتَلْتُهُ وَ لَكِنْ قَتَلَهُ صَاحِبُ شُرْطَتِي فَقَالَ بِإِذْنِكَ أَوْ بِغَيْرِ إِذْنِكَ فَقَالَ بِغَيْرِ إِذْنِي فَقَالَ يَا إِسْمَاعِيلُ شَأْنَكَ بِهِ فَخَرَجَ إِسْمَاعِيلُ وَ السَّيْفُ مَعَهُ حَتَّى قَتَلَهُ فِي مَجْلِسِهِ قَالَ حَمَّادٌ فَأَخْبَرَنِي الْمِسْمَعِيُّ عَنْ مُعَتِّبٍ قَالَ فَلَمْ يَزَلْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام لَيْلَتَهُ سَاجِداً وَ قَائِماً فَسَمِعْتُهُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ وَ هُوَ سَاجِدٌ يَقُولُ –اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُوَّتِكَ الْقَوِيَّةِ وَ مِحَالِكَ الشَّدِيدَةِ وَ بِعِزَّتِكَ الَّتِي خَلْقُكَ لَهَا ذَلِيلٌ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَأْخُذَهُ السَّاعَةَ السَّاعَةَ قَالَ فَوَ اللَّهِ مَا رَفَعَ رَأْسَهُ

---

۱ رجال الکشی –إختیار معرفة الرجال، ص۳۷۶

مِنْ سُجُودِهِ حَتَّى سَمِعْنَا الصَّائِحَةَ فَقَالُوا مَاتَ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنِّي دَعَوْتُ اللَّهَ عَلَيْهِ بِدَعْوَةٍ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكاً فَضَرَبَ رَأْسَهُ بِمِرْزَبَّةٍ انْشَقَّتْ مَثَانَتُهُ[1]

مسمعی گفت: وقتی داود بن علی معلی بن خنیس را زندانی کرد. هنگامی که تصمیم کشتن او را گرفت، معلی گفت مرا ببر میان بازار قرض زیادی دارم و ثروتی نیز دارم تا مردم را گواه بگیرم. او را میان بازار بردند. همین که مردم جمع شدند گفت: «مردم من معلی بن خنیس هستم هر که می‌شناسد که می‌شناسد. من هر چه دارم از ملک، قرض، کنیز، غلام و خانه؛ چه کم یا زیاد، همه متعلق به جعفر بن محمّد علیهما السلام است.» در این موقع (رئیس شهربانی) داوود بن علی به او حمله کرد و او را کشت.

این خبر که به حضرت صادق علیه السلام رسید با ناراحتی تمام با پسرش اسماعیل پیش داوود بن علی رفت و فرمود: داوود همپیمان مرا کشتی و مالم را تصرف نمودی؟ گفت: من او را نکشته‌ام و اموال شما را هم تصرف نکرده‌ام! فرمود: به خدا نفرین می‌کنم بر کسی که مولای مرا کشته! داوود گفت: او را رئیس شهربانی من کشته است. فرمود با اجازه تو یا بدون اجازه؟ گفت: بدون اجازه من. آنگاه امام به فرزند خود اسماعیل فرمود: اسماعیل برو سزای این مرد را بده! اسماعیل با شمشیر خارج شد و او را کشت.

حماد گفت: مسمعی از معتب نقل کرد که تمام آن شب را امام علیه السلام به سجده و قیام پرداخت. در آخر شب شنیدم در سجده میگوید: «اللهمّ انی أسألک بقوتک القویه و محالک الشدیدة و بعزتک التی خلقک لها ذلیل ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تأخذه الساعة الساعة» به خدا هنوز سر از سجده برنداشته بود که صدای ناله و شیون از خانه داوود بلند شد. گفتند: داوود مرد. امام علیه السلام فرمود: من از خدا تقاضا کردم، خداوند فرشته‌ای را فرستاد که با حربه آهنی در سر او زد که تا شکم او را پاره کرد.

این روایت هم دلالت بر مدح ایشان دارد.

۳. رجال الکشی حَمْدَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ عَنْ جَبْرَئِيلَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ: قَالَ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا أَنَا قَتَلْتُهُ يَعْنِي مُعَلَّى بْنَ

---

[1] بحار الأنوار، ج۴۷، ص۳۵۲

خُنَيْسٍ قَالَ فَمَنْ قَتَلَهُ قَالَ السِّيرَافِيُّ وَ كَانَ صَاحِبَ شُرْطَتِهِ قَالَ أَقِدْنَا مِنْهُ قَالَ قَدْ أَقَدْتُكَ قَالَ فَلَمَّا أُخِذَ السِّيرَافِيُّ وَ قُدِّمَ لِيُقْتَلَ جَعَلَ يَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ يَأْمُرُونِّي بِقَتْلِ النَّاسِ فَأَقْتُلُهُمْ لَهُمْ ثُمَّ يَقْتُلُونِّي فَقُتِلَ السِّيرَافِي.[1]

ولید بن صبیح گوید: «داود بن علی به امام صادق علیه‌السلام گفت: من او را نکشته‌ام؛ (منظور معلّی است). حضرت فرمود: پس چه کسی او را کشته است؟ گفت: سیرافی و او مسؤول گارد ویژه من است.

حضرت فرمود: قصاصِ او را به ما واگذار کن. داود گفت: واگذار کردم. ولید بن صبیح گوید: چون سیرافی دستگیر شد، او را آوردند تا کشته شود، زبان به شکوه گشود که: ای گروه مسلمانان! مرا به قتل مردم دستور می‌دهند و من مردم را برای آنان می‌کشم، سپس مرا نیز می‌کشند و سیرافی کشته شد.»

مرحوم خوئی می‌فرماید: این روایت صحیح است.

۴. رجال الکشی مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ كَتَبَ إِلَيَّ الْفَضْلُ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ أَبُو إِسْحَاقَ [ع] مِنْ مَكَّةَ فَذُكِرَ لَهُ قَتْلُ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ فَقَامَ مُغْضَباً يَجُرُّ ثَوْبَهُ فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ ابْنُهُ يَا أَبَتِ أَيْنَ تَذْهَبُ فَقَالَ لَوْ كَانَتْ نَازِلَةٌ لَقَدِمْتُ عَلَيْهَا فَجَاءَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى دَاوُدَ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ يَا دَاوُدُ لَقَدْ أَتَيْتَ ذَنْباً لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ لَكَ قَالَ وَ مَا ذَلِكَ الذَّنْبُ قَالَ قَتَلْتَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ثُمَّ مَكَثَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ لَهُ دَاوُدُ وَ أَنْتَ قَدْ أَتَيْتَ ذَنْباً لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ لَكَ قَالَ وَ مَا ذَلِكَ الذَّنْبُ قَالَ زَوَّجْتَ ابْنَتَكَ فُلَاناً الْأُمَوِيَّ قَالَ إِنْ كُنْتُ زَوَّجْتُ فُلَاناً الْأُمَوِيَّ فَقَدْ زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ص عُثْمَانَ وَ لِي بِرَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أُسْوَةٌ قَالَ مَا أَنَا قَتَلْتُهُ قَالَ فَمَنْ قَتَلَهُ قَالَ قَتَلَهُ السِّيرَافِيُّ قَالَ فَأَقِدْنَا مِنْهُ قَالَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ غَدَا السِّيرَافِيُّ فَأَخَذَهُ فَقَتَلَهُ فَجَعَلَ يَصِيحُ يَا عِبَادَ اللَّهِ يَأْمُرُونِّي أَنْ أَقْتُلَ لَهُمُ النَّاسَ ثُمَّ يَقْتُلُونِّي.[2]

اسماعیل بن جابر گوید: «چون ابو اسحاق علیه‌السلام از مکه آمد و خبر قتل معلّی بن خنیس به ایشان داده شد، حضرت خشمگین -در حالی که لباسش را به زمین می‌کشید- برخاست. پس فرزندشان اسماعیل به حضرت عرض کرد: ای پدر! کجا می‌روید؟ حضرت فرمود: اگر بلایی باشد، من بر آن اقدام خواهم کرد. حضرت آمد تا بر داود بن علی وارد شد. به او گفت: ای داود! گناهی کرده‌ای که خداوند آن را برایت نمی‌آمرزد. داود گفت: آن گناه

---

۱ بحار الأنوار، ج۴۷، ص۳۵۲

۲ بحار الأنوار، ج۴۷، ص۳۵۳

چیست؟ حضرت فرمود: مردی از بهشتیان را کشتی. پس از آن، حضرت زمانی درنگ کرد و سپس فرمود: ان شاءالله.

داوود به حضرت گفت: تو هم گناهی کرده‌ای که خداوند برایت نمی‌آمرزد. حضرت فرمود: آن گناه چیست؟ داوود گفت: دخترت را به ازدواج فلان کس از بنی‌امیه درآورده‌ای. حضرت فرمود: اگر من دختر به فلان کس از بنی امیه داده‌ام، پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم به عثمان دختر داد و من به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اقتدا کرده‌ام. داوود گفت: من معلّی را نکشته‌ام. حضرت فرمود: پس چه کسی او را کشته است؟ داوود گفت: سیرافی او را کشته است. حضرت فرمود: او را قصاص کن. فردای آن روز که شد، پیش سیرافی رفت، او را گرفت و کشت. سیرافی فریاد می‌کشید: ای بندگان خدا! به من دستور می‌دهند که مردم را برای‌شان بکشم و آنان مرا می‌کشند.»

مرحوم خوئی می‌فرماید: این روایت صحیح است.

جلسه بیست و چهارم – ۱۳۹۳/۰۹/۰۸

بحث ما در مورد بررسی شخصیت معلی بن خنیس بود، علت اینکه توقف و تحقیقی نسبت به ایشان داشتیم با اینکه او موثق می‌باشد، این بود که اولا بیش از هشتاد روایت در کتب اربعه دارد، ثانیا لااقل در یازده سند از روایات مهدویت نامش برده شده است، و قریب ده روایت از روایات ناب مهدوی را ایشان نقل می کند.

ادامه روایات مدح معلی بن خنیس:

۵. الکشی: باسناده عن أبی بصیر قال: سمعت أبا عبد اللّه علیه السلام –[یقول:]: و جری ذکر المعلّی بن خنیس، قال: یا أبا محمد اکتم علیّ ما أقول لک فی المعلّی، قلت: أفعل، فقال: أما إنّه ما کان ینال درجتنا إلّا بما ینال منه داود بن علیّ، قلت: و ما الذی یصیبه من داود؟فقال: یدعو به فیأمر به فیضرب عنقه و یصلبه، قلت: إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون قال: ذاک قابل. [قال:] فلمّا کان قابل، ولی [داود] المدینة فقصد قتل المعلّی، فدعاه فسأله عن شیعة أبی عبد اللّه – علیه السلام– و أن یکتبهم له، فقال: ما أعرف من أصحاب أبی عبد اللّه علیه السلام أحدا، و إنّما أنا رجل أختلف فی حوائجه و لا أعرف له صاحبا، قال: تکتمنی؟ أما إن کتمتنی قتلتک، فقال له المعلّی: بالقتل تهدّدنی و اللّه لو کان تحت قدمی ما رفعت قدمی عنهم، و إن أنت قتلتنی لتسعدنی و أشقیک، فکان کما قال أبو عبد اللّه علیه السلام لم یغادر منه قلیلا و لا کثیرا [1]

ابوبصیر گوید: هنگامی که سخن از معلی شد، از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: ای ابا محمد آنچه برای تو در مورد معلی می گویم برای کسی بازگو نکن. گفتم: چنین کنم فرمودند: مقامی برای او مقدر شده بود که به آن مقام نمی‌رسید مگر بوسیله آنچه از داود به او برسد. گفتم: از داود چه اتفاقی برای ایشان رخ خواهد داد. فرمودند: او را احضار خواهد کرد و به او دستور می‌دهد پس گردن او را می‌زند و او را به دار می‌زند. گفتم: انا لله و انا الیه راجعون

فرمود: آن سال دیگر اتفاق می‌افتد. گوید: سال بعد داود بن علی فرماندار مدینه شد و تصمیم کشتن معلی را گرفت،

او را خواست و نام اصحاب حضرت صادق علیه السلام را از او جویا شد و گفت: اسامی آنها را بنویس. معلی گفت: یک نفر را هم نمی‌شناسم، من برای انجام کارهای امام خدمت ایشان رفت و آمد می کنم. داود گفت: از من پنهان

---

[1] معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۴۰

میکنی ترا خواهم کشت!! معلی گفت: مرا از کشته شدن می‌ترسانی اگر اسامی اصحاب امام علیه‌السلام زیر پایم باشند، پا را برنمی‌دارم تا آنها را ببینی اگر مرا بکشی من به سعادت و تو به شقاوت می‌رسی، داود معلی را کشت و بدار آویخت همان طور که حضرت صادق علیه‌السلام فرموده بود.

این روایت دلالت واضحی بر مقام و اعتبار معلی نزد امام علیه‌السلام دارد.

۶. و عن احمد بن منصور، عن احمد بن الفضل، عن محمّد بن زیاد، عن عبد الرحمن بن الحجاج، عن إسماعیل بن جابر، قال: دخلت علی أبی عبد اللّه علیه‌السلام، فقال لی: یا إسماعیل قتل المعلّی؟ قلت: نعم، قال: اما و اللّه لقد دخل الجنّة.[۱]

اسماعیل بن جابر گوید: بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم، به من فرمودند: ای اسماعیل معلی بن خنیس کشته شد پس گفتم: بله، امام علیه‌السلام فرمودند: به خدا قسم که وارد بهشت شد.

۷. رجال الکشی: ابو جعفر احمد بن ابراهیم القرشی قال: اخبرنی بعض اصحابنا قال: کان المعلّی بن خنیس اذا کان یوم العید خرج الی الصحراء شعثا مغبراً فی زیّ ملهوف فاذا صعد الخطیب المنبر مدّ یده نحو السماء ثم قال: اللّهم هذا مقام خلفائک و أصفیائک و مواضع أمنائک الذین خصصتهم ابتزّوها و أنت المقدّر للأشیاء لا یغالب قضاؤک و لا یجاوز المحتوم من تدبیرک کیف شئت و أنّی شئت، علمک فی إرادتک کعلمک فی خلقک حتّی عاد صفوتک و خلفاؤک مغلوبین مقهورین مبتزّین، یرون حکمک مبدّلا و کتابک منبوذا و فرائضک محرّفة عن جهات شرایعک، و سنن نبیّک (صلواتک علیه و آله) متروکة، اللّهم العن أعداءهم من الأولین و الآخرین و الغادین و الرائحین و الماضین و الغابرین، اللّهم و العن جبابرة زماننا و أشیاعهم و أتباعهم و أحزابهم و أعوانهم انّک علی کلّ شیء قدیر.[۲]

رجال کشی: معلی بن خنیس رحمهٔ اللّه علیه هر وقت روز عید می‌شد با قیافه گرفته و درهم با موئی پریشان و غبار آلود چون مصیبت‌زدگان به بیابان میرفت وقتی خطیب بر منبر میرفت معلی دست به آسمان بر میداشت و می‌گفت: بار خدایا این جایگاه خلفا و بر گزیدگان تو است این مقام امنای وحی تو است کسانی که به آنها اختیار بخشیده‌ای که چنین غصب نموده‌اند و به زور بر این مقام تکیه کرده‌اند. خدایا زمام امور به دست

---

۱ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج۵، ص۲۹۴

۲ بحار الانوار، ج۴۷، ص۳۶۳

تو است کسی نمی‌تواند تصمیم ترا در هم شکند و نقشه ترا به نابودی سپارد هر طور و هر وقت که تو بخواهی خواسته، خواسته تو است دانش تو در اراده و آفرینش یکسان است.

اینک بر گزیدگان و خلفای تو مغلوب و شکست خورده هستند که مقام آنها را دیگران به زور صاحب شده‌اند. آشکارا مشاهده می‌کنند که دستورات ترا زیر پا نهاده‌اند و کتاب آسمانی را کنار گذاشته و واجبات دینی را تغییر داده‌اند و سنت پیامبر را ترک کرده‌اند.[1] خدایا لعنت کن دشمنان آنها را از پیشینیان و طبقات بعد و آنها که صبح و شام به در خانه این دغل بازان رفت و آمد دارند و کسانی که مرده‌اند و آنها که می‌آیند. خدایا ستمکاران زمان ما و پیروان آنها و همکارانشان را لعنت فرما تو بر هر کار قادر و توانا هستی.

از این روایت استفاده می‌شود که ایشان نه فقط از شیعیان پاک باخته بوده است بلکه از بصیرت بالایی برخوردار بود و ذوب شده‌ی در ولایت بود. و در دفاع از ولایت شجاع بود چنان که این روایت بیانگر آن بود که در تجمع حکومت شرکت کرده و در آن هم حکومت و هم حاکم و هم خطیب را لعن می‌کند، چنین کسی را نمی‌توان گفت که ضعیف است و مشکل دارد.

۸. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْمِسْمَعِیِّ قَالَ: لَمَّا قَتَلَ دَاوُدُ بْنُ عَلِیٍّ الْمُعَلَّى بْنَ خُنَیْسٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام لَأَدْعُوَنَّ اللَّهَ عَلَى مَنْ قَتَلَ مَوْلَایَ وَ أَخَذَ مَالِی فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ بْنُ عَلِیٍّ إِنَّکَ لَتُهَدِّدُنِی بِدُعَائِکَ قَالَ حَمَّادٌ قَالَ الْمِسْمَعِیُّ فَحَدَّثَنِی مُعَتِّبٌ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام لَمْ یَزَلْ لَیْلَتَهُ رَاکِعاً وَ سَاجِداً فَلَمَّا کَانَ فِی السَّحَرِ سَمِعْتُهُ یَقُولُ وَ هُوَ سَاجِدٌ – اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِقُوَّتِکَ الْقَوِیَّةِ وَ بِجَلَالِکَ الشَّدِیدِ الَّذِی کُلُّ خَلْقِکَ لَهُ ذَلِیلٌ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ أَنْ تَأْخُذَهُ السَّاعَةَ السَّاعَةَ فَمَا رَفَعَ رَأْسَهُ حَتَّى سَمِعْنَا الصَّیْحَةَ فِی دَارِ دَاوُدَ بْنِ عَلِیٍّ فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام رَأْسَهُ وَ قَالَ إِنِّی دَعَوْتُ اللَّهَ بِدَعْوَةٍ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِ مَلَکاً فَضَرَبَ رَأْسَهُ بِمِرْزَبَّةٍ مِنْ حَدِیدٍ انْشَقَّتْ مِنْهَا مَثَانَتُهُ فَمَاتَ.[2]

---

۱ در سنن نسائی در باب حج در قسمت تلبیه تصریح دارد که حکومت امویین سنت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را زیر پا گذاشتند ذیل این قضیه است: عبدالله بن عباس به سعید بن جبیر در عرفه گفت: امروز روز تلبیه است، نمی‌بینم مردم تلبیه بگویند، گفت: از معاویه می‌ترسند، عبد الله بن عباس بیرون آمد و گفت: لبیک اللهم لبیک، بینی معاویه را به خاک می‌مالیم لبیک، خدایا آن‌ها را لعنت کند که سنت را به جهت بغض علی ترک کردند. آقای سندی در پاورقی سنن نسائی می‌گوید: ان علیا کان یتقید بالسنن و هولاء ترکوها بغضا لعلی

۲ الکافی، ج۲، ص۵۱۳

مسمعی گوید: چون داود بن علی معلی بن خنیس را کشت، امام صادق علیه السلام فرمودند: نفرین می‌کنم بر کسی که همپیمان مرا کشت و اموالم را غصب کرد داود بن علی گفت: مرا به دعایت تهدید می کنی!

حماد گفت: مسمعی از معتب نقل کرد که تمام آن شب را امام به سجده و قیام پرداخت در آخر شب شنیدم در سجده میگوید:

«اللهمّ انی أسألک بقوتک القویه و محالک الشدیدة و بعزتک التی خلقک لها ذلیل ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تأخذه الساعة الساعه»

به خدا هنوز سر از سجده برنداشته بود که صدای ناله و شیون از خانه داود بلند شد. امام علیه السلام سر خود را بلند کردند و فرمودند: من از خدا تقاضا کردم، خداوند فرشته‌ای را فرستاد که با حربه آهنی در سر او زد که تا شکم او را پاره کرد پس مُرد.

۹. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَدَّعِي عَلَى الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ دَيْناً عَلَيْهِ فَقَالَ ذَهَبَ بِحَقِّي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ذَهَبَ بِحَقِّكَ الَّذِي قَتَلَهُ ثُمَّ قَالَ لِلْوَلِيدِ قُمْ إِلَى الرَّجُلِ فَاقْضِهِ مِنْ حَقِّهِ فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُبَرِّدَ عَلَيْهِ جِلْدَهُ الَّذِي كَانَ بَارِداً.[1]

ولید بن صبیح گفت: مردی آمد خدمت حضرت صادق علیه السلام ادعا کرد من از معلی بن خنیس طلبکارم گفت: حق مرا از بین برده امام علیه السلام فرمود: حق ترا کسی از بین برد که او را کشت. سپس به ولید فرمود: حرکت کن حق او را بده من مایلم پیکر معلی را خنک گردانم گرچه پیکر او خنک و آسوده هست.

نظیر ایشان با یک چنین شخصیت و موقعیتی نزد ائمه علیهم السلام کم هستند، در بین اصحاب امیر المومنین علیه السلام یک چنین شخصیت‌هائی مانند: صعصعه، زید بن صوحان. هنگام جان کندن او در جنگ، امیر المومنین کنار او آمدند و فرمودند: «رحمک الله کنت قلیلا المونه کثیر المعونه» خداوند به تو جزای خیر بدهد، درخواست و توقع تو کم بود و یاری تو زیاد بود.

۱۰. عن الولید بن صبیح، عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: دخلت علیه یوما، فألقی إلیّ ثیابا، و قال: یا ولید ردّها علی مطاویها، فقمت بین یدیه، فقال أبو عبد اللّه علیه السلام: رحم اللّه المعلّی بن خنیس، فظننت أنه شبه قیامی بین یدیه بقیام

[1] الکافی، ج۵، ص۹۴

المعلّى بين يديه ثم قال: أف للدنيا [أف للدنيا انما الدنيا] دار بلاء يسلّط اللّه فيها عدوّه على وليّه و إن بعدها دارا ليست هكذا، فقلت جعلت فداك و أين تلک الدار فقال: هاهنا: و أشار بيده إلى الأرض.[1]

وليد بن صبيح گويد: روزى بر امام صادق عليه السلام وارد شدم، لباس‌هائى را به من دادند، و فرمودند: اى وليد اين‌ها را تا كن و به من بر گردان، بلند شدم كه خدمت كنم، فرمودند: خداوند معلى بن خنيس را رحمت كند، پس گمان كردم كه قيام مرا به قيام معلى بن خنيس تشبيه كرده‌اند سپس فرمودند: اف بر دنيا، اف بر دنيا، دنيا دار بلائى است كه خداوند در آن دشمنش را بر دوستش مسلط كرده است و بعد از آن دنيائى است كه چنين نمى‌باشد. گفتم: فدايت شوم، آن دنيا كجا است؟ فرمودند: اينجا و با دست مبارک‌شان اشاره به زمين كردند.

از اين روايت هم استفاده مى‌شود كه معلى شخصيت بزرگى بوده است.

نمونه روايات معلى بن خنيس در باب مهدويت:

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: صَوْتُ جَبْرَئِيلَ مِنَ السَّمَاءِ وَ صَوْتُ إِبْلِيسَ مِنَ الْأَرْضِ فَاتَّبِعُوا الصَّوْتَ الْأَوَّلَ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْأَخِيرَ أَنْ تَفْتَتِنُوا بِهِ.[2]

امام صادق عليه السلام فرمود: آواز جبرئيل از آسمان است و آواز ابليس از زمين. نداى نخست را پيروى كنيد و از آواز اخير بپرهيزيد مبادا بدان فريفته شويد.

يكى از علائم حتميه ظهور امام زمان عليه السلام و شايد از مهمترين علائم، قضيه صيحه و صوت مى‌باشدكه يكى از رواياتى كه به طور شفاف روشن مى‌كند كه منادى آن حضرت جبرئيل است، همين روايتى است كه معلى بن خنيس نقل مى‌كند.

٢. أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ حَازِمٍ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْسُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بِشْرٍ الْأَحْوَلِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عِيسَى بْنِ أَعْيَنَ عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ مِنَ الْأَمْرِ مَحْتُومٌ وَ مِنْهُ مَا لَيْسَ بِمَحْتُومٍ وَ مِنَ الْمَحْتُومِ خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ فِي رَجَبٍ.[1]

[1] مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج۵، ص۲۹۲

[2] كمال الدين و تمام النعمة، ج۲، ص۶۵۲

معلّی بن خنیس گوید: شنیدم امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: «از کارها پاره‌ای حتمی است و پاره‌ای از آن غیر حتمی، و از جمله اموری که حتما واقع می‌شود خروج سفیانی در ماه رجب است».

این روایت در مورد سفیانی و حتمیت ظهور سفیانی است و راوی آن معلی بن خنیس است.

۳. حُمَیْدُ بْنُ زِیَادٍ عَنْ أَبِی الْعَبَّاسِ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدِّهْقَانِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ بَیَّاعِ السَّابِرِیِّ عَنْ أَبَانٍ عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَیَابَةَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَیْسٍ قَالَ:.. قَالَ فَضَرَبَ بِالْکُتُبِ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ أُفٍّ أُفٍّ مَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ أَمَا یَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا یَقْتُلُ السُّفْیَانِیَّ.[2]

معلی می‌گوید: نامه‌های عبد السلام و سدیر و چند نفر دیگر را خدمت امام صادق علیه‌السلام بردم... امام صادق علیه‌السلام نامه‌ها را بر زمین زد و فرمود: ای وای، ای وای، من که امام اینها نیستم (در قیامشان به من نظر ندارند) آیا نمی‌دانند که مهدی موعود کسی است که سفیانی را به قتل می‌رساند

این روایت هم در مورد حرکت سفیانی و جنایات سفیانی است البته اینکه جنایات سفیانی از علائم حتمیه باشد مورد بحث است ولی اصل خروج سفیانی از علائم حتمی است.

۴. وَ عَنْهُ، عَنْ (عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ، عَنْ رَجُلٍ) عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَیْسٍ وَ زَیْدٍ الشَّحَّامِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالا: سَمِعْنَاهُ یَقُولُ: «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ یَکُرُّ فِی الرَّجْعَةِ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهماالسلام، وَ یَمْکُثُ فِی الْأَرْضِ أَرْبَعِینَ سَنَةً، حَتَّى یَسْقُطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَیْنَیْهِ»[3]

معلی بن خنیس و زید الشحّام گویند: شنیدیم امام صادق علیه‌السلام فرمود: همانا نخستین کسی که در «رجعت» برمی‌گردد، حسین بن علی علیهماالسلام است و چهل سال در زمین می‌ماند تا ابروهایش روی چشمانش بیافتد.» در جای دیگر دارد «اربعین الف سنه» کنایه از طول عمر است.

این روایت هم در مورد تفصیلات رجعت در هنگام ظهور است، البته اصل رجعت از ضروریات مذهب ما است امّا تفصیلات آن بستگی به اعتبار روایت‌های آن دارد که در صورت معتبر بودن، آن تفصیلات را هم می‌پذیریم.

---

[1] الغیبة للنعمانی؛ ص ۳۰۰

[2] الکافی، ج ۸، ص ۳۳۱

۳ مختصر البصائر، ص۹۱

۵. قالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي عُثْمَانَ عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ أَ فَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جاءَهُمْ ما كانُوا يُوعَدُونَ قَالَ خُرُوجُ الْقَائِمِ عليه‌السلام ما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يُمَتَّعُونَ قَالَ هُمْ بَنُو أُمَيَّةَ الَّذِينَ مُتِّعُوا فِي دُنْيَاهُمْ.[1]

محمّد بن العبّاس گوید: حسین بن احمد از محمّد بن عیسی، از یونس، از صفوان [ابن یحیی]، از ابو عثمان، از معلّى بن خنیس، از حضرت ابی عبد اللّه امام صادق عليه‌السلام كه آن حضرت درباره‌ى قول خداى -عزّ و جلّ- كه فرمود: (اى رسول ما) آيا ديده‌اى كه اگر چندين سال هم آنان را بهره‌مند سازيم، سپس آن وعده داده شده به آنان رسد؟) فرمود: «خروج قائم عليه‌السلام.»

(در توضيح) آن‌چه (از دنيا) برخوردار بوده‌اند هيچ سودى به آنان نبخشد و عذابى از آن‌ها دور ندارد) فرمود: «آن‌ها بنى اميّه‌اند كه به دنياى خويش بهره‌مند بوده‌اند.»

۶. منتخب البصائر سَعْدٌ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ الْأَهْوَازِيِّ وَ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنِ النَّضْرِ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنِ الْمُعَلَّى أَبِي عُثْمَانَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام أَوَّلُ مَنْ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما‌السلام فَيَمْلِكُ حَتَّى يَسْقُطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرادُّكَ إِلى مَعادٍ[2] قَالَ نَبِيُّكُمْ صلى‌الله‌عليه‌وآله راجِعٌ إِلَيْكُمْ.[3]

اين روايت اشاره به رجعت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله دارد.

معلى از كسانى است كه اين سنخ روايات را تحمل مى‌كرد، ايشان اين قابليت را داشت كه مطالبى كه از اسرار بود و به همه كس نمى‌گفته‌اند، به او بگويند.

۷. الحسين بن محمد، عن معلّى بن محمد، عن الحسن بن على الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبى خديجة، عن معلّى بن خنيس، عن أبى عبد اللّه عليه‌السلام قال: «إنّ عليّا عليه‌السلام كان عندكم فأتى بنى ديوان، و اشترى ثلاثة أثواب بدينار، القميص إلى فوق الكعب، و الازار إلى نصف السّاق، و الرّداء من بين يديه إلى ثدييه، و من خلفه إلى أليبه، ثمّ رفع يده إلى السّماء، فلم يزل يحمد اللّه على ما كساه حتّى دخل منزله ثمّ قال: هذا اللّباس الّذى ينبغى للمسلمين أن يلبسوه.

---

۱ معجم احاديث الامام المهدى، ج ۷، ص ۴۳۴

[2] القصص: ۸۵

[3] بحار الأنوار، ج۵۳، ص۴۶

قال أبو عبد اللّه عليه السلام و لكن لا يقدرون أن يلبسوا هذا اليوم و لو فعلناه لقالوا: مجنون، و لقالوا: مراء، و اللّه تعالى يقول: وَ ثِيابَكَ فَطَهِّرْ قال: و ثيابك ارفعها و لا تجرّها، و إذا قام قائمنا كان هذا اللباس»[1]

اين روايت در مورد لباس حضرت مهدی عليه السلام است که چگونه لباس می‌پوشند. البته با قطع نظر از بررسی سند آن.

۸ أَقُولُ رَأَيْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ رَوَى فَضْلُ اللَّهِ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ. عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام يَوْمَ النَّيْرُوزِ فَقَالَ عليه السلام أَتَعْرِفُ هَذَا الْيَوْمَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا يَوْمٌ تُعَظِّمُهُ الْعَجَمُ وَ تَتَهَادَى فِيهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عليه السلام وَ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ الَّذِي بِمَكَّةَ مَا هَذَا إِلَّا لِأَمْرٍ قَدِيمٍ أُفَسِّرُهُ لَكَ حَتَّى تَفْهَمَهُ قُلْتُ يَا سَيِّدِي إِنَّ عِلْمَ هَذَا مِنْ عِنْدِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَعِيشَ أَمْوَاتِي وَ تَمُوتَ أَعْدَائِي فَقَالَ يَا مُعَلَّى إِنَّ يَوْمَ النَّيْرُوزِ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ فِيهِ مَوَاثِيقَ الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَ لَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِرُسُلِهِ وَ حُجَجِهِ وَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِالْأَئِمَّةِ عليهم السلام وَ هُوَ أَوَّلُ يَوْمٍ طَلَعَتْ فِيهِ الشَّمْسُ وَ هَبَّتْ بِهِ الرِّيَاحُ وَ خُلِقَتْ فِيهِ زَهْرَةُ الْأَرْضِ. وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَظْهَرُ فِيهِ قَائِمُنَا وَ وُلَاةُ الْأَمْرِ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَظْفَرُ فِيهِ قَائِمُنَا بِالدَّجَّالِ فَيَصْلِبُهُ عَلَى كُنَاسَةِ الْكُوفَةِ وَ مَا مِنْ يَوْمِ نَيْرُوزٍ إِلَّا وَ نَحْنُ نَتَوَقَّعُ فِيهِ الْفَرَجَ لِأَنَّهُ مِنْ أَيَّامِنَا وَ أَيَّامِ شِيعَتِنَا حَفِظَتْهُ الْعَجَمُ.[2]

معلی گوید: در روز نوروز وارد بر امام جعفر صادق عليه السلام شدم، امام فرمود: آيا اين روز را می‌شناسی گفتم: جانم فدای شما اين روزی است که عجم آن را بزرگ می‌شناسند، و در آن به يکديگر هديه می‌دهند امام عليه السلام فرمود: قسم به کعبه احترام اين روز برای امر قديم و ريشه دار است، می‌خواهم برايت توضيح دهم تا آن را بفهمی گفتم: آری، دانستن اين برای من خيلی دوست داشتنی‌تر است از اين که دوستانم که مرده‌اند زندگی کنند و دشمنانم بميرند، فرمودند: اين روزی است که خدا از بندگان عهد گرفت که او را عبادت کنند و برای او شريک قائل نشوند و عهد گرفت که به پيامبرانش و حجت‌های او و ائمه عليهم السلام ايمان بياورند. اين روزی است که قائم ما ظهور می‌کند، و اين روزی است که او بر دجال پيروز می‌شود و او در محل زباله‌دان کوفه به دار می‌آويزد

[1] معجم احاديث الامام المهدی، ج ۷، ص ۶۲۳

[2] بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۹۱

این روایت را مرحوم مجلسی در بحار الانوار نقل می‌کند البته اسم کتاب را نمی‌برد امّا کتاب را معتبر می‌داند، می‌فرماید: رأیت فی بعض الکتب المعتبرة. از این روایت معلوم می‌شود که معلی انسان با معرفت و ولایت مدار بود و قدر بیانات امام را می‌دانست.

اعتبار نیروز نزد ائمه:

وَ حُکِیَ أَنَّ الْمَنْصُورَ تَقَدَّمَ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بِالْجُلُوسِ لِلتَّهْنِئَةِ فِي يَوْمِ النَّيْرُوزِ وَ قَبْضِ مَا يُحْمَلُ إِلَيْهِ فَقَالَ علیه‌السلام إِنِّي قَدْ فَتَّشْتُ الْأَخْبَارَ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَلَمْ أَجِدْ لِهَذَا خَبَراً وَ إِنَّهُ سُنَّةٌ لِلْفُرْسِ وَ مَحَاهَا الْإِسْلَامُ وَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نُحْيِيَ مَا مَحَاهُ الْإِسْلَامُ فَقَالَ الْمَنْصُورُ إِنَّمَا نَفْعَلُ هَذَا سِيَاسَةً لِلْجُنْدِ فَسَأَلْتُكَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ إِلَّا جَلَسْتَ فَجَلَسَ وَ دَخَلَتْ عَلَيْهِ الْمُلُوكُ وَ الْأُمَرَاءُ وَ الْأَجْنَادُ يُهَنُّونَهُ وَ يَحْمِلُونَ إِلَيْهِ الْهَدَايَا وَ التُّحَفَ وَ عَلَى رَأْسِهِ خَادِمُ الْمَنْصُورِ يُحْصِي مَا يُحْمَلُ..[1]

حکایت شده که منصور روز نوروزی برای تهنیت پیش امام موسی کاظم علیه‌السلام آمد، امام فرمود که من تمام آثار جدم را گشتم، در این مورد خبری نیافتم. اینها سنت فارس‌ها است، و اسلام آن را نابود کرد، و پناه به خدا که ما آنچه که اسلام از بین برده است را زنده کنیم، منصور گفت: این سیاست است. لشکر ما فارس‌اند. تو را به خدا جلوس داشته باشید پس امام هم جلوس کردند..

علامه مجلسی روایت معلی که در تأیید نیروز بود را نقل می‌کند و می‌فرماید: «فی الکتب المعتبره» و این روایت هم که در رد نیروز است را از مناقب آل ابی طالب نقل می‌کند (این روایت سند ندارد و با تعبیر «حکی» نقل شده است)، سپس علامه مجلسی بین این دو طائفه از روایات چنین جمع می‌کند:[2]

بيان هذا الخبر مخالف لأخبار المعلى و يدل على عدم اعتبار النيروز شرعا و أخبار المعلى أقوى سندا و أشهر بين الأصحاب و يمكن حمل هذا على التقية لاشتمال خبر المعلى على ما يتقى فيه و لذا يتقى في إظهار التبرك به في تلك الأزمنة في بلاد المخالفين أو على أن اليوم الذي كانوا يعظمونه غير النيروز المراد في خبر المعلى كما سيأتي ذكر الاختلاف فيه.

این روایت (روایت در عدم تأیید نیروز) با روایت معلی معارض است و دلالت بر عدم اعتبار شرعی نیروز دارد و اخبار معلی از حیث سند قوی‌تر است و بین اصحاب مشهورتر است و ممکن است این (روایت مناقب) را حمل

---

[1] مناقب آل أبی طالب علیهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج ۴، ص ۳۱۸

[2] بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۱۰۰

بر تقیه کنیم به جهت اینکه خبر معلی مشتمل بر مطالبی (بیعت اولی در غدیر، مساله بیعت دوم بعد از قتل سومی، و مساله ظهور امام زمان علیه السلام و سلطه بر طواغیت) است که جای تقیه دارد (لذا اگر امام موسی علیه السلام آن موضع را گرفتند از باب تقیه بوده است.) لذا جای تقیه بود در اظهار تبرک به روز نیروز در آن زمان در بلاد مخالفین یا حمل کنیم بر اینکه روزی که آن‌ها بزرگ شمردند غیر از روز نیروز است که در خبر معلی اراده شده است.

مرحوم مجلسی در مورد روز نیروز روایات متعددی را نقل می‌کند، و شیخ طوسی در مصباح المتهجد غسل و صوم در آن روز را مطرح می‌کنند، و حال آنکه اگر آن امری بدعت و خلاف سنت بود، فتوای به غسل و صوم در آن را نمی‌فرمودند.

این‌ها نمونه‌ای از روایاتی بود که ایشان در مورد مهدویت نقل کرده‌اند و هشتاد روایت هم در فقه در کتب اربعه از ایشان نقل شده است لذا ما به تفصیل شخصیت ایشان را مورد بررسی قرار دادیم.

جلسه بیست و پنجم – ۱۳۹۳/۰۹/۱۰

بحث ما پیرامون بررسی شخصیت معلی بن خنیس (راوی روایت شانزدهم) بود که خاتمه‌ی آن بحث که بررسی روایات ذامه معلی بن خنیس است، باقی ماند. روایات در مدح ایشان را نقل کردیم که مضامین عالیه‌ای داشت و این روایات استفاضه است و ما را از بحث و مناقشه سندی بی‌نیاز می‌کند هر چند یک سری از این روایات صحیحه بودند. پس در اعتبار و وثاقت و جلالت راوی این حدیث بحثی نداریم. البته در مورد ایشان پنج روایت نقل شده است که بعضی ادعا کرده‌اند که این روایات ذامه است پس بین این دو دسته روایات تعارض می‌شود لذا باید بین این دو دسته روایات را جمع کنیم. این روایات ذامه از جهت سند و دلالت هر دو مشکل دارند که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

بررسی روایات در ذم معلی بن خنیس:

۱. حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ الْخَطَّابُ الزَّیَّاتُ عَنْ مُوسَی بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ حَفْصٍ الْأَبْیَضِ التَّمَّارِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام أَیَّامَ صَلْبِ الْمُعَلَّی بْنِ خُنَیْسٍ قَالَ فَقَالَ لِی یَا أَبَا حَفْصٍ إِنِّی أَمَرْتُ الْمُعَلَّی بْنَ خُنَیْسٍ بِأَمْرٍ فَخَالَفَنِی فَابْتُلِیَ بِالْحَدِیدِ إِنِّی نَظَرْتُ إِلَیْهِ یَوْماً وَ هُوَ کَئِیبٌ حَزِینٌ فَقُلْتُ لَهُ مَا لَکَ یَا مُعَلَّی کَأَنَّکَ ذَکَرْتَ أَهْلَکَ وَ مَالَکَ وَ وُلْدَکَ وَ عِیَالَکَ قَالَ أَجَلْ قُلْتُ ادْنُ مِنِّی فَدَنَا مِنِّی فَمَسَحْتُ وَجْهَهُ فَقُلْتُ أَیْنَ تَرَاکَ قَالَ أَرَانِی فِی بَیْتِی هَذِهِ زَوْجَتِی وَ هَذَا وَلَدِی فَتَرَکْتُهُ حَتَّی تَمَلَّأَ مِنْهُمْ وَ أسرت [اسْتَتَرْتُ] مِنْهُمْ حَتَّی نَالَ مِنْهَا مَا یَنَالُ الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِهِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ ادْنُ مِنِّی فَدَنَا فَمَسَحْتُ وَجْهَهُ فَقُلْتُ أَیْنَ تَرَاکَ فَقَالَ أَرَانِی مَعَکَ فِی الْمَدِینَةِ هَذَا بَیْتُکَ قَالَ قُلْتُ لَهُ یَا مُعَلَّی إِنَّ لَنَا حَدِیثاً مَنْ حَفِظَ عَلَیْنَا حَفِظَ اللَّهُ عَلَیْهِ دِینَهُ وَ دُنْیَاهُ یَا مُعَلَّی لَا تَکُونُوا أَسْرَی فِی أَیْدِی النَّاسِ بِحَدِیثِنَا إِنْ شَاءُوا آمنوا [مَنُّوا] عَلَیْکُمْ وَ إِنْ شَاءُوا قَتَلُوکُمْ إِنَّهُ مَنْ کَتَمَ الصَّعْبَ مِنْ حَدِیثِنَا جَعَلَهُ اللَّهُ نُوراً بَیْنَ عَیْنَیْهِ وَ رَزَقَهُ اللَّهُ الْعِزَّةَ فِی النَّاسِ وَ مَنْ أَذَاعَ الصَّعْبَ مِنْ حَدِیثِنَا لَمْ یَمُتْ حَتَّی یَعَضَّهُ السِّلَاحُ أَوْ یَمُوتَ کَبْلًا یَا مُعَلَّی بْنَ خُنَیْسٍ وَ أَنْتَ مَقْتُولٌ فَاسْتَعِدَّ.[۱]

---

[۱] بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج۱، ص۴۰۳

حفص بن ابیض تمار گوید: خدمت امام صادق علیه‌السلام بودم در آن روزهائی که معلی بن خنیس را به دار آویخته بودند. امام به من فرمود: ابا حفص! من به معلی بن خنیس امری کردم که مخالفت نمود از همین جهت مبتلا به رنج و مرارت شمشیر شد. روزی او را محزون و اندوهناک دیدم. گفتم: چیست چرا ناراحتی مثل اینکه به یاد زن و بچه و خانه و زندگیت افتاده‌ای. گفت: بله. گفتم: جلو بیا. نزدیک من آمد دست به صورت او گذاشتم و گفتم: کجا را می‌بینی گفت: می‌بینم خودم را در داخل خانه‌ام، این‌ها زن و بچه من هستند. من خود را از آنها پنهان کردم و معلی را رها کردم تا خوب زن و بچه خود را ببیند و به آنچه که مرد از اهلش نائل می‌شود، برسد بعد او را صدا زدم و گفتم: نزدیک بیا دست بر صورت او گذاشتم. گفتم: کجا را می‌بینی؟ گفت: مدینه این خانه‌ی شما است.

به او گفتم: ای معلی! ما کارهای شگفت انگیز و اسراری داریم که هر کس آن‌ها را حفظ نماید و بازگو نکند، خداوند دین و دنیای او را حفظ می‌کند. ای معلی مبادا بواسطه فاش کردن اسرار ما خود را اسیر دست مردم کنید که اگر مایل بودند قبول کنند و گر نه شما را بکشند و یا اگر آزاد کنند بر سرتان منت گذارند. معلی! هر کس حدیث دشوار ما را پنهان کند خدا آن حدیث را به صورت نوری در پیشانی او قرار می‌دهد و در میان مردم دارای عزت می‌گردد و راه گشای او خواهد بود و به او توان و نفوذ کلمه می‌دهد. و هر که افشا کند طعمه شمشیر می‌گردد یا به زندان خواهد افتاد. معلی! بدان ترا خواهند کشت پس آماده باش.

این حدیث قوت متن دارد ولی از نظر سند ضعیف است، این حدیث را مرحوم کشی، و شیخ مفید در اختصاص به همین سند نقل فرموده‌اند، امّا تحت عنوان باب غرائب احوال الائمه و افعالهم. این روایت مشتمل بر مذمت معلی است چون با امام مخالفت کرد و اسرار امام را افشا کرد. مرحوم خوئی می‌فرماید: «الا انها ضعیفة بجمیع رواتها بعد محمد بن الحسین فلا یعتمد علیها» تمام روات آن ضعیف است پس بر این روایت اعتماد نمی‌شود.

اگر اصرار بر قوت متن کنیم، باید توجیه کنیم و بگوییم: مخالفت با اوامر مراتبی دارد، گاهی امر مولوی است و گاهی امر ارشادی است، «فعصی آدم ربه فغوی» (طه ۱۲۱) ظاهر آیه این است که حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام گناه کرده است امّا در اینجا عصیان را توجیه می‌کنند که این به معنای ترک اولی است چون عقیده ما این است که انبیا معصوم هستند. البته نمی‌گوییم که معلی معصوم است ولی چون ظاهر روایت مذمت ایشان است، در صورت عدم پذیرش اشکال سندی به جهت قدرت متن، باید روایت را توجیه کرد.

۲. أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ السَّلُولِيُ الْمَعْرُوفُ بِشَقْرَانَ، قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ الْقُمِّيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَوْمَ صُلِبَ فِيهِ الْمُعَلَّى، فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَ لَا تَرَى هَذَا الْخَطْبَ الْجَلِيلَ الَّذِي نَزَلَ بِالشِّيعَةِ فِي هَذَا الْيَوْمِ! قَالَ وَ مَا هُوَ قُلْتُ مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ، قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ مُعَلًّى قَدْ كُنْتُ أَتَوَقَّعُ ذَلِكَ لِأَنَّهُ أَذَاعَ سِرَّنَا، وَ لَيْسَ النَّاصِبُ لَنَا حَرْباً بِأَعْظَمَ مَؤُنَةً عَلَيْنَا مِنَ الْمُذِيعِ عَلَيْنَا سِرَّنَا، فَمَنْ أَذَاعَ سِرَّنَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ لَمْ يُفَارِقِ الدُّنْيَا حَتَّى يَعَضَّهُ السِّلَاحُ أَوْ يَمُوتَ بِخَبَلٍ.[1]

مفضّل بن عمر جعفی گوید: بر امام صادق عليه السلام در روزی که در آن معلّی به دار آویخته شده بود، وارد شدم پس به آن حضرت گفتم: ای پسر رسول خدا آیا نمی‌بینی چه مصیبت و بلائی در این روز بر شیعه وارد شد؟ حضرت فرمود: و آن چیست؟ گفتم: معلّی بن خنیس کشته شد.

فرمود: خدا معلّی را رحمت نموده و بیامرزد، من کشته شدن او را پیش‌بینی می‌کردم و چشم به راه بودم، زیرا سرّ و راز و پوشیده ما را فاش کرد، و کسی که ناصبی و برپاکننده جنگ و پیکار علیه ما است، رنج و سختی او بر ما از فاش‌کننده راز و اسرار ما بزرگتر نیست، پس هر که سرّ و راز ما را برای کسی که شایسته آن نیست فاش نماید از دنیا مفارقت نکرده و جدا نمی‌شود تا اینکه شمشیر او را بگزد یا دیوانه شود.

نمی‌توان به کسانی که امام باقر عليه السلام و امام جعفر صادق عليه السلام را در حد یک راوی قبول دارند (ابن تیمیه می-گوید: زهری از امام باقر اعلم است)، مقاماتی که همه کس تحمل آن را ندارند مانند قضیه تصرفات تکوینی ایشان، را گفت. شخصی به امام صادق اعتراض کرد و گفت: این چه حرفی است که از شما شنیده شده است؟ امام فرمود: چه حرفی؟ گفت: از شما نقل کرده‌اند که فرمودید: « یرضی الله لرضاها و یغضب لغضبها » اگر زهرا از کسی راضی باشد خدا هم راضی می‌شود، امام فرمود: مگر خود شما نقل نکردید: « ان الله یرضی لرضا مومن و یغضب لغضب مومن »، گفت: بله امام فرمود: شما فاطمه زهرا را در حد یک مومن هم قبول ندارید.

مرحوم خویی می‌فرماید:[2] این روایت ضعیف است. چند نفر ضعیف در سند آن هستند: أحمد بن علی، و الحسين بن عبيد الله، و محمد بن أورمة، و المفضل بن عمر.

---

[1] رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال، ص ۳۸۰

[2] معجم رجال الحديث، ج۱۸، ص۲۴۵

ما اگر ضعف آن سه مورد را بپذیریم امّا ضعیف بودن مفضل بن عمر را نمی‌پذیریم، هر چند مفضل تضعیف شده است، امّا کسی که شخصیت او را بررسی کند اذعان می‌کند که ایشان از کسانی است که به او جفا شده است. گاهی بعضی از معاصرین او در اثر عدم دقت در حکمت بعضی از کارهای او، ایشان را تضعیف کرده‌اند. البته مشکل سند این روایت حل نمی‌شود.

اگر هم گفته شود روایت قوت متن دارد، گوییم: باید آن را توجیه کرد. معنای کلام امام که فرمودند: «آنکه علیه ما امامان معصوم اعلام جنگ می‌کند گناه او بیشتر از کسی که افشای سر می‌کند نیست.» این نیست که چنین کسانی که افشای سر می‌کنند، آدم‌های دروغ‌گوئی هستند، بلکه معنای آن این است که این حرف راست را نباید گفت.

این روایت دلالت بر مذمت دارد امّا قابل توجیه است.

۳. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَرَّانِیُ وَ عُثْمَانُ، قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَزْدَادَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ أَبِی مَالِکٍ الْحَضْرَمِیِّ، عَنْ أَبِی الْعَبَّاسِ الْبَقْبَاقِ، قَالَ: تَدَارَأَ ابْنُ أَبِی یَعْفُورٍ وَ مُعَلَّى بْنُ خُنَیْسٍ، فَقَالَ ابْنُ أَبِی یَعْفُورٍ: الْأَوْصِیَاءُ عُلَمَاءُ أَبْرَارٌ أَتْقِیَاءُ، وَ قَالَ ابْنُ خُنَیْسٍ: الْأَوْصِیَاءُ أَنْبِیَاءُ، قَالَ فَدَخَلَا عَلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ، فَلَمَّا اسْتَقَرَّ مَجْلِسُهُمَا، قَالَ، فَبَدَأَهُمَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فَقَالَ: یَا عَبْدَ اللَّهِ ابْرَأْ مِمَّنْ قَالَ إِنَّا أَنْبِیَاءُ.[1]

ابی العباس بقباق گوید: بین ابن ابی یعفور و معلی بن خنیس اختلاف شد. ابن ابی یعفور می‌گفت: جانشینان پیامبر دانشمندان، پرهیزکار و نیکوکار هستند. معلی می‌گفت: اوصیاء پیامبران خودشان پیامبرند. گوید: هر دو خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسیدند همین که نشستند، امام علیه‌السلام فرمود: ای ابا عبد الله من بیزارم از کسی که بگوید ما پیامبریم.

مرحوم آقای خوبی می‌فرماید:[2]

أقول: هذه الروایة صحیحة، إلا أنها لا تدل إلا على خطإ معلى بن خنیس باعتقاده أولا، و لا بد و أنه رجع عن قوله ببراءة أبی عبد الله علیه‌السلام ممن قال إنهم أنبیاء.

---

۱ رجال الکشی –إختیار معرفة الرجال، ص۲۴۶

۲ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۴۶

این روایت صحیح است مگر اینکه دلالت دارد بر این که قبلا در شناخت ائمه اشتباه می‌کرده است و از این اشتباهش برگشته است به بیزاری جستن امام از کسی که بگوید آن‌ها انبیاء هستند. پس این روایت صحیح است دلالت بر انحراف عقیدتی او دارد و دلالت بر بازگشت او دارد.

۴. حَدَّثَنِی حَمْدَوَیْهِ بْنُ نُصَیْرٍ، قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ نُصَیْرٍ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَى، عَنْ سَعِیدِ بْنِ جَنَاحٍ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا. وَ قَالَ الْعُبَیْدِیُّ: حَدَّثَنِی بِهِ أَیْضاً عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ أَنَّ ابْنَ أَبِی یَعْفُورٍ وَ مُعَلَّى بْنَ خُنَیْسٍ کَانَا بِالنِّیلِ عَلَى عَهْدِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فَاخْتَلَفَا فِی ذَبَائِحِ الْیَهُودِ، فَأَکَلَ مُعَلَّى وَ لَمْ یَأْکُلِ ابْنُ أَبِی یَعْفُورٍ، فَلَمَّا صَارَا إِلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام أَخْبَرَاهُ، فَرَضِیَ بِفِعْلِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ وَ خَطَّأَ الْمُعَلَّى فِی أَکْلِهِ إِیَّاهُ.[1]

ابن ابی یعفور و معلی در دوران امام صادق علیه‌السلام به مصر(نیل مصر و بخشی از سودان است.) رفته بودند. آنجا اختلاف کردند درباره ذبایح یهود، پس معلی خورد و ابن ابی یعفور نخورد، پس چون نزد امام صادق علیه‌السلام آمدند، به امام خبر دادند، امام کار ابن ابی یعفور را تائید کرد، و کار معلی را در خوردن ذبایح یهود رد کردند.

این روایت هم صحیح است ولی منتهای دلالتش این است که ایشان در فقه گاهی اشتباه می‌کرده است و بعد از بیان امام هم برگشته است.

۵. وَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ حَفْصِ بْنِ نَسِیبٍ فُرْعَانَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام أَیَّامَ قَتْلِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَیْسٍ مَوْلَاهُ فَقَالَ لِی یَا حَفْصُ حَدَّثْتُ الْمُعَلَّى بِأَشْیَاءَ فَأَذَاعَهَا فَابْتُلِیَ بِالْحَدِیدِ إِنِّی قُلْتُ لَهُ إِنَّ لَنَا حَدِیثاً مَنْ حَفِظَهُ عَلَیْنَا حَفِظَهُ اللَّهُ وَ حَفِظَ عَلَیْهِ دِینَهُ وَ دُنْیَاهُ وَ مَنْ أَذَاعَهُ عَلَیْنَا سَلَبَهُ اللَّهُ دِینَهُ وَ دُنْیَاهُ یَا مُعَلَّى إِنَّهُ مَنْ کَتَمَ الصَّعْبَ مِنْ حَدِیثِنَا جَعَلَهُ اللَّهُ نُوراً بَیْنَ عَیْنَیْهِ وَ رَزَقَهُ الْعِزَّ فِی النَّاسِ وَ مَنْ أَذَاعَ الصَّعْبَ مِنْ حَدِیثِنَا لَمْ یَمُتْ حَتَّى یَعَضَّهُ السِّلَاحُ أَوْ یَمُوتَ مُتَحَیِّراً.[2]

حفص بن نسیب فرعان گوید: در آن روزها که غلام حضرت صادق علیه‌السلام معلّی بن خنیس کشته شده بود به خدمتش رسیدم مرا فرمود: ای حفص من به معلّی چیزهایی گفتم ولی او آنها را افشا کرد و به شمشیر گرفتار آمد من به او گفته بودم: ما را سخنی است که هر کس آن را بر ما نگهداری کند خداوندش نگهداری می‌کند و

---

۱ رجال الکشی –إختیار معرفة الرجال، ص۲۴۸

۲ الغیبة للنعمانی، ص۳۸

دین و دنیای او را نیز نگهداری فرماید و کسی که آن سخن را بر ما افشا کند خداوند دین و دنیایش را از او می‌ستاند.

ای معلّی کسی که سخن مشکل ما را پنهان نگهدارد خداوند آن را نوری در برابر دیدگان او قرار می‌دهد و در میان مردم عزّت به او می‌دهد و کسی که سخن مشکل ما را پخش کند نمی‌میرد تا آنکه زهر اسلحه باو رسد و یا حیرت زده از دنیا برود.

مرحوم خوئی می‌فرماید:

هذه الروایة ضعیفة لجهالة الواسطة بین النعمانی و بین الحسن و فی نسخة أنه عبد الواحد و الحسن مجهول و حفص مهمل.

نتیجه:

پس روایات ذامه پنج مورد است، سه روایت از سه راوی به یک مضمون در مورد افشای سر است و هر سه روایت هم مشکل سندی دارد و قابل توجیه هم است و دو روایت صحیح هم در ذم ایشان است که یکی مشکل اعتقادی است که از آن برگشته است و یکی هم اشتباه فقهی است که از آن هم برگشته است.

لذا روایات مادحه قابل معارضه با این روایات نیست، پس این شخصیت اعتبار دارد و موثق است پس روایاتی را که ایشان در بحث مهدویت مطرح کرده است، اگر سند آن تا ایشان مشکلی نداشته باشد، به نظر ما ایشان هیچ مشکلی ندارد. پس روایتی که سیاست امام مهدی علیه السلام در برخورد با دشمنان را خلاف سیره امیر المومنین علیه السلام بیان می‌کند، از جهت سند مشکلی ندارد.

البته باید روایت را بفهمیم که سیره امام علی علیه السلام چه بوده است که سیره امام مهدی مخالف آن است. سیره-ی امام علی علیه السلام عمل به حکم ثانوی بوده است یعنی ایشان برای حفظ آینده شیعه به تسامح برخورد می‌کرده‌اند البته این حق را داشتند که طبق همان حکم اولی حکم کنند امّا امام زمان علیه السلام همان حکم اولی را عمل می‌کنند نه حکم ثانوی. پس «یسیر بخلاف سیره» در واقع به این معناست که هر دو حق دارند که حکم اولی را عمل کنند ولی محذوری که در زمان امیر المومنین در اجرای این سیاست بوده است، این محذور در زمان امام زمان نیست لذا دلیلی ندارد که به حکم ثانوی عمل کند.

روایت بیستم:

الف) متن روایت

حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ مُعَاوِيَةَ الدُّهْنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصِي وَ الْأَقْدامِ فَقَالَ يَا مُعَاوِيَةُ مَا يَقُولُونَ فِي هَذَا قَالَ قُلْتُ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَعْرِفُ المجرمون [الْمُجْرِمِينَ] بِسِيمَاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَأْمُرُ بِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِنَوَاصِيهِمْ وَ أَقْدَامِهِمْ وَ يُلْقَوْنَ فِي النَّارِ قَالَ فَقَالَ لِي وَ كَيْفَ يَحْتَاجُ الْجَبَّارُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى مَعْرِفَةِ خَلْقٍ أَنْشَأَهُمْ وَ هُوَ خَلَقَهُمْ قَالَ فَقُلْتُ فَمَا ذَاكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ ذَلِكَ لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا أَعْطَاهُ اللَّهُ السِّيمَاءَ فَيَأْمُرُ بِالْكَافِرِ فَيُوخَذُ بِنَوَاصِيهِمْ وَ أَقْدَامِهِمْ ثُمَّ يَخْبِطُ بِالسَّيْفِ خَبْطاً.[1]

معاویه دهنی می‌گوید: امام صادق علیه السلام درباره آیه‌ای که مجرمین از چهره‌های‌شان شناخته می‌شوند، آن‌گاه از سر و قدم‌های‌شان گرفته می‌شوند،[2] فرمود: «ای معاویه! دیگران درباره آن‌چه می‌گویند؟» عرض کردم: می‌پندارند که خداوند، روز قیامت، گناهکاران را از قیافه‌شان می‌شناسند و از موهای جلوی سر و پاهای‌شان می‌گیرند و آنان را در آتش می‌اندازد. امام فرمود: «خداوند چه نیازی دارد که مجرمان را از چهره‌شان بشناسد و حال آن‌که آنان را آفریده است». عرض کردم: پس معنای آیه چیست؟ فرمود: « هنگامی که حضرت قائم قیام کند، خداوند به او علم چهره شناسی عطا می‌کند و حضرت دستور می‌دهد، کافران را از سر و پا گرفته و با شمشیر ضربات سختی بر آنان بزنند»[3]

این هم یکی از روایاتی است که ظاهرش این است که امام با خشونت برخورد می‌کند که باید به بررسی آن بپردازیم.

---

۱ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام ج ۱، ص ۳۵۶

۲ الرحمن(۵۵) آیه ۴۱.

۳ اگر آل محمد نبودند، معلوم نبود تفسیر قرآن چه سرنوشتی داشت، حاضر هم نیستند بپذیرند و می‌گویند: مسلمان نیستید چون تأویل می‌کنید، باید به آن‌ها گفت: شما که تاویل نمی‌کنید پس معنای این آیه «کل شیء هالک الا وجهه» چیست؟ یعنی حتی خدا از بین می‌رود فقط صورت خدا می‌ماند؟! یا اینکه آیا معنای این آیه «من کان فی هذه الدنیا» این است که همه‌ی کورها قیامت هم نابینا هستند؟!

جلسه بیست و ششم- ۱۳۹۳/۰۹/۱۱

ب) منابع روایت بیستم

۱. بصائر الدرجات، ص ۳۵۶، از ابی سلیمان الدیلمی و در ص ۳۵۹، از سلیمان الدیلمی

۲. اختصاص شیخ مفید، ص ۳۰۴، همان نص بصائر الدرجات

۳. تفسیر صافی، ج ۵، ص ۳۱۲ از بصائر با کمی تفاوت: یأمر بالکافرین

۴. اثبات الهداة، شیخ حرعاملی، ج ۳، ص ۵۲۱ از بصائر

۵ البرهان، مرحوم بحرانی، ج۴، ص ۲۶۸ از بصائر، از اختصاص هم می‌آورد و در آن چنین است: اعطا الله سیما اعداءنا

۶ المحجه، ص ۲۱۷ همان نص بصائر الدرجات و در ص ۲۱۸ از اختصاص.

۷. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۰ از بصائر و اختصاص.

۸ نور الثقلین، ج۵، ص ۱۹۵ از بصائر

۹. ینابیع المودة، قندوزی، ج ۳، ص ۲۵۲، البته این‌طور نقل می‌کند:

«لو قام قائمنا علیه‌السلام یعرف أعداءنا بسیماهم فیؤخذ بنواصیهم و أقدامهم، یخبط هو و أصحابه بالسّیف خبطا» البته این نص در کتاب المحجّه نیست شاید ایشان نقل به معنی کرده باشد.

۱۰. معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ج۷، ص ۵۸۷

مضمون این روایت در روایت دیگری از امام جعفر صادق علیه‌السلام ذیل کلام خداوند « یعرف المجرمون بسیماهم » نقل شده است:

محمّد بن إبراهیم النّعمانی، قال: أخبرنا علیّ بن أحمد، قال: أخبرنا عبد اللّه بن موسی، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبیه، عن محمّد بن سلیمان الدّیلمیّ، عن أبی بصیر، عن أبی عبد اللّه علیه‌السلام فی قوله تعالی یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیماهُمْ قال: «اللّه یعرفهم، و لکن نزلت فی القائم علیه السّلام، یعرفهم بسیماهم فیخبطهم بالسّیف هو و أصحابه خبطا.»[1]

محمّد بن ابراهیم نعمانی گوید: علیّ بن احمد خبرمان داد و گفت: عبد اللّه بن موسی از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از ابو بصیر، از حضرت ابو عبد اللّه امام صادق علیه‌السلام برای ما خبر

[1] الغیبة للنعمانی، ص ۲۴۸

آورد که آن حضرت درباره‌ی قول خدای - تعالی ÷ (مجرمان از چهره‌هایشان شناخته شوند) فرمود: «خداوند آن‌ها را می‌شناسد؛ ولی این آیه درباره‌ی قائم عليه‌السلام نازل شده و اوست که آن‌ها را به چهره‌هایشان می‌شناسد. آن‌گاه او و اصحابش آن‌ها را با شمشیر می‌زند(خبط ضرب شدید را گویند).»

ظاهرا دلالت این روایت مشکلی نداشته باشد. امام زمان با یک گروه خاصی یعنی با کفار درگیر می‌شوند، در دوران ظهور امام زمان عليه‌السلام که همه به حال کفر نمی‌مانند، خیلی‌ها بر می‌گردند. حضرت با کسی که کافر باشد و بر کفرش هم اصرار داشته باشد، درگیر می‌شوند، روایت زیر این مطلب را تأیید می‌کند:

[تفسير العياشی] عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه‌السلام عَنْ قَوْلِهِ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً قَالَ أُنْزِلَتْ فِي الْقَائِمِ عليه‌السلام إِذَا خَرَجَ بِالْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الصَّابِئِينَ وَ الزَّنَادِقَةِ وَ أَهْلِ الرِّدَّةِ وَ الْكُفَّارِ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا فَعَرَضَ عَلَيْهِمُ الْإِسْلَامَ فَمَنْ أَسْلَمَ طَوْعاً أَمَرَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ مَا يُؤْمَرُ بِهِ الْمُسْلِمُ وَ يَجِبُ لِلَّهِ عَلَيْهِ وَ مَنْ لَمْ يُسْلِمْ ضَرَبَ عُنُقَهُ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ أَحَدٌ إِلَّا وَحَّدَ اللَّهَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ الْخَلْقَ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَمْراً قَلَّلَ الْكَثِيرَ وَ كَثَّرَ الْقَلِيلَ.[1]

از ابن بکیر است که گفت: از حضرت ابو الحسن عليه‌السلام درباره‌ی فرموده‌ی خداوند: (و هرکه در آسمان‌ها و زمین است، خواه و ناخواه، تسلیم خداوند می‌شود) پرسیدم؛ فرمود: «درباره‌ی قائم عليه السّلام نازل شد. هرگاه به‌پا خیزد، اسلام را بر یهود و نصاری و صابئیان و زنادقه و اهل ارتداد و کافران در شرق و غرب زمین، عرضه کند. پس هر آن‌که از روی فرمان‌بری و دل‌خواه مسلمان شود، او را به نماز و زکات و سایر کارهایی که یک مسلمان باید انجام دهد و برای خداوند بر او واجب می‌شود امر فرماید و هرکه را اسلام نپذیرد، گردن می‌زند تا آن‌جا که در خاورها و باخترها هیچ‌کس نماند جز این‌که یکتایی خدا را بپذیرد.»

عرضه داشتم: فدایتان گردم! خلایق بیش از آن‌اند! فرمود: «همانا اگر خداوند چیزی را بخواهد، بسیار را اندک و اندک را بسیار گرداند.»

پس به قرینه این روایت و روایات دیگر این‌طور نیست که حضرت با همه به یک شیوه برخورد کند بلکه اول اسلام را بر همه عرضه می‌کند، روش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم همین بود، اما اگر کسانی بر کفر و عنادشان پافشاری کردند به حسابشان رسیدگی می‌شود. پس روایت از نظر دلالت مشکلی ندارد.

---

۱ بحار الأنوار، ج ۵۲ ص ۳۴۰ –معجم احادیث الامام المهدی، ج ۷، ص ۸۲

ج) بررسی سند روایت

حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ مُعَاوِيَةَ الدُّهْنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

در سند این روایت، در یک جا سلیمان دیلی و در جای دیگر ابو سلیمان دیلمی بیان شده است.

سلیمان دیلمی:

نظر مرحوم نجاشی:

و قال النجاشی [1]: سليمان بن عبد اللّه الديلمى أبو محمّد، قيل: إنّ أصله من بجيلة الكوفة، و كان يتّجر إلى خراسان و يكثر شرى سبى الديلم، و يحملهم إلى الكوفة و غيرها، فقيل: الديلمى، غمز عليه، و قيل: كان غاليا كذابا، و كذلك ابنه محمّد لا يعمل بما انفردا به من الرواية، له كتاب يوم و ليلة، يرويه عنه ابنه محمّد بن سليمان. انتهى. [2]

سلیمان بن عبد الله دیلمی ابو محمد، گفته شده است: عراقی و اهل کوفه است و تجارت داشت و بین خراسان و عراق تردد داشت او از مناطق دیلم برده می‌خرید و در کوفه می‌فروخت. مورد طعنه قرار گرفته است. و گفته شده است: او غالی و کذاب بود. (هر دو را به خودش نسبت نمی‌دهد) و همچنین فرزندش محمد به متفردات او عمل نمی‌شود.

نظر ابن غضائری: [3]

سليمان بن زكريا الديلمى، روى عن أبى عبد اللّه عليه السلام كذّاب غال. انتهى.

ابن غضائری می‌گوید: او کذاب و غالی است ولی موردی را که ابن غضائری تضعیف می‌کند با موردی که نجاشی اشاره می‌کند، فرق دارد ممکن است که اصلا دو مورد باشند. البته تضعیف ابن غضائری را قبول نداریم چون کتاب او را قبول نداریم.

نظر مرحوم کشی:

و روى الكشى [1]، عن محمّد بن مسعود، عن على بن محمّد، أنّه قال: سليمان الديلمى من الغلاة الكبار. انتهى

---

۱ رجال النجاشی، ص ۴۸۲

۲ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج۳۳، ص۱۲۳

۳ رجال ابن غضائری، ص ۶۷

مرحوم کشی از محمد بن مسعود از علی بن محمد (ابن قتیبه) نقل می‌کند که گفته است: او از بزرگان غلات است.[1]

در تحریر طاووسی هم همین عبارت در مورد او آمده است: من الغلات الکبار

علامه حلی هم ایشان را در قسم دوم نقل کرده است ولی ظاهر مطلب این است که اینجا خلط شده است، سلیمان بن عبدالله است و یا سلیمان بن زکریا است. آنکه مورد بحث است سلیمان بن عبدالله است، گاهی سلیمان بن زکریا مطرح می‌شود البته بعضی می‌خواهند بگویند: این دو یکی هستند.

مرحوم مامقانی می‌فرماید:[2]

«الرجل لا یعتمد علیه لانه ان ثبت غلوه وکذبه و الا لااقل من کونه مجهول الحال».

این شخص اعتمادی بر او نیست چون یا غلو و کذب او ثابت است؛ ولی اگر ثابت نشود، او مجهول است.

مرحوم بهبهانی در تعلیقه بر منهج المقال می‌فرماید:

ان احادیث الرجل فی کتب الاخبار صریحه فی خلاف الغلو و فساده.

روایات او دلالت بر غلو و فساد عقیده‌ی او ندارد.[3]

ایشان در کتب اربعه یازده روایت فقهی دارد، و در مهدویت سه روایت دارد و در ابواب دیگر هم روایت دارد.

نمونه روایات دیلمی:

۱. قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ سُفْیَانَ الْبَزُوفَرِیُّ قَالَ: حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ النُّوشْجَانِیُّ، قَالَ حَدَّثَنِی النُّوشْجَانِیُّ [عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ] ابْنِ البودمردان – قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ النُّوشْجَانِیُّ وَ نُوشْجَانُ جَدِّی –قَالَ: لَمَّا جَلَى الْفُرْسُ عَنِ الْقَادِسِیَّةِ؛ وَ بَلَغَ یَزْدَجَرْدَ بْنَ شَهْرِیَارَ مَا کَانَ مِنْ رُسْتُمَ وَ إِدَالَةِ الْعَرَبِ عَلَیْهِ، وَ ظَنَّ أَنَّ رُسْتُمَ قَدْ هَلَکَ وَ الْفُرْسَ جَمِیعاً، وَ جَاءَ مَنَاذِرُ فَأَخْبَرَهُ بِیَوْمِ الْقَادِسِیَّةِ وَ انْجِلَائِهَا عَنْ خَمْسِینَ أَلْفَ قَتِیلٍ مِنَ الْفُرْسِ، خَرَجَ یَزْدَجَرْدُ هَارِباً فِی أَهْلِ بَیْتِهِ، فَوَقَفَ بِبَابِ الْإِیوَانِ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْإِیوَانُ هَا أَنَا ذَا مُنْصَرِفٌ عَنْکَ وَ أَرْجِعُ إِلَیْکَ أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِی، لَمْ یَدْنُ زَمَانُهُ وَ لَا آنَ أَوَانُهُ؛ قَالَ سُلَیْمَانُ الدَّیْلَمِیُّ: فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام

---

[1] رجال الکشی: ۳۷۵ برقم ۷۰۴.

[2] تنقیح المقال، ج۳۳، ص۱۲۷

[3]. تنقیح المقال ج۳۳، ص۱۲۷.

فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِکَ؟ وَ قُلْتُ لَهُ: مَا قَوْلُهُ أَوْ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِی؟ فَقَالَ علیه السلام: ذَلِکَ صَاحِبُکُمُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ السَّادِسُ مِنْ وُلْدِی، قَدْ وَلَدَهُ یَزْدَجَرْدُ. فَهُوَ وَلَدُهُ وَ ذَکَرْنَا فِی الْحَدِیثِ فِی یَوْمِ الْقَادِسِیَّةِ.[1]

زمانی که فارس (لشکر ایران) از قادسیّه عقب‌نشینی کرد و این خبر به یزدجرد بن شهریار رسید، گمان کرد رستم فرّخزاد سردار نامی ایران و ارتش فارس همگی کشته شده‌اند. قاصد آمد و قتل عام پنجاه هزار نفر را در جریان قادسیه و عقب‌نشینی ارتش از آن به شاه گزارش داد. یزدگرد (سوّم، آخرین پادشاه ساسانی) با افراد خانواده‌اش آماده فرار شدند، (شاه) هنگام ترک کاخ با شکوه و مجلّل ایوان مداین، برابر ایوان ایستاد (و این جملات را بر زبان راند) «سلام بر تو باد ای ایوان! من هم‌اکنون از تو رو برمی‌تابم (و می‌روم)، ولی به زودی یا) خودم برمی‌گردم، یا مردی از فرزندانم که هنوز زمان آمدنش نزدیک نشده و وقت ظهور او نرسیده است، به سوی تو بر می‌گردد.»

سلیمان دیلمی گوید: من بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و مقصود یزدگرد از این گفتار «یا یکی از فرزندان خود» را سؤال نمودم؟! فرمود: «او صاحب شما است که قائم به فرمان خداوند در آخر الزّمان ظهور می‌کند، او ششمین فرزند من و فرزند دختر یزدگرد است و یزدگرد نیز پدر او می‌باشد.»

از این روایت استفاده غلو ایشان نمی‌شود.

۲. قَالَ: أَخْبَرَنِی أَبِی عَنْ سُلَیْمَانَ الدَّیْلَمِیِّ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها، قَالَ: الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَوْضَحَ اللَّهُ بِهِ لِلنَّاسِ دِینَهُمْ قُلْتُ: وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها قَالَ ذَلِکَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قُلْتُ: وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشاها قَالَ: ذَلِکَ أَئِمَّةُ الْجَوْرِ الَّذِینَ اسْتَبَدُّوا لِلْأَمْرِ –دُونَ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ جَلَسُوا مَجْلِساً کَانَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ، فَغَشُّوا دِینَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ– وَ هُوَ قَوْلُهُ: وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشاها، قَالَ: یَغْشَى ظُلْمُهُمْ ضَوْءَ النَّهَارِ، قُلْتُ: وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها قَالَ: ذَلِکَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّیَّةِ فَاطِمَةَ علیها السلام یُسْأَلُ عَنْ دِینِ رَسُولِ اللَّهِ فَیُجَلِّی لِمَنْ یَسْأَلُهُ، فَحَکَى اللَّهُ قَوْلَهُ: وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها.[2]

---

[1] معجم احادیث الامام المهدی، ج۵، ص ۴۰– مقتضب الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص۴۰

[2] م تفسیر القمی، ج۲، ص۴۲۴– معجم الاحادیث الامام المهدی، ج۷، ص۶۵۴

محمّد بن العبّاس: [در معنی آیات] از محمّد بن القاسم، از جعفر بن عبد الله، از محمّد بن عبد الله، از محمّد بن عبد الرّحمان، از ابو جعفر قمّی، از محمّد بن عمر، از سلیمان دیلمی، از حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که گفت:

از آن حضرت، راجع به فرمایش خداوند عزّ و جلّ: (سوگند به خورشید و هنگام اوج درخشندگی‌اش) پرسیدم. فرمود: «خورشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (آن حضرت) برای مردم دینشان را واضح و روشن ساخت.» عرض کردم: (و سوگند به ماه که در پی آن تابان است) فرمود: «او امیر المؤمنین علیه‌السلام است که در پی رسول خدا صلی الله علیه و آله است.»

گفتم: (و سوگند به روز که تاریکی را می‌زداید و جهان را روشن می‌سازد) فرمود: «آن امام از ذرّیّه‌ی فاطمه نسل رسول الله صلی الله علیه و آله است که تاریکی جور و ظلم را می‌زداید. پس خداوند سبحان از او حکایت آورد و فرمود: (و سوگند به روز که تاریکی را می‌زداید و جهان را روشن می‌سازد) منظور از آن، حضرت قائم علیه‌السلام است.»

پرسیدم: (و سوگند به شب گاهی که عالم را در پرده‌ی سیاهی برکشد)؟ فرمود: «آن امامان جور و ستم‌اند که به استبداد خود جدای از خاندان رسول (صلوات الله علیهم أجمعین) زمام امور را به دست گرفتند و به مسندی تکیه زدند که آل پیامبر از آن‌ها نسبت به آن شایسته‌تر بودند. پس دین خدای را با ستم پوشاندند که خدای سبحان کار آنان را حکایت کرد و فرمود: (و سوگند به شب؛ گاهی که عالم را در پرده‌ی سیاهی بر کشد).»

از این روایت هم استفاده‌ی غلو نمی‌شود، بلکه آنچه ایشان در این روایت نقل کرده است جزو اعتقادات ما است.

طبق تتبعی که ما در روایات ایشان داشتیم، ایشان مشکل غلو ندارد و کلام وحید بهبهانی بعید نیست.

امّا **مرحوم مامقانی** می‌فرماید:[۱]

و أقول: علی فرض تسلیم ما ذکره، فغایته خروج الرجل من برج الضعف إلی برج الجهالة، فلا تبقی لنا فی خبره نتیجة حسنة.

---

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج۳۳، ص۱۲۸

بر فرض قبول آنچه مرحوم وحید ذکر کردند، پس نهایت چیزی که می‌توان در مورد این شخص گفت اینکه او ضعیف نیست و مجهول است پس برای ما در خبر او نتیجه‌ی حسن باقی نیست.

پس این روایت طبق نظر ایشان مورد اشکال است چون حرف مرحوم وحید بهبهانی را هم قبول نکردند.

امّا به نظر ما فرمایش مرحوم وحید بهبهانی دور نیست و روایات ایشان مشکلی ندارد چون هیچ روایتی که مفادش غلو باشد نیافتیم و از این روایت هم برداشت غلو و برداشت خلاف نمی‌شود، البته امام زمان علیه السلام با کسانی که بر لجاجت و عنادشان پافشاری می‌کنند همین طور برخورد می‌کنند.

نکته‌ای پیرامون غلو:

مساله رمی به غلو و از رده خارج کردن یک سری از روات متأسفانه در دوران قبل بوده است. به خاطر یک سری اعتقاداتی که امروز جزو ضروریات مذهب است، افرادی را رمی به غلو می‌کردند و رمی آنان به خاطر دفع افسد به فاسد بوده است. فرزند مرحوم مامقانی در این مورد می‌فرماید:[1]

کان الرمی بالغلو و نظائره فی عصر الأئمّة و زمان الغیبة الصغری، بل الکبری رائجا کثیرا، و ذلک لأدنی شبهة، و کان التسرّع فی الرمی ولید کثرة الأهواء و البدع التی کانت السلطة الزمنیة تروّجها للتفرقة فی صفوف المسلمین، و لتمهید إدامة سلطتهم، و من هنا لزم الفحص فی روایات المرمی بالغلوّ، فإن کان فیها غلوّ کانت مؤیّدة للرمی الذی رمی به الراوی، و إلّا یجب التوقّف..

رمی به غلو و نظائر آن در عصر ائمه علیهم السلام و زمان غیبت صغری بلکه در غیبت صغری رائج و زیاد بوده است و با کوچک‌ترین شبهه رمی به غلو می‌کردند و فورا متهم می‌کردند چون حکومت پشت سر افکار باطله بود که مردم با هم اختلاف داشته باشند و همیشه با هم درگیر باشند تا بتواند حکومت کند. به همین جهت لازم است در روایات کسی که به غلو رمی شده است فحص و دقت شود. پس اگر در آن روایات غلو بود، رمی راوی به غلو را تأیید می‌کند؛ در غیر این صورت واجب است که در مورد آن شخص توقف کنیم.

---

[1] تنقیح المقال فی علم الرجال، ج۳۳، ص۱۲۵

جلسه بیست و هفتم - ۱۳۹۳/۰۹/۱۲

بحث ما درباره روایت امام صادق علیه السلام بود در تفسیر آیه «یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسیماهُمْ فَیُؤْخَذُ بِالنَّواصی وَ الْأَقْدامِ» (الرحمن ۴۱) که مفاد آن این بود که امام با قاطعیت با دشمنان برخورد می‌کند. بعضی خواستند از این روایت استفاده کنند که در آغاز قیام برخوردهای خشن صورت می‌گیرد، ما این روایت را بررسی کردیم. منبع اصلی این روایت کتاب بصائر الدرجات است که قبلا در مورد آن بحث و بررسی کردیم.

امّا منبع دیگر این روایت کتاب اختصاص شیخ مفید است که البته در مورد کتاب اختصاص شیخ مفید هم قول دیگری هست که انتساب آن به شیخ مفید معلوم نیست. بالاخره ملاک و مدرک همان کتاب بصائر الدرجات است.[1]

ابراهیم بن هاشم:

ایشان به نظر ما مشکلی ندارد. اگر سند به ایشان برسد بعضی تعبیر حسنه می‌کنند چون توثیق خاص ندارد، به نظر ما فوق وثاقت است، سند به اعتبار ایشان موثقه است نه حسنه.

سلیمان دیلمی:

ظاهرا در بصائرالدرجات دو سند دارد در یک سند آن[2] ابی سلیمان دیلمی و در سند دیگر آن[3] سلیمان دیلمی است. اما در قسمت کنیه، کسی با عنوان ابو سلیمان دیلمی نیست. البته مرحوم خوبی چند مورد ابوسلیمان را ذکر می‌کند امّا در آن‌ها دیلمی نیست.[4] ظاهرا چنین کنیه‌ای نباشد، و بدون قید دیلمی بین ثقات و مجاهیل و ضعاف مشترک است. پس اگر راوی ابو سلیمان باشد، مورد اشکال است، ولی در سند دومی سلیمان دیلمی است که مورد اختلاف است و او را به غلو رمی کرده‌اند ولی ما در رمی و اتهام یک سری از روات به غلو نزد قدما بحث و تأمل داریم. در این مورد فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

---

[1]. معجم احادیث؛ ج ۷؛ ص ۵۸۷

[2] بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۵۶

[3] بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۵۹

[4] معجم رجال الحدیث، ج ۲۱، ص ۱۷۸

كان الرمى بالغلو و نظائره فى عصر الأئمّة و زمان الغيبة الصغرى، بل الكبرى رائجا كثيرا، و ذلک لأدنى شبهة، و كان التسرّع فى الرمى وليد كثرة الأهواء و البدع التى كانت السلطة الزمنية تروّجها للتفرقة فى صفوف المسلمين، و لتمهيد إدامة سلطتهم، و من هنا لزم الفحص فى روايات المرمى بالغلوّ، فإن كان فيها غلوّ كانت مؤيّدة للرمى الذى رمى به الراوى، و إلّا يجب التوقّف و الظاهر أنّ المقام من هذا القبيل، حيث إنّ النجاشى –العلّامة الخبير و الثبت الذى ليس له نظير –عبّر فى المقام ب: قيل: كان غاليا كذابا ..! إشعارا بعدم ثبوت ذلک عنده ثبوتا قطعيّا، و رواياته المبثوثة فى كتبنا لم نعثر على ما يشير فيها إلى الغلوّ، بالإضافة إلى أنّ ابن الغضائرى بنفسه لا يعتمد على جرحه لعدم تثبّته فى الجرح، بل تسرّعه فى ذلک بأدنى شبهة، ثمّ إنّ الاختلاف الذى وقع فى اسم أبيه يوجب الريب فى الحكم، فإنّ النجاشى ذكر اسم أبيه (عبد اللّه)، و عنونه ابن الغضائرى (ابن زكريا) على ما نقله العلّامة عنه، و لكن نقل ابن داود عن ابن الغضائرى أنّه قال: (ابن عبد اللّه)، فاختلف النقل عن ابن الغضائرى ممّا أوجب سلب الوثوق بالصحيح، و لعلّ نسخة العلّامة رحمه اللّه من رجال ابن الغضائرى كانت محرّقة، و اللّه العالم.

رمی به غلو و نظائر آن در عصر ائمه و زمان غیبت صغری بلکه در غیبت صغری رائج و زیاد بوده است و با کوچک‌ترین شبهه رمی به غلو می‌کردند و فورا متهم می‌کردند چون حکومت پشت سر افکار باطله بود که مردم با هم اختلاف داشته باشند و همیشه با هم درگیر باشند تا بتوانند حکومت کنند. به همین جهت لازم است فحص در روایات کسی که به غلو رمی شده است پس اگر در آن روایات غلو بود، رمی راوی به غلو را تأیید می‌کند مگرنه واجب است که در مورد آن شخص توقف کنیم.

ظاهرا دیلمی نیز از این قبیل است؛ چون نجاشی (که خبیر است و ضبط است، و شاید نظیر نداشته باشد)، در مورد دیلمی تعبیر به قیل می‌کند (قیل کان غالیا کذابا)، برای اینکه بفهماند این مطلب به طور قطع نزد او ثابت نشده است و در روایاتی که از ایشان در کتب ثبت شده مطلبی که اشاره بر غالی بودن او داشته باشد نیافتیم علاوه بر اینکه بر جرح ابن غضائری نمی‌شود اعتماد کرد چون ایشان قطع قطاع داشته و زود جرح می‌کند، با کمترین شبهه در شخص فورا او را رمی به غلو می‌کند.

به نظر ما نه فقط به جرح ابن غضائری، بلکه به کتاب او اعتماد نداریم نه به جهت اینکه در جلالت ایشان بحث داشته باشیم، بلکه در انتساب کتاب به او بحث داریم که به چه طریقی این کتاب به ما رسیده است، مرحوم ابن طاووس می‌فرماید: (اعتبار این کتاب یا استناد آن را) تضمین نمی‌کنم.

علاوه بر این ابن غضائری چه کسی را تضعیف کرده است، ما دو نفر به نام سلیمان داریم یکی سلیمان بن عبدالله است و دیگری سلیمان بن زکریا است. ابن الغضائری ابن زکریا را جرح کرده است نه ابن عبدالله لذا نمی‌توانیم به قطع بگوییم که این شخص غالی است.

به نظر ما این روایت از ناحیه‌ی سلیمان دیلمی مشکلی ندارد، مرحوم نجاشی که نسبت غلو به ایشان نداده است، فرموده: «قیل» و اگر خودشان هم نسبت غلو داده بودند، به حرف ایشان اعتنا نمی‌کردیم چون نص و شواهد بر خلاف آن داریم.

معاویه دهنی:

ایشان هم ظاهرا مشکلی ندارد.[1]

پس اگر مشکل کتاب بصائر الدرجات و اختصاص حل شود، سند این روایت مشکلی ندارد و مفاد آن هم این است: امام زمان با کفاری که حاضر به تسلیم حق نیستند و اصرار بر فسادشان دارند، قطعا با این‌ها نمی‌شود وارد مذاکره شد، بلکه باید برخورد کرد، ولی همه‌ی کفار دنیا این‌طوری نیستند بلکه یک عده کمی بر لجاجت و عناد خود باقی می‌مانند.

روایت بیست و یکم

الف) متن روایت

وَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ عليه السلام يَقُولُ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُنَنٌ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ فَقُلْتُ مَا سُنَّةُ مُوسَى قَالَ خَائِفٌ يَتَرَقَّبُ قُلْتُ وَ مَا سُنَّةُ عِيسَى فَقَالَ يُقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى قُلْتُ فَمَا سُنَّةُ يُوسُفَ قَالَ السِّجْنُ وَ الْغَيْبَةُ قُلْتُ وَ مَا سُنَّةُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله قَالَ إِذَا قَامَ سَارَ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَّا أَنَّهُ يُبَيِّنُ آثَارَ مُحَمَّدٍ وَ يَضَعُ السَّيْفَ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ هَرْجاً هَرْجاً حَتَّى رَضِيَ اللَّهُ قُلْتُ فَكَيْفَ يَعْلَمُ رِضَا اللَّهِ قَالَ يُلْقِي اللَّهُ فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ.[2]

---

[1] رجوع شود معجم رجال، ج ۱۸، ص ۲۱۴

[2] الغیبه للنعمانی، ص ۱۶۴

ابو بصیر می‌گوید: از ابو جعفر، امام باقر علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: در صاحب الأمر، شیوه‌های چهار پیامبر جاری است: شیوه‌ای از موسی و شیوه‌ای از عیسی و شیوه‌ای از یوسف و شیوه‌ای از محمّد علیهم‌السلام عرض کردم: شیوه موسی چیست؟ فرمود: ترسان و نگران و در انتظار. گفتم: شیوه عیسی چیست؟ فرمود: آنچه در مورد عیسی گفته شده، درباره او نیز گفته خواهد شد. پرسیدم: شیوه یوسف کدام است؟ فرمود: زندانی شدن و پنهان گشتن از دیدگان ـ گفتم: شیوه محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله چه‌چیز است؟ فرمود: آن‌گاه که دست به قیام زند، به سیره و روش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتار خواهد کرد ....»

توضیح روایت:

سُنَنٌ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِیَاءَ: در این روایت «اربعه انبیاء» دارد ولی بعضی روایات خمسه دارد، تعارضی هم با هم ندارند چون مثبتین هستند.

سُنَّةٌ مِنْ مُوسَی: در روایات دیگر از آدم و نوح شروع می‌کند که قضیه‌ی طول عمر آنان مطرح است، حضرت آدم بالغ بر هزار سال و حضرت نوح بالغ بر دو هزار و پانصد سال عمرشان بوده است.

خَائِفٌ یَتَرَقَّبُ: یکی از دلائل و حکمت‌های غیبت امام زمان علیه‌السلام خوف از قتل است و اگر گفته شود مگر می‌شود امام زمان علیه‌السلام بترسد؟ گوئیم: بله انبیاء هم می‌ترسیدند، نبی مکرم هم به خاطر خوف از دشمنان هجرت کردند، پس اصل خوف در انبیا هم بوده، ولی شاید به خاطر نگرانی از عدم ادای رسالت بوده است. و در امام زمان هم است چون تا قبل از اراده خداوند به ظهور مأمور به تشکیل حکومت نیستند، و حکومت‌های ظالم می‌دانند که ایشان طومار آنان را جمع می‌کند.

اشکال:

بعضی اشکال می‌کنند: ائمه‌ی دیگر ظاهر بودند، چرا امام زمان علیه‌السلام ظاهر نباشند؟!

جواب:

گوئیم: ائمه دیگر، پس از امام حسین علیه‌السلام ظاهرا برنامه‌ای برای سرنگونی حکومت‌ها نداشتند، در عین حال چه برخوردی با آنها داشته‌اند. روایتی در مورد نحوه‌ی شهادت حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل شده است، ایشان را در فرش بپیچند [1] و بعد از نصرانی‌ها بخواهند که فشار بیاورند و روی فرش بنشینند. امامی که

---

[1]. لباب الانساب، ج ۲، ص ۴۱۴

به حسب ظاهر برنامه‌ای برای سرنگونی ظالمین ندارد (البته موافقت هم نداشته‌اند)، به این وضع بعد از زهر دادن به شهادت می‌رساندند حال امام زمانی که با ظالمین درگیری دارد ولی الآن هم مأمور به قیام نیست، اگر در بین مردم باشد، ایشان را هم به قتل می‌رسانند.

يُقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى: ذهبی در سیر اعلام النبلا[1] در مورد مهدی منتظر اختلافات را بیان می‌کند، می‌گوید: گفته شده است: دو ساله فوت شد، گفته شده است: هنوز متولد نشده و...

السِّجْنُ وَ الْغَيْبَةُ: ایشان در پس پرده‌ی غیبت است. حضرت یوسف مدتی در چاه افتاده و شخصش غایب بود و بیست سال شخصیت‌شان غایب بود. در مورد امام زمان علیه‌السلام باید بحث شود که شخص امام زمان علیه‌السلام غایب است و یا شخصیت امام غایب است؟ البته موارد فرق دارد، افراد فرق دارد، زمان‌ها فرق دارد. در بعضی از زمان‌ها شخصیت امام و در بعضی از زمان‌ها شخص حضرت، نسبت به بعضی از افراد شخص حضرت و نسبت به بعضی شخصیت ایشان غائب است، زیرا روایت در مورد هر دو نوع غیبت داریم. در روایت است «یغیب شخصه» و در روایت دیگری چنین آمده است: «الغائب عن الابصار الحاضر فی الامصار» در بین مردم است ولی نمی‌شناسند.

اذا قام سار بسیرة رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله امام زمان علیه‌السلام هرگز سنت جدید و دین جدید و قرآن جدیدی ندارد، همان دین و همان قرآن کریم و همان سنت پیامبر اکرم است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تالیف قلوب داشتند امّا پیامبر اکرم جنگ هم داشتند و نسبت به عده‌ای خونشان را مباح کردند و اگر چه در پناه کعبه باشد. لذا سیره امام زمان علیه‌السلام همان سیره پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است. البته گاهی روش‌هایی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمومنین علیه‌السلام با ملاحظه‌ی پس از خود اعمال می‌کردند و طبق حکم ثانوی عمل می‌کردند ولی این ملاحظه نسبت به امام زمان علیه‌السلام نیست چون امام زمان علیه‌السلام تا چهل روز قبل از قیامت هستند لذا طبق حکم واقعی عمل می‌کنند.

إِلَّا أَنَّهُ يُبَيِّنُ آثَارَ مُحَمَّدٍ: حکومت‌هائی که به نام اسلام حکومت کردند، تلاششان بر محو سنت و آثار بود، در کتاب شرح ابن ابی الحدید از مغیره نقل می‌کند که معاویه گفت: لا و الله دفنا دفنا[2] تا من هستم تلاش می‌کنم که نام

---

[1] سیر اعلام النبلا ج ۱۳، ص ۱۱۹

[2] شرح ابن ابی الحدید، ج۵ ص ۱۳۰

پیامبر را حذف کنم و به خاک بسپارم. دنیایی را امام علیه‌السلام تحویل می‌گیرد که همه طور متاع و سنت و روشی در آن است مگر سنت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام زمان علیه‌السلام ماموریت دارد که این سنت را زنده کند.

وَ یَضَعُ السَّیْفَ عَلَی عَاتِقِهِ ثَمَانِیَةَ أَشْهُرٍ: شاهد ما اینجا است: امام زمان هشت ماه می‌جنگد، پیامبر اکرم ده سال جنگ کرد.

هَرْجاً هَرْجاً حَتَّی رَضِیَ اللَّهُ: گویا بعضی می‌خواهند از این روایت استفاده بی‌قانونی کنند. اگر از روایت استفاده هرج و مرج می‌کنند همان هم از جانب خدا بوده است البته قطعا مراد روایت بی‌قانونی نیست و اگر هم این باشد باز به رضایت خدا بوده است «حتی یرضی الله». و امام زمان علیه‌السلام مأمور است و خود آنان می‌گویند: المأمور معذور، بلا تشبیه شمر و سنان، این انسان‌های رذل امام را به شهادت می‌رسانند بعد هم صف اول جماعت می‌ایستند، به آن‌ها می‌گویند: مگر شما امام را نکشتید؟! پاسخ می‌دهند: ما مامور بودیم و المامور معذور. پس کسانی که تفکر آنان این است که المأمور معذور نباید به این روایت استناد کنند و خشونت را به امام زمان نسبت دهند؟ مفاد این روایت این است المامور معذور، تا خدا راضی شود، امام آنان را می‌کشد.

قُلْتُ فَکَیْفَ یَعْلَمُ رِضَا اللَّهِ قَالَ یُلْقِی اللَّهُ فِی قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ: از این روایت می‌خواهند استفاده کنند که در دل امام زمان علیه‌السلام نسبت به اینها رحم نیست. در روایت است که سفیانی هنگامی که به عراق و شام وارد می‌شود، در دلش رحمی نیست، خط قرمزی ندارد، امام زمان علیه‌السلام می‌خواهد با این طیف انسان‌ها برخورد کند، باید مقابله به مثل کنند با چنین کسانی که اصلا هیچ رحمی به دل ندارند، مقتضای عدل امام در بر خورد با این سنخ از انسان‌ها همان مقابله به مثل است و این عین عدالت است «و لکم فی القصاص حیاة». الاذن بالاذن، العین بالعین.

این روایت از روایاتی است که مورد استناد کج‌اندیشان است که امام زمان قتلش، قتل حرج و مرج است.

ب) منابع روایت

۱. الغیبة، نعمانی، ص۱۶۸

۲. الامامة و التبصرة، ص۹۳

۳. اثبات الوصیة، ص۲۲۶

۴. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص۱۵۲و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۹

۵. دلائل الامامة، ص۲۹۱

۶. تقریب المعارف، ابو لاصلاح حلبی، ص ۱۹۰

۷. کنز الفوائد، ص ۱۷۵

۸. الغیبة، طوسی، ص ۶۰ و ص ۴۲۴

۹. اعلام الوری، ص ۴۰۳

۱۰. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۶۰ و ص ۴۶۸ و ص ۴۹۹ و ص ۵۱۳

۱۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۳۹ و ج ۵۱، ص ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸

۱۲. منتخب الأثر، ص ۳۰۱

۱۳. معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۴، ص ۳۵۹

ولی از عامه این روایت را کسی نقل نکرده است.

جلسه بیست و هشتم - ۱۳۹۳/۱۰/۰۶

روایت بیست و دوم

الف) متن روایت

عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْأَحْوَلِ عَنْ سَلَّامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه‌السلام يُحَدِّثُ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَرَضَ الْإِيمَانَ عَلَى كُلِّ نَاصِبٍ فَإِنْ دَخَلَ فِيهِ بِحَقِيقَةٍ وَ إِلَّا ضَرَبَ عُنُقَهُ أَوْ يُؤَدِّي الْجِزْيَةَ كَمَا يُؤَدِّيهَا الْيَوْمَ أَهْلُ الذِّمَّةِ وَ يَشُدُّ عَلَى وَسَطِهِ الْهِمْيَانَ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الْأَمْصَارِ إِلَى السَّوَادِ.[1]

امام باقر عليه‌السلام فرمود: « زمانی که «قائم عليه‌السلام» قیام کرد، ایمان را به همه ناصبی‌ها عرضه می کند. اگر با حقیقت قلب قبول نمود، (چه بهتر) وگرنه گردن زده می‌شوند و یا باید جزیه بدهند مانند اهل ذمّه (یهود و نصاری) که امروز (یعنی دوران امام باقر عليه‌السلام) جزیه پرداخت می‌نمایند و به کمرش همیان می‌بندد و آن‌ها را از شهرها به کوه و دشت بیرون می کند (تبعید می‌نماید).»

ب) منابع روایت

۱. الکافی، ج۸ ص۲۲۷، ح۲۸۸

۲. اثبات الهداة، ج۳، ص ۴۵۰ از کافی با کمی تفاوت

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص۳۷۵ از کافی

۴. تنقیح المقال، ج ۲، ص۲۴۳ از کافی

۵. معجم الاحادیث الامام المهدی، ج ۴، ص ۴۸۰

ج) بررسی سند روایت

عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْأَحْوَلِ عَنْ سَلَّامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه‌السلام يُحَدِّثُ:

ظاهرا هر کسی که این روایت را نقل کرده است مخصوصا شراح مانند: مرحوم مجلسی، مرحوم مازندرانی، غاریاقدی، آن را تضعیف کرده‌اند و یا گفته‌اند روایت ضعیف است و یا گفته‌اند مجهول است؛ ظاهرا مشکل آن آقای سلام بن مستنیر است چون راویان قبل از او مشکلی ندارند.

---

[1] الکافی، ج۸ ص۲۲۷

سلام بن مستنیر:

مرحوم مامقانی می‌فرماید:[1]

عدّه الشیخ رحمه اللّه تارة: من أصحاب السجاد عليه السلام بالعنوان المذکور. و اخری: من أصحاب الباقر عليه السلام بعنوان: سلام بن المستنیر. و ثالثة: من أصحاب الصادق عليه السلام بعنوان: سالم بن المستنیر الجعفی، مولاهم الکوفی. انتهی. و ظاهره کونه إمامیّا. و قد عدّه الشیخ المفید فی الاختصاص من أصحاب الباقر عليه السلام و فی التعلیقة إنّه: یظهر من أخباره کونه من الشیعة، بل و من خواصّهم. انتهی.

شیخ طوسی یک مرتبه او را با عنوان مذکور از اصحاب امام سجاد عليه السلام شمرده است و دیگر بار با عنوان سلام بن مستنیر از اصحاب امام باقر عليه السلام شمرده است و برای بار سوم با عنوان سلام بن مستنیر جعفی کوفی از اصحاب امام صادق عليه السلام شمرده است. و ظاهر آن این است که او امامی باشد. شیخ مفید او را در اختصاص از اصحاب امام باقر عليه السلام شمرده است. و مرحوم وحید بهبهانی در تعلیقه‌اش بر منهاج المقال فرموده است: از روایات او ظاهر می‌شود که او شیعه است بلکه از خواص شیعه است.

یکی از راه‌های توثیق شخص، بررسی نمونه روایاتی است که نقل می‌کند مخصوصا که ایشان تضعیف ندارد.

نمونه روایات سلام بن مستنیر:

۱. العیاشی فی تفسیره باسناده عن سلام بن المستنیر، عن أبی جعفر عليه السلام فی قوله: وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً[2] قال: هو الحسین بن علیّ علیه السلام قتل مظلوما، و نحن أولیاؤه، و القائم منّا إذا قام طلب بثأر الحسین، فیقتل حتّی یقال: قد أسرف فی القتل، و قال: المقتول الحسین عليه السلام و ولیّه القائم عليه السلام، و الإسراف فی القتل أن یقتل غیر قاتله، إنّه کان منصورا فإنّه لا یذهب من الدنیا حتی ینتصر برجل من آل الرسول صلی الله علیه و آله یملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما[3]

---

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳۲، ص ۱۶۴

۲ (۳) الإسراء: ۳۳.

۳ حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار (صلوات لله علیهم)، ج ۵ ص ۴۰۵

عیّاشی، به سند خود: از سلّام بن المستنیر، از حضرت امام ابو جعفر باقر ﷺ روایت است که درباره‌ی فرموده‌ی خداوند: (و هر آن‌که مظلوم کشته شود، البتّه که ما برای ولیّ او تسلّط (و حقّ قصاص) قرار دادیم. پس در کشتن اسراف نکند که او یاری شده است) فرمود: «او حسین بن علی ﷺ است که مظلوم کشته شد و ماییم اولیای او و قائم از ماست. چون به‌پا خیزد، برای امام حسین ﷺ خون‌خواهی کند. پس آن‌قدر می‌کشد تا این‌که گویند: در کشتن اسراف کرد!»

[نیز] فرمود: «آن‌که مقتول نامیده شده حسین ﷺ است و ولیّ او قائم ﷺ است و اسراف در قتل آن است که غیر قاتلش را بکشد (شرکای در قتل غیر قاتل نیستند)، که او منصور و مؤیّد است که همانا دنیا به پایان نرسد تا این‌که مردی از آل رسول ﷺ پیروز گردد که زمین را از قسط و عدل آکنده سازد؛ هم‌چنان‌که از جور و ظلم پر شده باشد.»

این یکی از روایاتی است که ایشان نقل می‌کند و متن آن هیچ مشکلی ندارد بلکه قوت متن دارد و گاهی از این سنخ روایات کشف می‌کنیم که ناقل این روایات از سلامت برخوردار است و مشکل اعتقادی ندارد بلکه دلالت بر مقام و منزلت ویژه‌ی او می‌کند.

۲. مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ عَنْ سَلَّامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها يَعْنِي بِمَوْتِهَا كَفَرَ أَهْلُهَا وَ الْكَافِرُ مَيِّتٌ فَيُحْيِيهَا اللَّهُ بِالْقَائِمِ فَيَعْدِلُ فِيهَا فَتَحْيَى الْأَرْضُ وَ يُحْيِي أَهْلَهَا بَعْدَ مَوْتِهِمْ.[1]

سلّام بن مستنیر از امام باقر ﷺ روایت کند که در تفسیر این کلام خدای تعالی: اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها، فرمود: مراد از موت زمین، کفر اهل آن است و کافر میت است پس خدای تعالی زمین را به واسطه قائم ﷺ زنده می‌کند پس به عدل در آن رفتار می‌کند پس زمین آباد می‌شود و اهل زمین بعد از مرگ‌شان (به کفر) زنده می‌شوند.

این روایت را هم ایشان نقل می‌کند و سنخ روایات او به سلامت عقیده‌ی او پی می‌بریم. مرحوم وحید بهبهانی از این طریق وارد شده و این راوی را معتبر می‌داند و بلکه از خواص شیعه می‌داند.

---

۱ تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ص ۶۳۸

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

قلت: من جملة أخباره الدالّة علی ذلک ما عن تفسیر العیاشی، عنه، عن الصادق علیه السلام، قال: «لقد تسمّوا باسم ما سمّی اللّه به أحدا إلّا علی ابن أبی طالب علیهما السلام و ما جاء تأویله» قلت: جعلت فداک! متی تأویله؟ قال: «إذا جمع اللّه النبیین و المؤمنین حتّی ینصروه، و هو قول اللّه عزّ و جلّ: وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَ حِكْمَةٍ [1]، و یومئذ یدفع رایة رسول اللّه صلی الله علیه وآله إلی علی علیه السلام فیکون إلیه أمر الخلائق أجمعین، و کلّهم تحت لوائه، و یکون هو أمیرهم، فهذا تأویله». و مثله ما رواه فی روضة الکافی مسندا، عنه قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام یحدّث: «إذا قام القائم علیه السلام عرض الإیمان علی کلّ ناصب، فإن دخل فیه بحقیقة .. و إلّا ضرب عنقه، أو یؤدّی الجزیة؛ کما یؤدّبها الیوم أهل الجزیة [2]». الحدیث. لکنّا لم نقف علی مدح یدرجه فی الحسان. و قد نقل فی جامع الرواة روایة ابن محبوب، عن الأحول، عنه، عن أبی جعفر علیه السلام، و روایة ابن محبوب، عن محمّد بن النعمان، عنه، عن أبی جعفر علیه السلام، و روایة محمّد بن عیسی، عن یونس، عنه.

و روایة ابن محبوب، و لو بتوسط من عرفت، یکشف عن وثاقته. و یمکن جعله بمنزلة المدح فی جعل حدیثه حسنا، فتأمّل.

گویم: از جمله روایاتی که دلالت بر آن دارد، آن چیزی است در تفسیر عیاشی از سلام بن مستنیر از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: حکام آن روز لقب (امیرالمؤمنین) را بر خود نهادند که خدا بر غیر علی بن ابی طالب علیهما السلام ننهاده و «تأویلش» (یعنی حقیقتش) هنوز نیامده. گفتم: تأویلش کی می‌آید؟ فرمود: هنگامی که خدا پیامبران و مؤمنان را در حضور وی جمع کند که او را یاری کنند، چنانکه در قرآن می‌فرماید: «هنگامی که خدا از پیامبران پیمان گرفت ... - تا آنجا که میفرماید: - من هم با شما از گواهانم» آن‌روز پیامبر صلی الله علیه وآله پرچم را بدست علی علیه السلام سپارد (رجعت می‌کنند)، وی امیر همه مردم باشد و مردم همه تحت فرمانش باشند این تأویل این نام (امیر المؤمنین) است.

---

[1] سورة آل عمران (۳): ۸۱

[2] فی المصدر: أهل الذمّة.

از این روایت حکومت و حاکمیت امیر المومنین علیه‌السلام در دوران ظهور استفاده می‌شود، بعضی می‌خواهند بگویند: حکومت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف حکومت مقدمی برای حکومت امیر المومنین علیه‌السلام و ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام است، البته اصل رجعت ائمه علیهم‌السلام از مسلمات و از ضروریات مذهب است امّا اینکه رجعت آنان برای چه چیز می‌باشد، برای حکومت است یا برای تشریفات است یا برای کمک کردن به امام زمان است یا برای مقصود و مطلبی است که ما نمی‌دانیم. البته دو روایت در مورد حکومت امیر المومنین علیه‌السلام وجود دارد امّا سند آن‌ها ضعیف است.

از این روایت استفاده می‌شود که ایشان شیعه است بلکه از خواص شیعه می‌باشد.

و مانند این روایت را در روضه‌ی کافی مسندا روایت کرده است، از سلام بن مستنیر از امام باقر علیه‌السلام: «زمانی که «قائم علیه‌السلام» قیام کرد، ایمان را به همه ناصبی‌ها عرضه می‌کند. اگر با حقیقت قلب قبول نمود، (چه بهتر) وگرنه آنان را گردن می‌زنند یا مانند اهل ذمّه (یهود و نصاری) جزیه پرداخت نمایند و به کمرش همیان می‌بندد و آن‌ها را از شهرها به کوه و دشت بیرون می‌کند (تبعید می‌نماید).»

لکن ما بر مدحی که ایشان را جزء حسان قرار دهد، دست نیافتیم. پس طبق بیان مرحوم مامقانی ایشان ضعیف و مجهول است. طریق دیگر در حکم به اعتبار و حسن بودن ایشان، نقل اصحاب اجماع از ایشان است. ابن محبوب و اگر چه به واسطه از سلام بن مستنیر روایت نقل می‌کند.

مرحوم مامقانی می‌فرماید: و روایت ابن محبوب و اگر چه به توسط واسطه‌هائی که شناخته شده‌اند، از وثاقت ایشان کشف می‌کند. و ممکن است این را به منزله‌ی مدح قرار دهیم در قرار دادن حدیث او در جزء احادیث حسن، پس تأمل کن (که این طریق را نمی‌توانیم بپذیریم)

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

لا یبعد من روایة ابن محبوب و یونس بن عبد الرحمن و مضمون الروایات التی رواها القول بأنّه حسن، و اللّه العالم.

بعید نمی‌باشد از روایت ابن محبوب و یونس بن عبد الرحمن و مضمون روایاتی که ایشان نقل کردند، قول به اینکه او حسن است، و خداوند عالم است.

پس این روایت را که مرحوم مجلسی فرمودند مجهول است و دیگران به صراحت گفتند ضعیف است و مشکل آن هم همین شخص (سلام بن مستنیر) است، مشکلی ندارد.

به نظر ما از روایاتی که ایشان نقل می‌کند، حسن ایشان و اینکه از سلامت عقیده برخوردار بوده است، استفاده می‌شود بلکه استفاده می‌شود که او از خواص شیعه است، لذا لااقل حسن ایشان را قبول داریم.

پس این روایت مشکل سندی ندارد.

د) دلالت روایت

مفاد این روایت آن است که هنگامی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کنند، ایمان را بر نواصب عرضه می‌کنند و مسلم است که همه‌ی مردم در آن روز از نواصب نمی‌باشند.

نواصب چه کسانی هستند؟

۱. مرحوم امام خمینی در کتاب الطهارة می‌فرماید: ۱

بل المراد هو الطائفة المعروفة، و هم النصّاب الذین کانوا یتدیّنون بالنصب، و لعلّهم من شعب الخوارج.

بلکه مراد آن طائفه‌ی معروف است، و آن‌ها نصّاب هستند کسانی که دین آنان دشمنی با اهل بیت است و شاید آن‌ها از شعب خوارج است.

۲. مرحوم خوئی می‌فرماید: [۲]

و هم الفرقة الملعونة التی تنصب العداوة و تظهر البغضاء لأهل البیت علیهم السلام کمعاویة و یزید (لعنهما اللّه) و لا شبهة فی نجاستهم و کفرهم

و آن‌ها فرقه‌ی ملعونه هستند که دشمنی با اهل بیت را مقرر کردند و بغض خود را نسبت به اهل بیت علیهم السلام اظهار کردند مانند معاویه و یزید لعنت خداوند بر آنان باد. هیچ شبهه‌ای در نجاست و کفر آن‌ها نداریم (البته ما سنی‌ها را ناصبی نمی‌دانیم، بیشتر آن‌ها محب اهل بیت هستند هر چند محبت تنها کافی نیست) [۳]

یکی از سران علمی ناصبی‌ها در کتابی که اخیرا چاپ شده است [۴] در ذیل روایت قهر حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر (فابی ابو بکر ان یدفع الی فاطمة شیئا فوجدت فاطمة علی ابی بکر فهجرته فلم تکلمه حتی توفی) می‌نویسد: اللهم اعف عنها فان ابا بکر ما استند الی رأی انما استند الی النص و کان علیها ان تقبل قول النبی لکن عند المخاصمة لایبقی للانسان عقل یدرک به ما یقول او ما یفعل او ما یتصرف نسئل الله عن یعفو عنها عن هجرتها خلیفة رسول الله

---

[۱] الطهارة، ج۳، ص۴۵۷

۲ موسوعة الامام الخوئی، ج۳، ص۶۹

۳. به کتاب نصب و نواصب تألیف جناب آقای حسن بلقان‌آبادی و مقدمه اینجانب در آن کتاب مراجعه فرمایید.

[۴]. آقای عثیمین در کتاب شرح صحیح مسلم ج۶

یک قهر را تحمل ندارند و این طور به حضرت زهرا علیها السلام جسارت می‌کنند، در حالی که نسبت به کسانی که بر روی امیر المومنین علی شمشیر کشیدند، حاضر نیستند چنین حرف‌هائی را بزنند. آری چنین کسانی ناصبی هستند، ولی همه‌ی اهل سنت این طور نیستند. قطعا هر کس از اهل سنت این مطلب را ببیند، مولف آن را لعن می‌کند.

مرحوم خوبی در مورد فاطمه زهرا علیها السلام می‌فرماید:

هی معصومه بضرورة مذهبنا و هی سیده نساء العالمین باتفاق الفریقین.

یعنی کسی که غیر از این را بگوید از مذهب خارج است.

جلسه بیست و نهم - ۱۳۹۳/۱۰/۰۷

بحث ما بررسی روایات قتلهای آغازین بود و به روایت امام باقر علیه السلام رسیدیم. که مفادش این بود که امام زمان ایمان را بر نواصب عرضه می‌کند.

بعضی از مؤلّفین برای اینکه اشکال شبهه‌کنندگان را رد کنند، روایت را تضعیف می‌کنند. ما نیز آن چهره‌ای که دشمنان از امام زمان علیه السلام ترسیم کرده‌اند، را رد کرده امّا طریق رد آن این نیست که هر روایتی که در آن اشاره به قتل هست، همه را رد کنیم چون نتیجه‌ی چنین کاری این می‌شود که وقتی امام ظهور می‌کنند حتی به اندازه‌ی یک کاسه‌ی خون حجامت، خون ریخته نمی‌شود در حالی که این‌طور هم نیست. مناقشه‌ی در روایات یک بحث است و رد تهمت بحث دیگری است. ما هم این اتهام خشونت را رد می‌کنیم، ولی رد اتهام نباید طوری باشد که همه‌ی روایات را رد کنیم و در آن مناقشه کنیم کما اینکه بعضی از معاصرین این کار را کرده‌اند.

ادامه بررسی شخصیت نواصب

مرحوم سبزواری و سید حکیم [1] مطلبی را نقل کرده‌اند که اصل این مطلب از مرحوم فاضل مقداد در التنقیح الرائح است.

۳. مرحوم سبزواری می‌فرماید: [2]

و لا یخفى أنّ للنصب معانی مختلفة: الأول: القدح فی الإمام المعصوم علیه السلام. الثانی: النسبة إلیه ما یسقط عنه علیه السلام العدالة. الثالث: إنکار فضله علیه السلام لو سمعه. الرابع: تفضیل الغیر علیه. الخامس: إنکار النص على أمیر المؤمنین علیه السلام. السادس: معاداة الشیعة من جهة موالاتهم للمعصومین علیهم السلام و المتیقن من الإجماع، و الظاهر من الأدلة، هو الأول، و المرجع فی البقیة العمومات الدالة على أنّ من أقر بالشهادتین فهو مسلم. و لا بد فی الحکم بالکفر من الالتفات الإجمالی إلى کونه ضروریا، کما تقدم.

و مخفی نمی‌باشد که برای نصب معانی مختلفی است:

---

[1] مستمسک العروة الوثقی، ج ۱ ص ۳۹۷

[2] مهذب الاحکام، ج ۱، ص ۳۸۴

۱. جسارت به امام معصوم علیه‌السلام

قدح به معصومین فرقی نمی‌کند چهارده معصوم یا انبیای سلف، کسی توهین کند به اینها از او تعبیر به نصب شده است. مرحوم خوبی در مورد فاطمه زهرا علیهاالسلام می‌فرماید:

هی معصومه بضرورة مذهبنا و هی سیده نساء العالمین باتفاق الفریقین.

یعنی کسی که غیر از این را بگوید از مذهب خارج است.

۲. چیزهایی به معصوم نسبت دهند که نتیجه آن نسبت‌ها امام علیه‌السلام را از عدالت ساقط کند.

متأسفانه این در کتاب‌های دست اول عامه زیاد است، در صحیح بخاری آمده است: زنان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درخواست عدالت کردند «اعدل فی بنت ابی بکر» اگر عدالت نزد پیامبر نباشد نزد چه کسی است؟!

۳. انکار فضیلتی از امام علی علیه‌السلام اگر آن را بشنود.

در کتاب احتجاج، احتجاجات امام باقر علیه‌السلام نقل شده است. امام باقر علیه‌السلام نقل می کند که امام زین العابدین علیه‌السلام در جلسه‌ای جریان تبوک را نقل کردند که امام علی علیه‌السلام گریه کرد و به پیامبر عرض کرد: صحنه و موقفی نبوده است که با شما نباشم، پیامبر به امام فرمودند: در مدینه بمان، ثوابی را که من می‌برم و رزمندگان می‌برند همان ثواب را به تو هم می‌دهند. و خداوند عز و جل زمین را هموار می کند به گونه ای که هرگز در مسیر رفت و بازگشت من از دید تو پنهان نخواهم بود گویا نزد من هستی. این مطلب را که امام سجاد علیه‌السلام فرمودند، عده‌ای اعتراض کردند مگر علی علیه‌السلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، اینها غلو است. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: عجبا مگر خودتان نقل نمی‌کنید که خلیفه دوم در مدینه نشسته بودند و نیروها در نهاوند بودند، عمر دید فرمانده محاصره شد. لذا فریاد زد: یا ساریه الجبل و صدا به نهاوند رسید و فرمانده عقب نشینی تاکتیکی کرد. از مدینه خلیفه دوم نیروهایش را در نهاوند ببیند و کسی اعتراض نکند، اما اگر گفته شود علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از مدینه پیامبر را ببیند این را بر نتابید. این امت با دید انصاف با امام علی بر خورد نمی‌کنند، اگر از آن‌ها سوال کنی که نظر شما در مورد اولی چیست؟ می‌گویند: او را دوست داریم و دوستارشان را هم دوست داریم و از دشمنانش بیزار هستیم، نسبت به دومی و سومی همین‌طور ولی نسبت به علی دوستارانش را دوست داریم ولی دشمنانش را

دشمن نمی‌داریم، و حال آنکه پیامبر اکرم نسبت به علی بن ابی طالب فرمود: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه[1]

ذهبی و ابن تیمیه به هر حدیثی که در مورد فضیلت امام علی علیه السلام باشد به هر نحوی که باشد گیر می‌دهند طوری که بالاخره حدیث را رد کنند. بعضی از منصفین اهل سنت می‌گوید: این‌ها حدیثی که در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام باشد، رد می‌کنند چه به حق و چه به باطل

۴. تفضیل غیر بر علی بن ابی طالب علیه السلام.

۵. انکار نص بر امیرالمومنیین علیه السلام

۶. دشمنی با شیعه به جهت پیروی آنان از معصومین علیهم السلام

متیقن از اجماع و ظاهر از ادله معنای اول است (در حکم به نجاست) و مرجع در بقیه‌ی موارد، عموماتی است که دلالت می‌کند بر اینکه کسی که اقرار به شهادتین کند پس او مسلمان است. و چاره‌ای نیست در حکم به کفر آنان که توجه اجمالی داشته باشد که آن چیز از ضروریات است همچنان که گذشت.

امویین از کسانی بودند که نسبت به امام علی علیه السلام توهین کردند، در طول حکومت ننگین‌شان تریبون‌هایی برای سب و لعن امام علی علیه السلام داشتند و روایاتی که از مسلمان صادر نمی‌شود را به دروغ به پیامبر نسبت می‌دادند مانند: پیامبر صلی الله علیه و آله نزد یکی از همسران‌شان نشسته بودند که فرمودند: الان دو نفر وارد می‌شوند که بر دین من نمی‌میرند، علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس وارد شدند. کسی که چنین روایاتی را جعل کرده و نشر می‌دهد، ناصبی است و قدر متیقن از نجاست نواصب همین مورد است.

پس معنای ناصبی همان قدر متیقن (توهین به امام معصوم) در حکم به کفر و نجاست می‌باشد امّا اینکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف طبق این روایت با نواصب چنین برخوردی را دارد، مراد کدام مصداق از مصادیق ذکر شده در مورد نواصب است، فقط معنای اول مراد است یا تمامی موارد؟ فقها بحث فقهی را مطرح کرده‌اند که طهارت و نجاست است و گفته‌اند که ناصبی به معنای اولی حکم نجاست دارد امّا معنای آن این نیست که بقیه‌ی موارد جز نواصب نیستند.

پس بعید نیست که مراد روایت همه‌ی این مصادیق باشد. قدر متیقن مورد اول مراد هست امّا ممکن است موارد دیگر را نیز شامل شود.

---

[1]. الاحتجاج، ج ۲.

بیان مرحوم مجلسی در دلالت روایت بیست و دوم:[1]

الحدیث الثامن و الثمانون و المائتان: مجهول. قوله علیه السلام: "أو یؤدی الجزیة" لعل هذا فی أوائل زمانه علیه السلام، و إلا فالظاهر من الأخبار أنه لا یقبل منهم إلا الإیمان أو القتل کما مر. قوله علیه السلام: "و یشد علی وسطه الهمیان" الهمیان بالکسر: التکة و المنطقة و کیس للنفقة، و الظاهر أن المراد به أنه یعطیهم النفقة لیخرجوا من الأمصار یکون زادهم فی الطریق و قیل هو کنایة عن الزنار.

این روایت مجهول است، قول امام علیه السلام «یا اینکه جزیه دهند» شاید این در اوائل زمان حکومت امام باشد مگرنه پس ظاهر از روایات دیگر این است که از یهود و نصاری قبول نمی‌کند مگر ایمان یا قتل. و قول امام علیه السلام «به کمر اینها همیان می‌بندد» همیان به کسر: کش یا کمربند یا کیسه‌ی نفقه را می‌گویند، و ظاهر مراد از آن همین معنای سوم است، به آن‌ها نفقه‌ی راه را می‌دهد تا از شهرها بیرون روند، آن توشه‌ی آن‌ها در راه می‌باشد و گفته شده است: آن کنایه از زنار است (معنای چهارم)

مرحوم طریحی در معنای زنار می‌فرماید:[2]

زنار کتفاح شئ یکون علی وسط النصاری و الیهود و الجمع زنانیر.

زنار چیزی است که یهود و نصاری به خود می‌بندند و جمع آن زنانیر است.

بعضی از فرهنگ‌های فارسی گفته‌اند: رشته‌ای است که کشیشان به کمر خود می‌بنند (معنای اول)، نوار و یا گردنبندی که نصاری به گردن خود آویزان می‌کنند (معنای دوم). البته این معنای دوم با سیره و روش امام زمان علیه السلام مناسبت ندارد، چگونه قابل قبول است که امام صلیب گردن آن‌ها بیاندازد در حالی که سیره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف همان سیره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، وقتی که نصاری خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند، همان ابتدا دست می‌برد و صلیب را که علامت شرک است را می‌کندند. پس مراد از همیان یا همان چیزی است که مرحوم مجلسی فرمودند و یا علامت نصاری است.

بیان مرحوم مازندرانی در دلالت روایت:[3]

---

[1] مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۱۶۰

[2] مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۱۹

[3] شرح الکافی، ج ۱۲، ص ۲۸۹

الهمیان بالکسر شداد السراویل و وعاء الدراهم، و السواد من البلد قراها و المراد بحقیقة الایمان الایمان الخالص و بالناصب غیر الامامیة من فرق الاسلام و فی هذا الخبر دلالة علی أنه علیه‌السلام یقبل الجزیة منهم ان لم یؤمنوا ایمانا خالصا الا أنه ضعیف و علی تقدیر العمل به فلعل الجمع بینه و بین ما روی من أنه یضع الجزیة عند ظهوره أنه یضعها عن أهل الکتاب فانهم حینئذ بمنزلة الحربی لا یرفع عنهم السیف حتی یؤمنوا او یقتلوا و اللّه یعلم.

همیان همان کشی که برای شلوار است یا ظرفی که در آن پول است (همان کمربند است) سواد از بلد روستاها است و مراد به حقیقت ایمان، ایمان خالص است و مراد از ناصبی غیر امامیه از فرق اسلامی است و در این روایت دلالتی است بر اینکه امام علیه‌السلام از آن‌ها جزیه قبول می‌کند اگر ایمان خالص نیاورند الا اینکه این روایت ضعیف است و بر فرض عمل به آن پس شاید جمع بین آن و بین آنچه روایت شده که هنگام ظهور دیگر جزیه‌ای نیست، به این باشد که دیگر جزیه از اهل کتاب نمی‌گیرد پس آن‌ها در این هنگام به منزله‌ی کافر حربی هستند که از آنان شمشیر برنمی‌دارد تا اینکه ایمان بیاورند یا کشته شوند.

پس ایشان می‌پذیرند که برخورد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با نواصب با برخورد ایشان با اهل کتاب فرق می‌کند، برای اهل کتاب جزیه نیست یا اسلام و یا قتل امّا نواصب سه راه دارند: یا اسلام یا جزیه و یا قتل.

بیان مرحوم ابن قاریاغدی در دلالت روایت:[1]

سند این روایت مجهول است. ظاهرا مراد از ناصبی در این روایت مطلق مخالف است.

با دیدن حق خیلی‌ها موافق می‌شوند و مخالف کم است و آن‌ها هم محارب و معاند می‌باشند. حق را دیده ولی زیر بار حق نمی‌روند. قول امام فان دخل فیه یعنی مومن شد و ایمان را پذیرفت. مراد از ایمان اعتقاد به شهادت ثالثه است.

در روایت است که امام زمان علیه‌السلام مردم را دعوت می‌کند به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب علیه‌السلام[2] و ائمه طاهرین هم در صورت بودن شرائط و اوضاع چنین می‌کردند. هنگامی که از امام رضا علیه‌السلام خواستند که نماز عید را بخوانند فرمودند: نمازی می‌خوانم که پیامبر اکرم و جدم امیر المومنین علیه‌السلام خواندند. این کلام امام خیلی معنا دارد، خلفای فراوانی قبل و بعد از امام علی بودند، این کلام امام رضا علیه‌السلام یعنی خط بطلان بر همه خلفا و مشروعیت آنان.

---

[1] البضاعة المزجاة، ج۳، ص۲۱۷

[2]. معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ج۴، ص ۴۶۱

مرحوم ابن قاریاغدی می‌فرماید: بحقیقته یعنی به حقیقت ایمان همان ایمان خالصی است که به نفاق مخلوط و مشوب نباشد. ایشان می‌فرماید: این روایت دلالت دارد بر اینکه امام از نواصب جزیه را می‌پذیرد اگر ایمان نیاوردند یعنی سه راه برای آن‌ها تعیین می‌کند: یا ایمان یا قتل یا اینکه بر همان نصب بمانند و جزیه بدهند.

ظاهر روایت این است امّا با ظاهر بسیاری از روایات منافات دارد که دلالت دارد بر اینکه قبول نمی‌کند مگر ایمان یا قتل، و در طریق این خبر سلام بن مستنیر است و او مجهول است. پس ممکن است که این روایت را کنار بگذاریم و ممکن است گفته شود (نظر مرحوم مجلسی) جمع به اینکه روایت را تخصیص بزنیم به ابتدای ظهور امام زمان (یعنی ابتدای ظهور امام یک مقداری با آن‌ها مدارا می‌کند پس این روایت که می‌فرماید: سه راه برای آن‌ها قرار می‌دهد که یکی هم جزیه است، این مربوط به ابتدای ظهور است و هیچ منافاتی با روایات دیگری که می‌فرماید: دو راه (ایمان یا قتل) برای آن‌ها هست، ندارد.)

و شاید وجه جمع بین این روایت و بین روایاتی که دارد که امام زمان علیه‌السلام هنگام ظهور جزیه نمی‌گیرد، که مراد عدم جزیه از اهل کتاب، از آنان جزیه قبول نمی‌کند چون آن‌ها به منزله‌ی کافر حربی می‌باشند که از آنان شمشیر را برنمی‌دارد مگر ایمان بیاورند یا کشته شوند (این نظر مرحوم مازندرانی است).

یشدّ علی وسطه الهمیان: همیان به هر سه حرکت خوانده می‌شود (فتحه، کسره، ضمه) همان شداد سراویل (کش شلوار) را گویند و به کیسه‌ی پول هم گویند، اگر منظور معنای اول (شداد سراویل) باشد، این کنایه است از اینکه آن-ها را برای تبعید آماده می‌کند، یشد علی وسطه الهمیان یعنی بار و بنه آن‌ها را ببندید و حرکت کنند از شهرها بیرون بروند امّا اگر به معنای دوم (کیسه‌ی پول) باشد کنایه از این است که امام به آن‌ها خرجی راه می‌دهد.

بعضی هم گفتند همان زنار است که علامت صلیب باشد که این هم بعید است.

نتیجه:

این روایت به نظر ما از نظر سند و دلالت بی‌اشکال است. امام سه راه برای آن‌ها تعیین کرده است و این جایی از خشونت ندارد؛ چون آن‌ها انسان‌هایی هستند که ناصبی هستند و نسبت به امام علیه‌السلام سوء فهم و دشمنی دارند و الآن که زمان حاکمیت اهل بیت علیهم‌السلام است و در اوج عزت حکومت اهل بیت علیهم‌السلام است، عده‌ای بنای دشمنی و لجاجت دارند. امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با چنین انسان‌های لجوج و مخالف حق با قاطعیت برخورد می-کند و این هیچ مشکلی ندارد بلکه عین عدل است.